

حقیقت



شماره ۱۰ تیر ۱۳۸۲

www.sarbedaran.org

ارگان حزب کمونیست ایران (مارکسیست لنینیست مائوئیست)

درود بر دانشجویان مبارز

مرزبندی با همه و هرگونه نیروی مرتجع که وابسته به این رژیم و رژیم قبل بوده، مرزبندی با روش های محافظه کارانه که میخواهد دانشجو را از جامعه جدا کند و در پشت نرده های دانشگاه خفه کند؛ مرزبندی با روشهای مسالمت جویانه مسیح و اروا تاخاروشهای رزمنده درپیشبرد اهداف جنبش دانشجویی؛ انعکاس خواسته های کارگران و زنان و دیگر زحمتکشان جامعه توسط جنبش دانشجویی؛ ایجاد رشته های پیوند و وحدت با جنبش جهانی ضد سرمایه داری ضد امپریالیستی و ضد جنگ.

صفحه ۵

بن بستی تاریخی؛ تاریخ یک بن بست!

پیرامون سرانجام راه سازمان

مجاهدین خلق ایران

صفحه ۷



انقلاب در نپال

مردم نپال توانسته اند در مناطقی از کشورشان قدرت را از آن خود کنند و جامعه ای انقلابی سازمان دهند بیشک هم آنان و هم تمامی مردم جهان امکان آنرا دارند که برای همیشه در جهانی کاملا متفاوت زندگی کنند. همانگونه که مائوتسه دون رهبر طبقه کارگر جهانی گفت: «راه پر پیچ و خم است و آینده درخشان».

مقاله از جهانی برای فتح و مصاحبه ای با رفیق پراچاندا، صدر حزب کمونیست نپال (مائوئیست)

ضمیمه این شماره

یک جمهوری ارتجاعی دیگر!

نقدی بر کتاب «مانیفست جمهوری خواهی»

اکبر گنجی بخش سوم صفحه ۱۲

به کجا چنین شتابان؟

پیرامون مصاحبه های اخیر عمر ایلخانی زاده

صفحه ۲۱

حکومت استعماری در عراق

صفحه ۲۲

عراق: مقاومت علیه اشغالگران

صفحه ۲۴

بالا میگیرد.

از یک جرقه حریق

برمیخیزد!

تبدیل جرقه ۲۰ خرداد به حریقی غیرقابل مهار، یک پیروزی سیاسی عظیم در راستای سرنوینی انقلابی رژیم جمهوری اسلامی ایران است. زیرا این جنبش، ابتکار سرنگون کردن رژیم را در دست توانای توده های مردم گذاشت.

اهمیت ادامه یابی جنبشی که شروع شده است دقیقا در این است که ابتکار عمل را در دست توده های مردم نگاه میدارد؛ موجب تقویت نیرو های سیاسی انقلابی بخصوص کمونیستها میشود.

آینده را باید طبقه کارگر و خلقهای ستمدیده ایران دیکته کنند نه طبقات فئودال و سرمایه دار و امپریالیستها.

صفحه ۲

تلخیصی از اطلاعاتی های حزب کمونیست ایران (م ل م) به مناسبت خیزش دانشجویی مردمی که از روز بیستم خرداد ۱۳۸۲ آغاز شده است.

- نه امریکا، نه جمهوری اسلامی! با دست خود گیریم آزادی در پیکارهای بی امان!
- درود بر دانشجویانی که بر آتش خشم مردم می دمند! درود بر مردم دلیری که به یاری فرزندان خود شتافته اند!
- درود بر زنان شورشگری که حجاب، این سمبل اسارت زنان را به آتش کشیدند!
- صد دختر جوان، روسریهای خود را بدور انداختند و به درگیری با حزب الله پرداختند.
- آتش مبارزه را روشن نگه دارید! مبارزات توده ای موج وار گسترش می یابند، این قانون هر مبارزه ای است.
- درود بر دانشجویانی که آتش مبارزه را پایدار نگه داشته اند! درود بر جوانان دلیری که سرخی آتش از خونشان گرفته رنگ!

از یک جرقه حریق بر می خیزد

سیاسی «لقب می دهند. مدت‌ها پیش از این، جناح‌هایی از درون رژیم جمهوری اسلامی و بعضی از قدرتهای امپریالیستی فهمیده بودند که «این رژیم رفتنی است». پس نقشه می ریختند که «رفتن» آن از «بالا» سازمان داده شود تا دستگاه ستم و استثمار حتی الامکان ضربه ای نخورد. به این منظور جناحی از حکومت سیاست «اصلاحات از درون» را جلو گذاشته بود و پیش می برد و امپریالیسم آمریکا سیاست «تعویض رژیم از بالا» را دنبال می کرد.

همه این طرح‌های «از درون» و «از بالا» برای آن بود که توده های مردم از دخالت در شکلهی آینده ایران فاکتور گرفته شده و به حاشیه رانده شوند. سالها تبلیغات زهرآگین در مورد اینکه مردم چاره ای ندارند جز اینکه

میان «بد و بدتر» (یعنی میان دو جناح رژیم) یکی را انتخاب کنند، حرکات سیاسی مستقلانه و توده ای را مات و کند کرده بود. سالها دوم خردادی‌ها و ملی مذهبی‌ها تبلیغات مسموم کردند که این رژیم را «با مسالمت» باید «اصلاح» کرد. «باید تسامح و تساهل» کرد، «خشونت و قهر، روش و منش آزادیخواهان نیست» و اباطیلی از این دست. سالها رادیوهای فارسی زبان بی بی سی و فرانسه و اسرائیل و لس آنجلسی‌ها از بلندگوهای خود در مزیت این روش‌ها داد سخن داده بودند. اما به محض آنکه متوجه شدند جوانان و مردم بطور قطع از ترفند فریبکارانه «روند اصلاح رژیم از درون» روی برتافته اند، تغییر تاکتیک دادند. اول تبلیغات را بردند روی «احتمال تغییر از بالا» و تبلیغ مدل سرنگونی رژیم صدام در عراق. برخی روشنفکران ایرانی که کارشان فکربافی در خدمت به طبقات بالای جامعه و دولتهای قدرتمند جهان است، شروع کردند به قلم زدن در مورد این که چگونه سرنیزه های غرب می تواند برای ایران تغییرات مثبت به همراه آورد (و بی خیال تجربه تاریخ). دانشجویان انجمن های اسلامی (دفتر تحکیم وحدت) شعار «بگذار این وطن را آمریکا وطن کند» را سر دادند. همه این حیل‌ها و ترفندها فقط و فقط برای یک چیز بود: برای این که صحنه سیاست در قرق «تخیگان» باشد و توده های مردم به حاشیه رانده شوند. این حیل‌ها برای آن بود که حتی اگر کار بجائی برسد که قرار باشد عطش مردم با سرنگون شدن جمهوری اسلامی سیراب شود، این سرنگونی به طریقی انجام شود که مردم در آن دخالتی نداشته



نیست و با شروع امواج نوین مبارزات انقلابی در سراسر جهان، مصادف شده است. از یکسو، سرمایه داری جهانی دست به جنگ و خونریزی می زند تا نظام خود را حفظ کند، از سوی دیگر، مردم در غرب و شرق جهان بپا خاسته و می خواهند ناقوس مرگ این نظام را در هر کشور بنوازند. در واقع موج نوین مبارزات انقلابی در ایران، از این فضای بین المللی تاثیر گرفته است و باید تبدیل به بخشی لاینفک از مبارزاتی شود که میلیونها انسان را در گوشه و کنار جهان در بر می گیرد: مبارزه برای دفن جهان کهن و ساختن جهانی نوین.

این جنبش که مانند توفانی برخاسته و خواب از چشمان مستبدین حاکم ربوده، دستاوردهای بزرگی داشته است اما نباید در همین جا توقف بزند. زیرا برای زیر و رو کردن جامعه ی کهنه جور و بند، برای محو فقر و عقب ماندگی و برای ساختن جامعه ای کاملا متفاوت و نوین، باید بیش از اینها، خیلی بیش از اینها، جلو رفت.

اهمیت چگونه «رفتن» رژیم جمهوری اسلامی

تبدیل جرقه ۲۰ خرداد به حریقی غیر قابل مهار، یک پیروزی سیاسی عظیم در راستای سرنگونی انقلابی رژیم جمهوری اسلامی ایران است. زیرا این جنبش، ابتکار سرنگون کردن رژیم جمهوری اسلامی را در دست توانای توده های مردم گذاشت؛ در دست کسانی که «اصلاح طلبان» درون حکومت به آنان «توده های بدون شناسنامه

بالاخره میزها برگشت. خامنه ای عربده می کشد که «اعدام کنید»، خاتمی فریبکار می گوید «خبری نیست». اما خوب می دانند توفانی که برخاسته بساط جمهوری اسلامی آنان را در هم خواهد پیچید.

گل آتشینی که دانشجویان کوی دانشگاه تهران در بیستم خرداد کاشتند، خشم و قدرت نهفته در مردم را به فوران درآورد. از چهار گوشه ایران موجی در موجی دیگر پیوست و رژیم تبهکار جمهوری اسلامی را به لرزه درآورد. درود بی پایان به فرزندان جسور و مبارز خلقهای ستمدیده ایران.

این دیگر جنبش دانشجویی نیست، جنبش سیاسی مردم سراسر کشور است. این دیگر تدارک سالگرد ۱۸ تیر نیست، بلکه تدارک مراسم تدفین رژیم

جمهوری اسلامی ایران است. این فقط یک جنبش سرنگونی نیست، بلکه آغاز یک دوران نوین در مبارزه طبقاتی در ایران است.

در مدت کوتاهی که از عمر این جنبش می گذرد، غول خفته اراده توده های مردم برای درهم کوبیدن دشمن گستاخ بیدار شده است و روزانه هزاران زن و مرد به تعداد کسانی که می خواهند **بهر وسیله ای** که شده سکان سرنوش خود را از دست یک مشت جانی و دزد و فاسد بیرون آورند، اضافه می شود. شجاعت و بی صبری جایگزین ترس و انتظار شده است. بیگانگی و دوری میان توده های مردم که رژیم اسلامی در عرض بیست و چهار سال گذشته تقویت کرده است، جای خود را به اتحاد و یگانگی میان مردم می دهد. جوانان رخت کهنه مسالمت جوئی با مرتجعین را کنار گذاشته و یقین یافته اند که حاکمان به دلخواه و داوطلبانه از تخت ظلم پائین نمی آیند. آنان با کونکول مولوتوف به نیروهای انتظامی تعرض میکنند و دار و دسته های حزب اللهی را گوشمالی میدهند. زنان روسری و مقنعه که نه، ایدئولوژی تبعیت و بندگی را می سوزانند و درس جسارت و دلاوری به هم زمان خود می دهند. کم خواهی و افق های تنگ جای خود را به بلند پروازی می دهد، تقاضاهای صنفی و اقتصادی جای خود را به تقاضاهای سیاسی جسورانه می دهد و در شعارهای متعدد فشرده می شود که بر تارک آن شعار «**مرگ بر جمهوری اسلامی**» می درخشد. اینها دستاوردهای این جنبش بزرگند.

امتیاز جنبش کنونی در آن است که تک افتاده

جوانان مبارز به سطح بالاتری از آگاهی سیاسی دست یابند.

اهمیت ادامه یابی جنبشی که شروع شده است دقیقا در این است که ابتکار عمل را در دست توده های مردم نگاه می دارد؛ موجب تقویت نیروهای سیاسی انقلابی بخصوص کمونیستها می شود.

پیروزی های بزرگ و تاریخی برای انقلاب ایران کاملا امکان پذیر است اما سهل الوصول نیست، زیرا ما با دشمنان خونخوار و با تجربه ای روبرو هستیم. تبدیل جرقه بیست خرداد به حریق سیاسی در سراسر کشور دستاورد بسیار بزرگی است اما این جنبش باید از خوان های دیگری رد شود تا هر چه عمیق تر خاک انقلاب را شخم بزند و حاصلخیز کند. دانشجویان و توده های مردمی که نمایش پرشکوه مبارزات اخیرا را به صحنه آورده اند باید بارها و بارها یک حقیقت اساسی را به خود و به یاران خود و به همه مردم یادآوری کنند: اول، حکومتها و رژیمها می توانند دست بدست شوند ولی خصلت طبقاتی دولت دست نخورده باقی بماند. بنابراین باید آگاهی سیاسی و مبارزه سیاسی کنونی را عمق بخشید. دوم، هیچ مبارزه ای بدون شکل گیری تشکلات با ثبات در میان مردم تداوم نمی یابد. تشکلات با ثبات یعنی شکل گیری هسته های مخفی متشکل از پیشروترین دانشجویان، کارگران، دهقانان، زنان و معلمان و دانش آموزان که دور از چشم دشمن مبارزات توده ای را هدایت کنند. سوم، در بطن مبارزات امروز باید چشم انداز قدرتمند سوسیالیسم را در میان توده های مردم حک کرد. بدون چنین چشم اندازی، مبارزات امروز نیز با شک و تردید پیش خواهند رفت، تمام انرژی توده های تحت ستم و استثمار شکوفا نخواهد شد و در ذهن توده های مبارز، مرزهای تمایز با نیروهای سیاسی وابسته به طبقات مترجع عمیقا ترسیم نخواهد شد.

قطب نمای دوره چند ماهه آینده

ابتکار چگونه سرنگون شدن رژیم جمهوری اسلامی را باید در دست مردم نگاه داشت. این مساله دو بعد دارد. یکی بعد سازماندهی و تشکل است و یکی ارتقاء آگاهی سیاسی. چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است. باید هسته ها و ستادهای مخفی از میان پیشروترین و مطمئن ترین مبارزین زن و مرد بوجود آیند و اینها به نوبه خود به شکل گیری انواع و اقسام شبکه های ارتباطی در محلات و کارخانه ها و بیمارستانها و مدارس و دانشگاه ها یاری رسانند. جمع بندی از نقاط قوت و ضعف مبارزات توده ای مختلف و رساندن آن به گوش توده های وسیع از طریق شبکه های ارتباطی، وظیفه این هسته ها و ستادهای مخفی است. از وظایف دیگرشان هماهنگ کردن مبارزات قشرهای مختلف و راهنمایی مردم در مقابله با اقدامات

است. امپریالیستهای آمریکائی و اروپائی هم بسادگی دست از تلاش برای تعیین تحولات آتی ایران بر نمی دارند. هدف آنها از تعریف و تمجید جنبش کنونی اینست که به آن نزدیک شوند تا بتوانند مهار آنها در دست بگیرند و آنها را به جیب بزنند. رضا پهلوی که در ابتدا از این جنبش به صورت «آشوبهای اخیر» صحبت می کرد یکبارہ لحن دفاع بی قید و شرط از آن اتخاذ کرد. جورج بوش فناتیک مذهبی در ابتدا سعی کرد خواسته های دانشجویان را تحریف کند و گفت «جوانان ایران می خواهند به جهان مدرن (که منظورش امپریالیسم آمریکاست) بپیوندند» اما مجبور شد بیانه دیگری صادر کند و اعتراف کند که خواست



جوانان و مردم ایران آزادی است. کشورهای اروپائی خیلی سعی کردند که با عمده کردن کشمکش میان غرب و جمهوری اسلامی بر سر بازرسان سازمان انرژی اتمی، خیزش سیاسی بزرگ دانشجویان و مردم ایران را کم اهمیت جلوه بدهند و تغییرات سیاسی آتی در ایران را وابسته به پروسه چک و چانه زدن میان کشورهای غربی با جمهوری اسلامی کنند. حيله گری سیاسی و بی شرمی کشورهای غربی را حدی نیست. در روز دستکشهای مخملی دموکراسی بدست می کنند و در شب به فاسدترین رژیمهای جهان اسلحه و ابزار شکنجه و اطلاعات می فروشند و با آنان به معاملات سیاسی می نشینند. نباید گذاشت که این جنبش بخوابد و دشمنان رنگارنگ چه از طریق سرکوب و چه با حيله و نیرنگ ابتکار عمل را از کف مردم برابند. اینکار مستلزم کوشش خستگی ناپذیر و آگاهانه انقلابیون است. اینکار مستلزم آنست که

باشند. نخگان دو جناح حاکمیت (که الان استاد دانشگاه و خبرنگار و نویسنده اند)، روشنفکران ایرانی مقیم اروپا که وابسته به احزاب حاکم در اروپا هستند، مشاوران آمریکائی و ایرانی «رضا صفر کیلومتر»، ماه ها و روزها را به بحث بر سر همین مساله گذرانده اند. میلیونها دلار پول به «آژانس های تحقیقات استراتژیک» در غرب داده شده است که راه حلی برای این معما بیابند. اما دانشجویان و جوانان دلاور ما همه اینها را دود کردند و به هوا فرستادند. مرتجعین و امپریالیستها خوب می دانند که «چگونه رفتن» یا چگونه سرنگون شدن جمهوری اسلامی امری علی السویه نیست. میان انواع سرنگون شدن ها تفاوت از زمین تا آسمان است. میان اینکه رژیم جمهوری اسلامی مانند رژیم شاه، بدست توانای توده های مردم و در نبردهای خیابانی و از جان گذشتگی سرنگون شود یا اینکه توسط کودتائی از درون و یا حمله نظامی و مستعمره شدن کشور، تفاوت بسیار است. هر چقدر مداخله قشرهای مختلف مردم و نیروهای انقلابی کمونیست و دموکرات در سرنگون شدن جمهوری اسلامی بیشتر باشد، هر چقدر توده های مردم و پیشروان انقلابی آنان از خود اتکا به نفس و استقلال بیشتری نشان دهند و هر چقدر وظیفه سرنگونی رژیم را مستقیم تر بدوش خود ببینند و به عمل در آورند، دستاوردهای بیشتر و ماندگارتری خواهد داشت. هر اندازه توده ها آگاه تر و متشکل تر با به میدان بگذارند و قاطعانه تر به نهادهای اصلی جمهوری اسلامی (مشخصا دستگاه نظامی و اطلاعاتی) ضربه بزنند، انرژی و استعدادهایشان شکوفا تر می شود. انتظارات و توقعات سیاسی و اقتصادی و فرهنگی شان بالاتر می رود. جو انقلابی پایدارتری ایجاد می شود که زمینه مساعدتری برای تعمیق انقلاب می شود. در اینصورت کسی براحتی نمی تواند یک رژیم گنبدیده دیگر را بجای این رژیم به مردم غالب کند. مردم هر حکومت مترجع جدیدی را ساده انگارانه نماینده خود نخواهند پنداشت. به وعده های مرتجعین ناشناخته یا

قهرمانان قلابی دلخوش نخواهند کرد. اکنون ابتکار عمل بدست توده های مردم افتاده است و هیچ «تخبه» حکومتی و «آژانسهای تحقیقات استراتژیک» در غرب نمی داند امواج مبارزاتی که خیابانها و پس کوچه های کشور را فرا گرفته به کجا خواهد کشید. این عالی است.

اما مسئله «چگونه رفتن» کماکان میان اردوی مردم و انقلابیون و کمونیستها از یکسو و مرتجعین اسلامی و سلطنت طلب و قدرتهای امپریالیستی از سوی دیگر، مورد کشمکش خواهد بود و تعیین تکلیف آن بطور قطع صورت نگرفته است. هر چند مردم چند گل به دروازه های دشمنان زده اند و دست رژیم جمهوری اسلامی و امپریالیستهای آمریکا و اروپا را در پوست گردو گذاشته اند اما جدال بر سر این ابتکار عمل هنوز ادامه دارد. رژیم جمهوری اسلامی به سادگی تسلیم نمی شود و مساله مقابله با سرکوب و حشیانه رژیم هنوز مطرح

سرکوبگرانه رژیم است. پخش اخبار مبارزاتی الهام بخش از یک نقطه به نقطه ای دیگر و افشا کردن نیرنگهای سیاسی دشمنان رنگارنگ از وظایف این هسته ها و ستادهاست.

اینها یک بعد از حفظ ابتکار سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی در دست مردم است. یک بعد دیگر، سرنگون شدن رژیم توسط مردمی آگاه است. آگاه به اینکه به کدام نیروهای سیاسی نه بگویند. به تداوم این رژیم در لباس و مصادیق دیگر نه بگویند؛ با نیرنگهایی مانند «فراندوم» و غیره به خانه هایشان رانده نشوند؛ به جایگزینی این رژیم با رژیم ارتجاعی دیگر نه بگویند. به آمریکا نه بگویند؛ به طرح آمریکا - اروپا نه بگویند. این یعنی نه گفتن به یک نظام سیاسی و اجتماعی و اقتصادی معین که نیروهای ارتجاعی نمایندگی می کنند. جنبش کردستان باید توده های مردم را برای پیوستن به این موج مبارزه سیاسی برانگیزاند. اگر شعار «این جنبش دانشجویست، نه جنبش آمریکا» در کردستان و آذربایجان طنین افکن شود برای اتحاد وسیع خلقهای ایران خدمت بزرگی است. زنان باید در پیشاپیش این نبرد باشند و تمام قید و بندهای جامعه مردسالار و پدر سالار را با شورشگری خود پاره کنند. وقتی این ضربات کاری وارد شد آنگاه هوای تازه ای برای استنشاق تمام جامعه جاری می شود و حتا مردان می توانند روحیه دموکراتیک و آزاده یافته و خود را از قید و بندهای ایدئولوژی مردسالاری رها کنند. کارگران باید در این نبردهای سیاسی جامعه نقش فعال بازی کنند. کارگری که به آگاهی کمونیستی دست نیافته است نمی تواند نقش تاریخی طبقه کارگر را بازی کند و یکی از میلیونها توده ایست که نمی داند چگونه باید کهنه جهان جور و بند را براندازد و نوین جهانی را بسازد.

تمام سازماندهی توده ای و اتحادهای توده ای و بحث و جدلها باید بدور این باشد که توده مردم باید با دست خود این رژیم را سرنگون کنند و آگاهی عمیق ضد امپریالیستی پیدا کنند. این آگاهی که مبارزه فقط برای خودمان نیست بلکه برای مردم ستمدیده جهان هم هست. جنبش سیاسی ما باید در رابطه با آزاد شدن مردم جهان از قید و بندهای نظام نکبت بار سرمایه داری معیارهای بالا، پیش بگذارد.

اما «نه گفتن» به بیراهه ها، باید شالوده محکمی داشته باشد. بنابراین کمونیستها باید جسورانه و فعالانه آلترناتیو **انقلاب دموکراتیک نوین و گذار به سوسیالیسم** را در میان توده های مردم جا بیندازند. کمونیستها باید قشرهای هر چه وسیعتری را با سوسیالیسم آشنا کنند و بطور زنده نشان دهند که چرا ما اقتصاد بازار و نظام اجتماعی سرمایه داری نمی خواهیم، ما سوسیالیسم می خواهیم. ما آزادی و استقلال می خواهیم؛ ما دموکراسی برای اکثریت می خواهیم. هیچکدام از اینها قابل تحقق نیست مگر با برقراری سوسیالیسم. حتا غلبه بر عقب ماندگی اقتصادی و فرهنگی نیز تنها از این طریق امکان پذیر است. درون اتحاد بزرگ مردمی بر سر انقلاب

دموکراتیک نوین و سوسیالیسم باید بحث راه انداخت، اینکه انقلاب دموکراتیک نوین چیست، سوسیالیسم چیست، چرا به مردم قدرت میدهد که جامعه را خود اداره کنند، آنچه آن که هیچیک از نیروهای سیاسی سنتی جامعه ایران نتوانسته اند. اینگونه است که یک قشر پیشرو به ظهور میرسد و به حزب جذب می شود و راه برای پیشبرد نبرد برای کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر در اتحاد با قشرها و طبقات خلقی جامعه گشوده میشود.

اوضاع مساعد است

حتا برخی افراد شناخته شده رژیم علنا اعتراف می کنند که رفتنی اند. هشت کشور صنعتی (آمریکا، انگلیس، آلمان، فرانسه، ایتالیا، کانادا، ژاپن و روسیه) هم به توافق رسیده اند که ایران در «دوران انتقالی» است و می خواهند آینده ایران را به نفع خودشان شکل دهند. اما اوضاع امپریالیستها آشفته تر از آن است که بتوانند متحدانه تغییرات در ایران را انطور که می خواهند دیکته کنند. امپریالیسم آمریکا حمله و تجاوز می کند اما در باتلاق بحران اقتصادی و سیاسی فرو رفته است و میان آمریکا و متحدان اروپائی اش سخت رقابت است. پس دشمنان رنگارنگ ما هر یک بنوعی دچار آشفتگی هستند و نقاط ضعف زیاد دارند. اگرچه آنها بطور تاکتیکی ددناهای تیزی دارند و انجام انقلاب کار راحتی نیست، اما شرایط در سطح جهان و ایران بسیار مساعدتر از بیست سال گذشته است. اکنون وارد گره گاهی از تاریخ شده ایم که طبقه کارگر و خلقهای ایران می توانند تاریخ ایران را به گونه ای دیگر رقم زنند. دوران تحقق پیروزیهای پرشکوه با هدف به سرانجام رساندن انقلابات دموکراتیک نوین و سوسیالیستی در جهان فرا رسیده است و ایران از آن مستثنی نیست. امروز، شرایطی در ایران حاکم است که سرنوشت سالهای آینده در نبردهای طبقاتی، تعیین می شود. **آینده را باید طبقه کارگر و خلقهای ستمدیده ایران دیکته کنند و نه طبقات فئودال و سرمایه دار و امپریالیستها.**

نسل قدیمی مبارزین یکبار دیگر توسط تاریخ فراخوانده شده اند که نقش خود را بازی کنند. آن کمونیستهایی که دموکرات شده اند بهتر است یکبار دیگر باور کنند که تنها راه نجات ایران و این جهان نکبت بار، سوسیالیسم است. آنهایی که هنوز کمونیست هستند اما از دورنمای تحقق انقلاب ناامیدند باید بدانند که دوران افت و شکست انقلابات در سطح جهان بسر آمده است و طلایه انقلاباتی که به برقراری سوسیالیسم و پیشروی بسوی کمونیسم منجر خواهد شد، در افق پدیدار شده است.

زمان آن است که فراخوان مارکس را با قدرت هر چه بیشتر طنین انداز کنیم که:

ما چیزی نداریم از دست دهیم جز زنجیرهایمان، ما جهانی برای فتح در مقابل داریم!

تقدیم به زنان شورشگر

این سرخ
این درخشان
این سرو شعله ور
بر شانه اش نهاده نیمی از آسمان
زنجیرها گشاید
با تیغ رزم خویش
تا بر کند نظام پوسیده جهان

این آتش فروزان
سوزد سراب و خواب
پیروز رخ نماید
در صبح انقلاب

این سرخ
این درخشان
رعد ترانه خوان
این سربلند باشد
نیمی از این جهان

زن، آتش فروزان
زن، سرو شعله ور
زن سرخ، زن دلاور
زن، شورش و شرر
بند ستم گشاید
او با تفنگ خویش

تا روشن رهایی
آگه رود به پیش

این آتش فروزان
سوزاند این حجاب
سوزد شب اسارت

سوزد سراب و خواب
زنجیرها گشاید

با پتک و داس خویش
تا روشن رهایی آگه رود به پیش

بند ستم گشاید
او با تفنگ خویش

تا روشن رهایی آگه رود به پیش

ای سرخ! ای درخشان! ای سرو شعله ور!
آتشفشان! دلاور! ای شورش و شرر!
ای آتش فروزان سرکن سرود خویش
زنجیرها گسل با همسنگران به پیش!

درود بر جنبش دانشجویی



دانشجویان مبارز،

دستان خوش! عزمتان پیروز!

شامگاه سه شنبه بیست خرداد طنین شعارهای دانشجویان دانشگاه تهران - مرگ بر جمهوری اسلامی! مرگ بر خامنه ای! مرگ بر خاتمی! مرگ بر رفسنجانی! مرگ بر آخوند انگلیسی! - مبشر دورانی نوین در حیات جنبش دانشجویی ایران بود. جنبش دانشجویی ایران برای سرنگونی کلیت رژیم جمهوری اسلامی ایران مبارزه می کند. این فراخوان جسورانه جنبش دانشجویی با استقبال وسیع مردم ایران روبرو شد. زیرا حرف دل آنان بود. همانطور که از دل برخاسته بود بر دل نشست و دسته دسته مردم تهران و سپس سراسر ایران را به حرکت درآورد.

اگر چهار سال پیش، در خیزش دانشجویی ۱۸ تیر دانشجویان فریاد زده بودند «خاتمی، خاتمی، حمایتت کجا رفت» این بار دانشجویان جمعبندی می کردند: «خاتمی دروغگو، ننگ به نیرنگ تو». اگر چهار سال پیش، جنبش دانشجویی و تظاهرات مردمی تا ۲۳ تیر ادامه یافت، این بار از مرز روزها گذشت و به اقصی نقاط ایران گسترش یافت. اگر چهار سال پیش هنوز احترام به افکار مذهبی و سنتی و چارچوبه های قانون، دانشجویان را در اسارت خود داشت و مانع از آن می شد که دختران دانشجو نقش خود را در این جنبش دانشجویی بازی کنند، این بار مساله کیفیتا متفاوت بود و دختران در صف اول مبارزه زنجیرهای پوسیده مذهبی و سنتی را یکی پس از دیگری پاره می کردند.

رشد و گسترش حیرت آور جنبشی که توسط عده ای قلیل از دانشجویان دانشگاه تهران آغاز شد، نشان داد که جامعه ما در التهاب انقلاب بسر می برد.

چهار سال پیش، جناحهای مختلف هیئت حاکمه با یکدیگر متحد شدند و با سرکوب جنبش دانشجویی و فریبکاری سعی کردند جلوی بالا گرفتن امواج مهیب تر جنبش دانشجویی را بگیرند. چهار سال پیش در جواب به خیزش ۱۸ تیر خاتمی فریبکار چکمه هایش را پوشید، لبخند را کنار گذاشت و اعلام کرد: «اجازه آشوبگری به هیچکس داده نخواهد شد.» خامنه ای و رفسنجانی، فرماندهان سپاه و بسیج، وزارت اطلاعات، مدرسین حوزه علمیه قم و امام جمعه ها، همین حرف را عربتر از خاتمی بزبان آوردند: «می

زینم، می بندیم و می کشیم.» پس از آن، دوم خردادی ها سعی کردند سر مردم را با انتخابات مجلس و شوراها گرم کنند و برای رژیم جمهوری اسلامی وقت بیشتری بخرند. اما چیزی نگذشت که قلابی بودن این سراب هم معلوم شد. در چهار سال گذشته ملی مذهبی ها و قوتشان را مصروف یادآوری «عقلانیت و آرامش» به دانشجویان کردند. اینها نیز ورشکستگی منش سیاسی خود را خوب به

دانشجویان نشان دادند. دانشجویان فهمیدند که این جماعت فقط می خواهد نقش پل رابط میان دانشجویان شورشگر را با رژیم بازی کند.

دانشجویان مبارز با دلآوری یک درس را خوب آموخته اند و به دیگران نیز آموختند که در مقابل حکومت زور نمی توان با مسالمت جوئی و نافرمانی مدنی جلو رفت بلکه باید به ورای «چارچوبه های قانونی» رفت و با این حکومت جنگید. خیزش نوین جنبش دانشجویی نشانه شکست اقدامات سرکوبگرانه و فریبکارانه رژیم اسلامی است. این بار تهران را سرکوب می کنند، شعله های جنبش دانشجویی از سهندج سر می کشد؛ دانشجویان تبریز و ارومیه را به خون می کشند، از شیراز دسته دسته دانشجویان و جوانان پا به صحنه مبارزه می گذارند. وقتی در دانشگاه حکومت نظامی برقرار می کند، جوانان و کارگران محلات گیشا و تهران پارس و کرج بلند می شوند. اکنون جنبش دانشجویی مرحله ای حساس را از سر می گذراند. پیکارهای بزرگی در راهست و جنبش دانشجویی می رود که خود را آگاه تر، متشکل تر و انقلابی تر کند تا نقش شایسته خود را در رابطه با پیشبرد موفقیت آمیز انقلاب دموکراتیک نوین مردم ایران، بازی کند.

سمت گیری دانشجویان بسوی

زحمتکشان و ستمدیدگان جامعه یا بسوی سرمایه داران و فئودالها و امپریالیستها:

همین واقعیت که روز هیجده تیر و تدارک برای سالگرد آن تبدیل به یک مبارزه سیاسی بزرگ در جامعه شد، نشان می دهد که جنبش دانشجویی، یک جنبش صنفی نیست بلکه بسیار

سیاسی است. یک جبهه مهم از مبارزه طبقاتی است. برای همین تاثیراتش تا اعماق جامعه و تا اقصی نقاط کشور گسترش می یابد. خصلت جنبش دانشجویی این است که همه جریانات سیاسی می خواهند بر آن تاثیر بگذارند. کمونیستها هم همینطور. اما فرق کمونیستها با بقیه جریانات سیاسی آنست که هدف خود را پنهان نمی کنند.

دانشجویان باید سمت گیری طبقاتی خود را مشخص کنند و می کنند. از هم اکنون عده ای از دانشجویان عکس شریعتی بلند می کنند. عده ای سخنرانی رضا پهلوی را پخش می کنند و برای مستعمره شدن ایران بدست آمریکا هورا می کشند. دانشجویان حکومتی هم که سالها انجمن های اسلامی (دفتر تحکیم وحدت) خود را داشته اند و از طرف رژیم سعی در کنترل و مهار دانشجویان داشتند. دانشجویان چپ نیز باید جریان خود را متشکل کنند. از آنجا که دانشجویان چپ و انقلابی زیر سرکوب وحشیانه تر قرار دارند، اینکار را باید با نهایت دقت و دور از چشم دشمنان انجام دهند. دانشجویانی که خواهان سرنگونی کلیت جمهوری اسلامی هستند باید فعالانه و با صراحت مواضع خود را به میان بکشند. دانشجویان مبارز باید آگاهانه به یک انشقاق در درون دانشجویان دامن زنند. دانشجویانی که خواهان سرنگونی کلیت رژیم جمهوری اسلامی بدست مردم هستند باید از تشکلات دانشجویی حکومتی (انجمن های اسلامی) فاصله بگیرند و خود متشکل شوند. **این انشقاق یا مرزبندی پیشاپیش در شعارهای سیاسی جنبش دانشجویی و در روشهای مبارزاتی آنان منعکس شده است و هر چه بیشتر باید منعکس شود.** دانشجویان مبارز باید آنچه انشقاقی را برای اتخاذ کنند که درهای جنبش دانشجویی را برای

دانشجوی مبارز می تواند در دست بگیرد. چهار سال پیش ما در باره خیزش دانشجویی ۱۸ تیر نوشتیم:

«امروز مسئله اصلی، جوانه هائی است که در دل خیزش قهرمانانه تیرماه شکوفا شده و باید رشد و نمو یابد. هزاران جوان در گوشه و کنار ایران به صحنه مبارزه سیاسی وارد شده و از لحظه ورود، مستقیماً در مقابل نیروهای مسلح رژیم قرار گرفته اند. آنها با مفهوم نبرد، جنگ و گریز، و پیروزی و شکست در صحنه عمل آشنا شده اند. روحیه تحقیر دشمن و تحقیر مرگ، روحیه اعمال قهر در صفوف شان گسترش یافته است. آنها وعده ها و ادعاها و عملکرد واقعی نیروها را در کوره داغ یک هفته نبرد محک زده و درسها آموخته اند. پیشروانی که از دل این خیزش رو آمدند، از هم اینک به افق های دورتر، به سیاستهای صحیح تر و به شیوه های موثرتر مبارزه می اندیشند. چشم و گوش آنها برای یافتن پرچمی که راه حقیقی پیروزی و رهائی را نشان دهد، از هر زمان گشوده تر است. نسل انقلابی نوینی که از بطن خیزش دانشجویان سر برون کرده، نقطه اتکائی برای حرکت آتی ما کمونیستها است.»

و چنین باد!



ایدئولوژیک، خود را نشان می دهد. دانشجویی می تواند کارگر زاده باشد اما با بلند کردن پرچم مبارزه رفرمیستی و اهداف سیاسی محافظه کارانه در کنار طبقات بورژوازی جامعه بایستد. دانشجویانی که از جریان «دوم خرداد» حمایت کردند در واقع همین کار را کردند. یعنی با طبقات بورژوازی جامعه سمت گیری کردند. البته اکثریت آنان متوجه شدند و

سمت گیری خود را تصحیح کردند. این گونه نوسانات سیاسی و ایدئولوژیک در میان قشر دانشجو طبیعی است. بالعکس، دانشجویی می تواند بورژوا زاده باشد اما با در پیش گرفتن هدف عالی سوسیالیسم و کمونیسم به طبقه خود پشت کند و در کنار طبقه کارگر و اکثریت خلقهای ستمدیده بایستد.

دانشجوی پیشرو که می خواهد از مرزهای جنبش دانشجویی فراتر رود و به تغییر جامعه بیندیشد، بدون اینکه خود را مسلح به ایدئولوژی رهائی بخش کمونیسم کند نمی تواند مبارزه دراز مدت برای تغییر جامعه را پیش ببرد. پیشروترین دانشجویان خود را مسلح به علم و فلسفه انقلابی می کنند. مسلح به این ایده می کنند که این جامعه از ریشه ناعادلانه است. نه فقط جامعه ما بلکه تمام جهان از ریشه ناعادلانه است و باید جهانی بدور از جور و بندگی ساخت. اگر عده ای از دانشجویان مبارز صاحب چنین دورنمایی نباشند حتا مبارزات دانشجویی را نمی توانند با پیگیری پیش برند. بدون چنین دورنما و چشم اندازی جنبش دانشجویی مرتباً تلو تلو خورده و دانشجویان از جوشش به خمودگی گذر می کنند. دانشجو تا زمانی که دانشجویست این مبارزه را در صحنه دانشجویی پیش می برد و باید جهت زحمتکشانش داشته باشد. و وقتی که دیگر دانشجو نیست در میان طبقات با ثبات جامعه چشم انداز آینده را پیش می برد.

بهمین دلیل، دانشجویان کمونیست هر چند اکنون در اقلیت کوچک قرار دارند و زیر حمله اند، اما باید بهر طریق ممکن خط سیاسی و ایدئولوژیک خود را به میان دانشجویان مبارز و پیشرو ببرند و در مورد کمونیسم تبلیغ و ترویج کنند. زیرا کمونیسم تنها پرچم رهائی بخش است که یک

ورود قشرهای مختلف مردم باز کند و میان دانشجویان و توده های مردم پیوند برقرار کند. دانشجویان کمونیست باید برای متحد کردن دانشجویان چپ و دموکرات تلاش کنند تا به این ترتیب یک جنبش دانشجویی واقعا مردمی و انقلابی شکل بگیرد. برای ایجاد چنین اتحاد گسترده ای باید یک سطح وحدت رزمنده جلو گذاشت: **مرزبندی با همه و**

هر گونه نیروی مرجع که وابسته به این رژیم و رژیم قبل بوده؛ مرزبندی با روش های محافظه کارانه که می خواهد دانشجویان را از جامعه جدا کند و در پشت نرده های دانشگاه خفه کند؛ مرزبندی با روشهای مسالمت جوینانه مسیح وار و اتخاذ روشهای رزمنده در پیشبرد اهداف جنبش دانشجویی؛ انعکاس خواسته های کارگران و زنان و دیگر زحمتکشان

جامعه توسط جنبش دانشجویی؛ ایجاد رشته های پیوند و وحدت با جنبش جهانی ضد سرمایه داری، ضد امپریالیستی و ضد جنگ.

این حداقل سمت گیری است که برای شکل گیری یک جنبش دانشجویی مردمی لازم است. اگر رهبران دانشجویان تفکر و جهان بینی روشنی نداشته باشند نمی توانند برای جنبش دانشجویی و سطح و ظرفیت آن یک چشم انداز صحیح ارائه دهند.

خصلت جنبش دانشجویی باید خصلتي كاملا مردمی باشد. آنچه آنرا مردمی می کند صرفاً شعارهای عام در مورد آزادی بیان و ضدیت با استبداد نیست. بلکه اساساً پیوند جنبش دانشجویی با ستمدیدگان جامعه است که آنرا مردمی می کند. جنبش دانشجویی باید با منافع زحمتکشان و ستمدیدگان جامعه سمت گیری کند. دانشجویان باید به میان کارگران و دهقانان بروند. با افکار و رنجهای آنان آشنا شوند. بسیاری از دانشجویان از میان همین قشرها و طبقات برخاسته اند. این دانشجویان باید پل رابط میان دانشجویان مبارز دیگر با این قشرها و طبقات باشند. جنبش دانشجویی باید برای آزادی و برابری زنان مبارزه کند. زیرا مبارزه برای آزادی و برابری زنان یعنی پیوند با ستمدیدگان جامعه و سمت گیری با منافع آنان. دختران دانشجو باید گام پیش گذارند و در پیشاپیش جنبش دانشجویی قرار بگیرند.

دانشجویان یک بدنه واحد و مجزا از جامعه نیستند. در جامعه ما تقسیم بندی ها و شکافهای عمیق طبقاتی موجود است. دانشجویان همواره، چه بخواهند و چه نخواهند، سمت و سوی طبقات مختلف جامعه را می گیرند. ویژگی این قشر در آن است که سمت گیری طبقاتی بخش های مختلف آن توسط اهداف و برنامه های سیاسی و باورهای

n

جدائی دین از دولت

n

الغای دین رسمی؛ آزادی لامذهب بودن و

انتخاب مذهب

n

برچیده شدن گشت های ویژه سرکوب

زنان و جوانان

n

لغو حجاب اجباری؛

برابری کامل زن و مرد

n

لغو سیاست جداسازی زن و مرد در محیط

کار، تحصیل، تفریح و

استفاده از تسهیلات عمومی

n

آزادی بی قید و شرط تجمع، ایجاد تشکیلات

و هر شکل از اعتراض برای کارگران،

دهقانان، زنان، جوانان، ملل ستمدیده و

روشنفکران دگراندیش

از خواسته های دموکراتیک فوری که پرچم

راهگشای مبارزات مردم است.

حزب کمونیست ایران (م ل م)

جمهوری اسلامی تن به شکست داده است. اما روند تحولات در سطح جهانی و منطقه چنان تند و سریع بوده که جانی برای چنین مانورها و طرفندهایی باقی نگذاشت.

این واقعه دایره وابستگی مجاهدین به قدرتهای امپریالیستی را کامل کرد. این سازمان مدتها پیش در مسیری گام نهاد که سرانجامی جز وابستگی به قدرتهای ارتجاعی و امپریالیستی نداشت. اما چرخشی که بواسطه وقایع اخیر در موقعیت آنان ایجاد شد چاره ای برای شان باقی نگذاشت بجز اینکه یا بطور آشکار به نیرویی که کاملاً توسط آمریکا کنترل می شود (مانند کنترهای نیگاراگوئه) تبدیل شوند یا از بین بروند. واقعیت این است که دورانی از حیات سازمان مجاهدین به پایان رسید و دورانی دیگر در زندگی این سازمان آغاز شد.

مهم این نیست که امروز امپریالیسم آمریکا برای برای پیشبرد طرحهای مورد نظرش در ایران و شکل دادن به یک رژیم ارتجاعی جدید، چه استفاده ای از مجاهدین خواهد بکند و کدام نقشی برای آنان قابل باشد یا نباشد. مساله اصلی این است که اراده سیاسی مجاهدین مستقیماً به اراده سیاسی امپریالیسم آمریکا گره خورده است.

البته رهبران مجاهدین بارها نشان داده اند که از اینکه سرنوشت و اراده سیاسی خود را به قدرتهای ارتجاعی مانند رژیم صدام حسین گره بزنند، ابائی ندارند. اما این بار تفاوتی کیفی در مساله موجود است. زیرا اوضاع منطقه بطور کیفی تغییر کرده است. صف بندی سیاسی جدیدی بواسطه سیاستهای امپریالیسم آمریکا شکل گرفته است. یا با بزرگترین قدرت نظامی و تروریستی جهان یعنی آمریکا باید باشی یا مخالف آن. مجاهدین اگر چه بارها برای اتحاد با آمریکا اعلام آمادگی کردند اما امروزه حتی اگر هم بدین کار نباشند چاره ای جز تسلیم ندارند و اینرا رهبران این جریان قبل از آغاز جنگ اخیر بخوبی دریافتند. به همین دلیل سراغ خوش خدمتی مستقیم به آمریکائی ها رفتند و برای اثبات آن تصاویری از تالیفات فعالیتها هسته ای رژیم جمهوری اسلامی را در اختیارشان گذاشتند. آنان به مذاکره با آمریکائی ها پرداختند به وعده های آمریکا در مورد اینکه در جنگ باعراق، ارتش آمریکا با مجاهدین کاری نخواهد داشت، اعتماد و اطمینان کردند. مجاهدین نیروهای خود را طبق رهنمودهای ارتش آمریکا آرایش دادند و متمرکز کردند که این کار باعث شد بهتر و راحت تر هدف بمبارانهای آمریکا قرار گیرند. اینک سازمان مجاهدین پس از تسلیم شدن به آمریکا خواهان آن است که دولت آمریکا آنان را از لیست تروریستها خارج کند. البته همزمان آقای رجوی فرمایش نکرد که درست قبل از آغاز این جنگ با بر پا کردن خیمه و بارگاه و راه انداختن روضه خوانی در مراسم عاشورا، اعضای ارتش آزادیبخش را برای پذیرش سرنوشت محتوم و عاجزانه خویش آماده کند.

اینکه امپریالیسم آمریکا به قولهای خود وفا نکرد بخشی از شیوه های همیشگی امپریالیستهاست. آنها برای پیشبرد منافعشان با

بن بستی تاریخی؛ تاریخ یک بن بست!

پیرامون سرانجام راه سازمان مجاهدین خلق ایران

برخی از اعضا مجاهدین در اعتراض به این حمله فاشیستی دولت فرانسه خودسوزی کرده اند. با خود سوزی نمی توان دل امپریالیستها را به رحم آورد یا مردم را به مبارزه جسورانه برانگیخت. این شیوه ابدا صحیح نیست و یک شیوه مبارزاتی نمی باشد زیرا نمایانگر عجز و ناتوانی است. القاء روحیه عجز و ناتوانی بخصوص زمانی که مردم ایران بپاخاسته اند و جمهوری اسلامی را جسورانه به مصاف طلبیده اند. این شیوه حتی در رابطه با برانگیختن حمایت افکار عمومی کشورهای اروپا نمی تواند مثر ثمر باشد.

حمله به سازمان مجاهدین یک حمله سیاسی است و باید از طریق افشای مقاصد امپریالیستهای آمریکا و فرانسه و رژیم جمهوری اسلامی آنرا جواب داد. کاری که مجاهدین از ابتدای بمباران شدن توسط هواپیماهای آمریکائی از دست زدن به آن پرهیز کرده اند.

« « «

یکی از پیامدهای جنگ تجاوز کارانه امپریالیسم آمریکا و شراکتش علیه عراق، به پایان رسیدن دوره ای مهم از حیات سازمان مجاهدین خلق ایران بود. نیروهای آمریکائی با حملات محدود نظامی، سازمان مجاهدین خلق را وادار به تسلیم کردند و طبق اظهارات رسمی ژنرالهای آمریکائی نیروهای وابسته به «ارتش آزادیبخش ایران» خلع سلاح شدند و سرنوشت آتی آنان به تصمیمات کاخ سفید در رابطه با نقشه های آتی آمریکا در مورد ایران واگذار شد.

در ابتدا رهبران مجاهدین خلق تلاش بسیار کردند تا حملات نیروهای آمریکائی را مسکوت گذارند و وضعیتی که برای شان بوجود آمده را به مزدوران رژیم جمهوری اسلامی نسبت دهند. اگر چه مزدوران رژیم اسلامی تلاشهایی برای ضربه زدن به این سازمان انجام دادند اما عامل و محرک اصلی، حملات ارتش آمریکا و بمبارانهای هوایی آنان بود. یعنی دولتی که رهبران این سازمان طی بیست ساله اخیر به انحاء مختلف تلاش داشتند دلش را بدست آورند.

هدف آمریکا از این حملات نظامی، تعیین شرایط تسلیم و قبولاندن آن به مجاهدین بود. شرط آمریکا تسلیم بدون قید و شرط بود؛ هدف رهبران مجاهدین توجیه تسلیم شان بود. آنان می خواستند برای صلح امام حسنی شان طبق روال همیشگی ظاهری امام حسینی و عاشورائی بتراشتند. آنان می خواستند وانمود کنند که «ارتش آزادیبخش» در نبردی حماسی با نیروهای

توضیح - این مقاله قبل از حمله فاشیستی پلیس فرانسه به مجاهدین و دستگیری برخی از رهبران آن در پاریس، نگاشته شده است. اینکه مقاصد واقعی دولت فرانسه و دیگر امپریالیستهای اروپائی و آمریکائی از این اعمال فشار بر مجاهدین چیست، هنوز روشن نیست. آنچه مسلم است اتهاماتی مانند سازمان دادن عملیات تروریستی که به مجاهدین نسبت داده اند پوچ و دروغ است، زیرا این سازمان فعالیتهای خود را زیر نظر پلیس امنیتی فرانسه پیش می برد. این نیز واضح و مبرهن است که عملیات پلیس فرانسه یک عملیات سیاسی است و نه یک عملیات امنیتی. اما تعیین علت العلل این حمله بدلیل مخفی کاری در باره زد و بندهای پشت پرده امکان پذیر نیست. سازمان مجاهدین تمام مناسبات و قرار مدارهائی که طی بیست ساله گذشته با قدرتهای امپریالیستی (آمریکا و فرانسه و غیره) داشته همواره از اذهان عمومی پنهان نگهداشته است. در نتیجه نه امکان پذیر است و نه ضرورتی دارد که به دنبال کشف زد و بندهای پنهانی قدرتهای امپریالیستی با یکدیگر (بطور مشخص تیانی یا رقابتهای دولت فرانسه با آمریکا) یا با رژیم جمهوری اسلامی باشیم. این امر می تواند بخشی از فشار امپریالیستها برای وادار کردن مجاهدین به شرکت در ائتلافات سیاسی مورد نظر آنان از موضعی تبعی باشد، یا خنثی و ناکارآمد کردن مجاهدین در رابطه با طرحها و نقشه هائی که برای تغییر رژیم در ایران کشیده اند. مسلماً روند تحولات آتی دلایل این امر را روشن خواهد کرد. در هر حالت همه احزاب و سازمانهای چپ ایرانی بدرستی این حمله فاشیستی پلیس فرانسه را محکوم کرده اند.

آنچه که بعنوان یک درس مهم باید تاکید کرد این است که هیچگاه نباید به دول امپریالیستی اعتماد و اتکاء کرد. تنها اتکاء به توده های مردم در ایران و در جهان است که آینده هر نیروی سیاسی را تضمین می کند. اتکاء به امپریالیستها مستلزم تغییر ماهیت سیاسی یک نیروی مترقی است؛ هر چند با وجود تغییر ماهیت دادن و به ساز آنها رقصیدن، باز هم آمد نیامد دارد. دول امپریالیستی بنا به مصالحشان می توانند زمانی پشت یک نیروی سیاسی را بگیرند و آنرا به عرش اعلا برسانند و زمانی دیگر از پشت به آن خنجر بزنند. هر نیرویی که خود را متکی به امپریالیستها میکند و روی بازی های آنان شرط بندی می کند باید منتظر باشد که قربانی منافع و سیاستهای متضاد امپریالیستها بشود.

یکبار وعده سرنگونی رژیم را می داد یکی پس از دیگری شکست خورد و این شکستها آنها را هر چه بیشتر در مسیری انداخت که مشخصه اصلیش وابسته شدن به حمایت قدرتهای امپریالیستی و دول ارتجاعی منطقه بود.

طولی نکشید که رهبری این سازمان جنبه ضد امپریالیستی انقلاب ایران را زیر سؤال کشید؛ از نظر آنان انقلاب ۵۷ به انقلاب ضد سلطنتی تقلیل یافت. بدین طریق راه برای هر گونه بند و بست با قدرتهای خارجی باز شد.

چنین شیفتها و جابجائی های بزرگ در جهت گیری های سیاسی این سازمان، بشدت انسجام درونی آن را زیر فشار قرار داد. برای ایجاد انسجام نوین به حول سیاستها و جهت گیری ها و ماهیت جدید، رهبران این سازمان «انقلاب ایدئولوژیکی» را برآه انداختند. این «انقلاب ایدئولوژیکی» از نظر سیاسی در واقع بیان قطع پیوند با آخرین روحيات و مشی ضد امپریالیستی بنیان گذاران این سازمان بود. انقلاب ایدئولوژیکی جایگاهی خدای گونه و مذهبی به رهبران داد و گفت که این رهبران جوابگوی کسی نیستند جز قادر متعال. رهبرانی که آزادند با هر قدرت و نیروی امپریالیستی که خواستند وارد زد و بند بشوند. پراگماتیستی هر سیاست ارتجاعی را برگزینند و کماکان توضیحی به کسی ندهند و هیچکس هم حق مخالفت و نقد و بحث آنرا هم ندارد. آنان برای تبیین تئوریک این امور هر چه بیشتر به خرافه های مذهبی چنگ انداختند؛ تجربه شکست اسلام سیاسی در ایران نه تنها آنها را سکولار نکرد بلکه تشکیلاتشان هر چه بیشتر مذهبی شد.

تمام سیاستها، هر آکسیون و تظاهرات سیاسی در خدمت استراتژی قبولاندن خود به قدرتهای امپریالیستی قرار گرفت. اما بد اقبالی مجاهدین این بود که این استراتژی آنها با حدت یابی تضادهای دو بلوک امپریالیستی برهبری آمریکا و شوروی در دهه ۱۹۸۰ میلادی مصادف شد. امپریالیستهای بلوک غرب به رهبری آمریکا به خاطر تضادهایشان با شوروی سوسیال امپریالیستی آن زمان حاضر نبودند دست از حمایت رژیم جمهوری اسلامی بردارند و پشت مجاهدین را بگیرند. این امر مجاهدین را هر چه بیشتر بسمت اتکاء به قدرتهای ارتجاعی منطقه راند. آنها استراتژی و تاکتیکها و اشکال سازماندهی و تمرکز قوای خود را بر مبنای شکافی که میان دولت عراق با ایران بواسطه جنگ ارتجاعی فی مابین موجود بود بنا کردند. از آن پس برای رهبران مجاهدین مبارزه به یک قمار تبدیل شد. قماری که هر بار در هر دوره ای مجبور بودند با ریسک بیشتری در آن شرکت کنند. قماری که بر معادلات و محاسبات و صف بندی ها، درون اردوی امپریالیستها و مرتجعین استوار بود. قماری که به عملیات فروغ جاویدان برای بزرگترین بازنده نشدن منجر شد.(۳)

پس از شکست عملیات فروغ جاویدان، مجاهدین سرنوشت شان را به طرحهای امپریالیستی گره زدند و چشم انتظار اقدامات قدرتهای جهانی باقی ماندند. آنها طی این سالها

داشتند به توده های وسیع اتکاء کنند و به نیاز مردم در تعیین تکلیف قطعی با رژیم خمینی پاسخ دهند از اینکار سرباز زدند. آنان زمانی که توان و امکان آنرا داشتند که مردم را به قیام مسلحانه علیه حکومت بکشانند و حداقل در بخشهایی از کشور قدرت سیاسی را بدست گیرند از اینکار طفره رفتند.

این تزلزل تاریخی ریشه در بینش و منش سیاسی این جریان داشت. مجاهدین مانند کلیه نیروهای بورژوائی و خرده بورژوائی هراس داشتند که تا به آخر به نیروی مردم اتکاء کنند. آنها تمایلی به استفاده از طیف انقلابی و گسترده و سازمان یافته ای که آنزمان موجود بود برای درگیری قاطعانه با ارتجاع اسلامی نداشتند. این مساله در چشم انداز، اهداف و روشهای مبارزاتی شان نیز خود را منعکس می کرد. مشی سیاسی و نظامی که مجاهدین در آن مقطع جلو گذاشت بیان این تزلزل تاریخی بود. مجاهدین نمی خواستند کل دولت ارتجاعی را باتمام دم و دستگاهش نابود کنند. آنها فقط خواستار تغییراتی در حکومت بودند. این امر در برنامه و آلترناتیو سیاسی آنها در همان زمان منعکس شد. بدیل حکومتی مجاهدین «جمهوری دموکراتیک اسلامی» بود. در واقع اضافه کردن لفظ اسلامی به جمهوری دموکراتیک بیان فصل مشترکهای جدی شان با نظم کهنه بود؛ نشانه آن بود که خواهان محو کلیه اشکال ستم و استثمار نیستند. همین افق کوتاه و داشتن فصل مشترک با نظم کهن، مانع از آن می شد که به انرژوی انقلابی توده های مردم اتکا کنند. مخالفت مجاهدین با به رسمیت شناختن «حق تعیین سرنوشت» برای ملل تحت ستم ایران (ملت کرد و بلوچ و آذری و غیره) مانع از آن می شد که در بین بخش مهمی از خلقهای تحت ستم ایران پایه بگیرند. حفظ افکار و رفتارهای زن ستیزانه اسلامی (مشخصا حفظ حجاب اسلامی) موجب آن می شد که نیمی از جامعه ایران همواره به دیده شک و بدگمانی به آنها بنگرند. برخوردشان به مناسبات تولیدی حاکم بر جامعه و حقوق اساسی کارگران و دهقانان مانع از برانگیختن نیروهای اصلی انقلاب می شد. طبق برنامه شورای ملی مقاومت، دهقانان فقیر و بی زمین از مصادره و تقسیم زمینهای متعلق به مالکان بزرگ و دولت منع شدند و کارگران از مصادره سرمایه های امپریالیستی و کمپرداوری؛ و وعده داده شد که مهمترین رکن دولت ارتجاعی، و حافظ اصلی ستم و استثمار یعنی ارتش ضد خلقی «تجدید سازمان مردمی» خواهد شد.

تزلزل مجاهدین در برخورد به سلطه امپریالیسم بر ایران راه را برای سست شدن در مورد یکی از خواسته های اساسی انقلاب ایران یعنی استقلال از امپریالیسم باز می کرد. مجاهدین در اوج نفوذ و قدرتشان به دنبال کسب مشروعیت از قدرتهای امپریالیستی بودند. خروج مخفیانه بنی صدر و رجوی و پناهنده شدنشان به فرانسه که به آن نام «پرواز تاریخی» دادند، قیل از هر چیز برای کسب چنین مشروعیتی بود.(۲) از آن پس نقشه های سیاسی و نظامی مجاهدین که هر شش ماه

تناقضات گوناگونی روبرویند و در این راه حاضرند هر کسی را قربانی کنند. مضافا امپریالیستها (آنهم از نوع بنیادگرایان مسیحی که امروز کاخ سفید را در اختیار دارند) فراموش نمی کنند که نیروهائی را که زمانی ضد امپریالیسم آمریکا بودند، خوب تنبیه کنند؛ خوب غسل تعمیدشان بدهند تا بتوانند بعنوان خدمه خود در کشور مورد نظر بکار گیرند. هر جریان سیاسی که با پراگماتیسم کوتاه نظرانه تصمیم می گیرد وارد رابطه با امپریالیسم آمریکا شود بهتر است اول کمی شناخت علمی از طرز تفکر و تاریخچه رفتار هیئت حاکمه آمریکا پیدا کند. خلاصه، این تازه آغاز راهی است که باید مجاهدین برای اثبات وفاداری خود طی کنند. ایجاد پست بازرسی و نقش ژاندارمی برای کمک به کنترل عراق توسط آمریکا تنها یک نمونه ساده آن است.(۱)

در ذهن بسیاری که به راه مجاهدین برای رهائی از شر رژیم جمهوری اسلامی امید داشتند و در میان کسانی که از ضربات و خیانت امپریالیستها به مجاهدین بشدت احساس انزجار و نفرت می کنند، این سوال مطرح شده که چرا سرنوشت مجاهدین بدینجا ختم شد؟ چرا رهبران این سازمان به این تله ها افتادند و قادر به یافتن راه حلی برای خروج از این وضعیت نبودند؟ جواب این سئوالات در خط سیاسی و ایدئولوژیک و عملکرد مجاهدین طی بیست و چند سال اخیر نهفته است. این میوه تلخی که بیار نشسته، نتیجه خط سیاسی و ایدئولوژیک و جهت گیری بود که رهبران این سازمان طی این سالها اتخاذ کردند. امروز آنان ناگزیر به چنین انتخابی بودند چون امور را بگونه ای چیدند که کار دیگری جز این نمی توانستند انجام دهند. تسلیم شدن به نیروهای آمریکائی بیانگر بن بست تاریخی خط ایدئولوژیک و سیاسی و نظامی مجاهدین است. بن بستی که تاریخ خودش را دارد.

پرواز تاریخی؛ از کسب مشروعیت تا تسلیم

کودتای سی خرداد ۱۳۶۰ تحت رهبری خمینی جلا به منظور یکدست کردن حکومت و سرکوب موثر انقلابیون صورت گرفت. این کودتای خونین مجاهدین را به سمت مخالفت آشکار با رژیم جمهوری اسلامی کشاند. مجاهدین به قول آقای رجوی از «رای مثبت و آرمانی» خویش به رفراندوم خمینی مبنی بر «جمهوری اسلامی آری یا نه؟» دست شستند و به جبهه مخالفت پیوستند. تا آن زمان مجاهدین امید آنرا داشتند که از طریق مسالمت آمیز در قدرت سیاسی شریک شوند. اما آن کودتا امیدهایشان را نقش بر آب کرد و مجاهدین دست به مبارزه مسلحانه زدند. اما اهداف سیاسی این سازمان تغییر نکرد و کماکان به دنبال آن بود که بر رژیم فشار وارد کند تا بتواند وارد قدرت سیاسی شده و در آن سهیم شود.

سال ۱۳۶۰ سال اوج نفوذ سیاسی مجاهدین بود. پایه توده ای مجاهدین با تلاش هزاران هزار جوان انقلابی جان بر کف در ابعاد وسیعی گسترش یافته بود. مجاهدین در شرایطی که امکان آنرا

تلاش کردند طول موج سیاستهای خویش را با امواج سیاستهای امپریالیستی بویژه امپریالیسم آمریکا تنظیم کنند. در انتظار آن نشستند تا دری به تخته بخورد و در رابطه با تحولات سیاسی ایران به بازی گرفته شوند. هر بار بند دل مجاهدین با نوسانی که در سیاستهای امپریالیستها نسبت به جمهوری اسلامی صورت می گرفت پاره می شد. آنها حتی در دوره انتخابات دوم خرداد تلاش کردند که با شعار «انتخابات آزاد تحت نظارت سازمان ملل» ابتکار عمل را از دست جریان خاتمی بدر آورند. اما آمریکا به عناصر کارکننده تر و امتحان پس داده ای چون خاتمی و اعوان انصار بازجو و شکنجه گرش این شانس را داد که یکبار دیگر بخت خود را در کنترل و مهار و سرکوب مردم بیازمایند. تاوان این سیاست برای مجاهدین قرار گرفتن در لیست تروریستها بود و آغاز روند دیگری از بازی مجاهدین برای کسب مقبولیت و مشروعیت در نزد قدرتهای جهانی و به هر بهائی.

خلاصه کنیم: فی الواقع مدتها بود که این سازمان از نظر ایدئولوژیک و سیاسی در مقابل امپریالیستها تسلیم شده بود. اما تحولات در سطح جهانی و منطقه ای بگونه ای تکامل یافت که بدانها اجازه نداد که بندهای قرارداد تسلیم را به میل و اختیار خود بنویسند. آمریکا به آنها گفته است که آنها باید تن به خلع سلاح بی قید شرط بدهند و در انتظار مراجع و تصمیمات آمریکا بمانند.

از جنگ چریک شهری تا ارتش کنترائی

از جذبه های مهم راه مجاهدین، مبارزه مسلحانه بوده است. این جذبه متکی بر یک نیاز عینی توده های مردم به راه قهرآمیز و سازش ناپذیر بوده و به اعتبار مجاهدین در میان بخشی از جوانان انقلابی کمک می کرد. مجاهدین همواره تلاش داشتند تا از طریق ادامه مبارزه مسلحانه، چهره سازش ناپذیری با جمهوری اسلامی از خود عرضه دارند. اما در رابطه با ماهیت یک جنگ مساله اصلی، استفاده از تفنگ نیست بلکه این است که این تفنگ در خدمت چه سیاستی و کدام منافع طبقاتی شلیک می شود.

مشئ نظامی مجاهدین آئینه تمام نمای مشی سیاسی آنها بوده است. سیری که مبارزه مسلحانه مجاهدین بعنوان مهمترین پراتیک آنان پیمود دقیقا منطبق بر سیر قهرقرائی آنان در عرصه سیاست بود.

جنگ ادامه سیاست به طرق دیگر است. سیاستهای غالب بر یک جنگ و اصولی که آنها هدایت می کند، خطوط کلی جامعه آینده ای که رهبری آن جنگ خواهانش است را آشکار می سازد. جنگ چریک شهری که مجاهدین در سال ۶۰ علیه خمینی آغاز کردند نیز از این امر مستثنی نبود. محدودیتهای روش جنگی آنان برخاسته از محدودیتهای سیاسی شان بود. هدف سیاسی مجاهدین این بود که با جلب مشروعیت از سوی قدرتهای امپریالیستی و از طریق فشار گذاشتن بر روی جمهوری اسلامی و منشعب کردن بخشی از قوای مسلح آن، رژیم را ساقط کنند. مجاهدین

هیچوقت بدنبال آن نبودند که از طریق انقلاب مسلحانه توده ای رژیم را سرنگون کنند. آنها بدنبال تعویض یک دارودسته با دارودسته ای دیگر به کمک امپریالیستها بودند. بنابراین هدف نظامی شان نیز با این استراتژی و هدف سیاسی تنظیم می شد. هدف جنگ شان مغلوب کردن دستگاه نظامی جمهوری اسلامی نبود به همین دلیل خصلت مبارزه مسلحانه شان علیرغم فداکاریها و جانفشانی های جوانان مجاهد، بسیار محدود بود. هدف کلیه عملیتهای نظامی شان در آن مقطع ایدئای عوامل دشمن بود و نه نابود کردن دستگاه مسلح رژیم. عملیاتی که بیشتر نقش تبلیغی داشتند؛ عملیتهای گسترده و پراکنده ای که بر پایه هیچ نقشه جنگی مشخص و رشد یابنده ای استوار نبود و امکانی برای پیوستن مردم به مبارزه مسلحانه را فراهم نمی آورد. روش جنگی شان قادر نبود جبهه ای بوجود آورد که مردم بتوانند بدان ببینند؛ حتی امکان اینرا فراهم نمی نمود که پایه وسیع و گسترده شان را بخود جلب کند. برای آنها مبارزه مسلحانه اهم فشاری بود علیه جمهوری اسلامی و کسب مشروعیت از قدرتهای جهانی. البته یک وجه دیگر استراتژی مجاهدین در آندوره، حساب باز کردن روی ارتش جمهوری اسلامی و استفاده از جناحی از نظامیان برای کسب قدرت از طریق کودتا بود. اتحاد با بنی صدر قرار بود به چنین امری خدمت کند.

روش جنگی مجاهدین خیلی زود محدودیتهای و تنگناهای خود را نشان داد. عملیاتی چون ترور مقامات بالای رژیم؛ ضربه زدن به پاره ای مقرهای رژیم؛ قطع سرانگشتان رژیم؛ و سرانجام ریختن چسب دو قلو برای از کار انداختن وسایل نقلیه پاسداران جملگی به شکست انجامیدند. با تصفیه ارتش توسط رژیم، امیدهای بنی صدر و رجوی مبنی بر منشعب کردن ارتش و حرکتی کودتاکرانه از جانب آن نیز نقش برآب شد. رجوی در جمعبندی یکساله از مبارزه مسلحانه از یکسو به اصطلاح با روش «سرنگونی ضربه ای» مرز بندی کرد، از سوی دیگر و عمدتا با روشهای جنگی که آنزمان در شمال کشور (توسط اتحادیه کمونیستهای ایران — سربداران) و در کردستان (توسط حزب دموکرات و کومله و سازمانهای چپ دیگر) جریان داشت به مخالفت پرداخت. او بطور جدی با هدف مبارزه مسلحانه به قصد آزاد کردن مناطق مخالفت کرد چرا که از نظر وی این مناطق «راه در روی خارجی» نداشتند. این امر بیان بی اعتمای به نیروی لایزال توده ها بود و مبارزه مسلحانه را از مردم جدا و بیگانه می کرد و همچنین راه را برای اتکاء به قدرتهای خارجی باز می کرد. آنها از آن پس چشم شان بسمت استفاده از امکانات دولت عراق چرخانده شد.

حتی در دوره کوتاهی که بخشی از نیروهای مجاهدین در کردستان متمرکز شدند، خط و مشی سیاسی نظامی غلط شان مانع از پایه گیری آنها در میان توده های کرد و تداوم مبارزه شان شد. آنها به دلیل شوینیسیم ملی شان کردستان را به مثابه پایگاهی برای انقلاب ایران نمی دیدند. بجای بسیج

سیاسی توده ها، با پخش پول می خواستند همکاری مردم محلی را جلب کنند و زمانی که دولت عراق اولین فشارهایش را بر اپوزیسیون ایرانی آورد تا آنها مقررات نظامی خود را از مناطق اتحادیه میهنی کردستان به مناطق تحت کنترل دولت عراق منتقل کنند؛ مجاهدین بر خلاف دیگر نیروهای مسلح اپوزیسیون مستقر در کردستان، با طیب خاطر به فشار دولت عراق تن دادند و هر چه بیشتر عملیتهای نظامی شان را تابع کمکهای لجستیک دولت عراق کردند. آنها شروع به سازمان دادن یک ارتش منظم کردند؛ ارتشی که ارتش آزادیبخش نام گرفت؛ و این اولین «ارتش آزادیبخش» تاریخ بود که بدون جنگیدن و غنیمت گرفتن از ارتش دشمن صاحب توپ و تانک شد!

یک ارتش، فشرده جامعه ای است که برایش می جنگد. آئینه تمام نمای مناسبات سیاسی و اجتماعی و ارزشهایی است که رهبری جنگ به آن اعتقاد دارد و ایده آلیش می باشد. استراتژی و تاکتیکهای نظامی یک ارتش، نوع جنگیدنش، شیوه تدارکاتی آن، حتا تکنولوژی مورد استفاده اش و مهمتر از همه مناسبات درونی آن و مناسباتش با توده ها، منعکس کننده ماهیت طبقاتی آن ارتش است. مهم نیست که رزمندگان آن از میان دهقانان و کارگران برخاسته اند یا از میان بازرها. ماهیت طبقاتی ارتش مجاهدین، کمپرادوری فئودالی است. وابستگی و غلبه اصول کهنه استبدادی در مناسبات درونی اش و در مناسباتش با توده های مردم، ماهیت طبقاتی آن را منعکس می کند. به این لحاظ امتیاز زیادی نسبت به دشمن ندارد.

مجاهدین دست به ایجاد ارتشی زدند که از همان ابتدا تا بند پوتین هایش به ارتش عراق وابسته بود. ارتشی که «نان و اطلاعات» آن یعنی دو عنصر حیاتی در یک جنگ مردمی، متکی بر دولت عراق بود. مسلما ارتشی که امروزه به سلاح سنگین و قدرتهای بین المللی اتکاء می کند در فردای پیروزی نیز همان راه را می رود؛ یعنی راه پیموده شده توسط شاه و خمینی. پس چنین ارتشی نمیتواند مبشر ایجاد جامعه ای انقلابی و نوین و مستقل از امپریالیسم و متکی به خود باشد. استراتژی نظامی این ارتش آنگونه که زمانی آقای رجوی گفت همواره استراتژی تعرضی بوده است. یکی از افتخارات رجوی این بود که ارتشش مدام در حال تعرض استراتژیک است و مخالف «دفاع استراتژیک» است. البته که چنین ادعائی مسخره است بویژه از جانب ارتشی که سالها در پادگانهای عراق محبوس بوده است. اما مخالفت با «دفاع استراتژیک» معنای ایدئولوژیک - سیاسی خاصی داشت. «دفاع استراتژیک» شیوه ای است که هر نیروی نظامی کوچک که متکی به مردم و پشتیبانی مردم است اتخاذ می کند. این شیوه ای است که یک نیروی ضعیف انقلابی باید در مقابل یک نیروی قوی ارتجاعی اتخاذ کند. یعنی باید از کوچک شروع کند و رشد یابد تا بزرگ شود. نفی «دفاع استراتژیک» یعنی نفی اتکا به خود و اتکا به توده ها. این در مغایرت کامل با ادغام گام به گام توده های مردم در پروسه جنگ انقلابی قرار دارد.

تحولات ایدئولوژیکی که آنان از سر گذراندند و دیگری نقش و خصلت ایدئولوژی اسلامی در شرایط کنونی و رابطه اش با تحول انقلابی که جامعه ما نیازمندش است.

تحولات ایدئولوژیک

برای بنیانگذاران سازمان مجاهدین، اسلام عمدتاً وسیله ای برای مبارزه بود. وسیله ای بود برای پیشبرد یک مبارزه انقلابی ناسیونالیستی علیه رژیم شاه و اربابان آمریکائیش در تقابل با مشی فرمیستی و مصالحه جویانه جریاناتی از قبیل نهضت آزادی. سازمان مجاهدین تحت تاثیر موج بزرگ انقلابی در دهه ۱۹۶۰ میلادی (برابر با دهه چهل شمسی) در جهان و مشخصاً اوچگیری جنبشهای مسلحانه و رهاشبخش ملی در منطقه خاورمیانه شکل گرفت. بنیانگذاران آن تلاش کردند با استفاده از اقتصاد مارکسیستی جوانب ضد استثمارگرانه به اسلام بدمند. آنها دیالکتیک ایده آلیستی هگل را با توجیه و تفسیرهای طالقانی از قرآن قاطی کردند. آنها تلاش میکردند نشان دهند که چگونه در پاره ی از آیه های قرآن قانون تکامل (که داروین کشف کرد) منعکس است و منظور قرآن از اینکه آدمی از گل آفریده شده چیزی دیگری غیر از «آدم از گل آفریده شده است» می باشد. با وجود اینکه آنها آزمون نمی خواستند از پایه سنتی — یعنی بازاریان — که از درون آن بیرون آمدند گسست کنند، اما روحیه انقلابی این جوانان به درجاتی در تضاد با آن پایه سنتی قرار می گرفت. آنها با برجسته کردن نقش و اختیار انسان در تعیین سرنوشت خودش، در مقابل جنبه غالب ایدئولوژی اسلامی، یعنی تسلیم در برابر خدا و سرنوشتی که او برای انسان تعیین می کند قرار میگرفتند. بی جهت هم نبود که بسیاری از رهبران و فعالین این جریان پس از مدتی به این فکر افتادند که اگر همه کاره انسان است پس خدا این وسط چکاره است و به مارکسیسم روی آوردند. (۶) اگر چه رهبران مارکسیست شده مجاهدین در حل صحیح تضادهای درون خلق در شرایط پیچیده ای که یک سازمان مخفی در آن قرار داشت ناتوانی از خود نشان دادند اما نتیجه گیریشان درست بود و سمت گیری شان با مارکسیسم حقانیت داشت.

بازماندگان مجاهدین به رهبری رجوی از آن پس تلاش کردند، از ایدئولوژی خود مارکسیسم زدائی کنند، ایده آلیسم هگلی را برجسته تر کنند و برداشتهای التقاطی از اسلام را به کناری نهند و هر چه بیشتر از جریانات مارکسیستی دوری جویند. این تلاش در صحنه سیاسی در دوره ۶۰ - ۵۷ صورت «رای مثبت دادن به جمهوری اسلامی» و دوری جستن از جنبشهای توده ای مسلحانه ای که آزمون علیه رژیم جمهوری اسلامی در کردستان، ترکمن صحرا و خوزستان براه افتاده بود، بروز یافت.

مدتی در سالهای ۶۳-۶۰ مجاهدین بر بار ملی گرایی ایدئولوژی خود افزودند. درپرتو اتحادشان با بنی صدر، مصدق لیبرال ناسیونالیست را به عرش

سالها آنرا برای روز میبادا تمیز و روغنکاری کرده بودند از دست دهند. ارتشی که حتی اگر می خواست نیز نمیتوانست مقاومتی در مقابل آمریکا بکند. چرا که سالهاست روحیه و مشی استقلال طلبانه ضد امپریالیستی را کنار گذاشته است. ممکن است روزی امپریالیسم آمریکا از مجاهدین بعنوان بازوی مسلح خویش — همانند نیروهای ائتلاف شمال در افغانستان — در رابطه با تحولات آتی در ایران استفاده کند و مجاهدین جانی تازه بگیرند اما اینکار خود را به دم گرگ وصل کردن است. گرگی که امروزه در کمین خلقهای خاورمیانه نشسته و دوستی با وی یعنی خریدن دشمنی خلقهای ایران و جهان. سرنوشت خود را با چنین گرگی پیوند زدن هم آخر و عاقبت خوشی ندارد.

اسلام در هر شکلش قادر به رهایی ستمدیدگان نیست!

بررسی مشی سیاسی نظامی مجاهدین و سرانجام آن، بدون پرداختن به ایدئولوژی ای که پشتوانه آن بود میسر نیست. همانطور که لنین گفت ایدئولوژی عنصر تعیین کننده در هر انقلاب و مبارزه انقلابی است. اسلام ایدئولوژی عصر فئودالی است. با ایدئولوژی فئودالی و شبه فئودالی، یک نیروی سیاسی مترقی بناچار به قهقرا می رود و حتا بنیانهائی را که در ابتدا مدعی آن شده بود، کنار می گذارد. رفته رفته خصلت سیاسی و اجتماعی اش بر آن ایدئولوژی منطبق می شود.

اگر چه مجاهدین همواره سعی می کنند با اطلاق صفت «آخوندی» به اسلام حاکم، تمایز و تفاوت اسلام خود با آنها را نشان دهند، اما کنه این ایدئولوژی یکی است. اسلام، تاریخاً ایدئولوژی طبقات حاکمه ایران بوده و به منافع آنان خدمت کرده است. آشکار کردن خصلت طبقاتی ایدئولوژی اسلامی و نقش و جایگاهش در حمایت از مناسبات اقتصادی — اجتماعی استثمارگرانه و افشای آن نزد توده هاست که تمایزات ایدئولوژیک واقعی را نشان می دهد و نه ادعاهای صرف.

البته این واقعیتی است که بخشهایی از قشرها و طبقات تحت ستم و استثمار برای بیان خواسته ها و مطالبات خود به ایدئولوژی اسلامی دست یازیده و تلاش کرده اند از آن برای رسیدن به مقصود خویش سود جویند. افراد یا جریاناتی بودند که واقعا فکر می کردند با به اصطلاح «برداشتهای انقلابی» از این ایدئولوژی می توانند به رهایی ستمدیدگان یاری رسانند. بنیان گذاران سازمان مجاهدین از این دست بودند. اما تاریخ مبارزه طبقاتی در ایران بارها نشان داد که به دلیل فصل مشترک با ایدئولوژی ارتجاعی حاکم و بدلیل پتانسیلی که اسلام بعنوان یک ایدئولوژی مدافع ستم و استثمار طبقاتی دارد، چنین نیروهائی در نهایت پوست انداخته و جنبه های مبارزاتی و ترقیخواهانه شان را به کناری نهاده و به سازش و مامشات با طبقات حاکم رسیده اند.

برای بررسی ایدئولوژی مجاهدین باید به دو جنبه مشخص پرداخت. یکم پروسه تغییر و

البته اگر هدف پیشبرد یک جنگ توده ای انقلابی نباشد؛ اگر هدف جنگ دست یافتن به یک جامعه نوین و انقلابی نباشد؛ اگر منظور تکیه زدن بر مناسبات کهنه موجود (بر ایدئولوژی، سیاست، اقتصاد و فرهنگ حاکم) باشد و هدف جنگ صرفاً آن باشد که یک گروه جدید جانشین حکام قبلی شود؛ بلکه در این صورت نیازی به «دفاع استراتژیک» نیست. بقول مائو مخالفت با دفاع استراتژیک در آنجا به چشم می خورد که «جنگ فقط به افشار ارتجاعی حاکم و یا حتی گروههای سیاسی ارتجاعی که بر سر قدرند (یا خارج از قدرند) فایده می رساند.» (۴)

شیوه اصلی جنگیدن این ارتش که در عملیات فروغ جاویدان بطور فشرده ای منعکس شد، نبرد بر پایه سلاح سنگین و اتکا به یک دولت خارجی بعنوان پشت جبهه جنگ بود. شیوه ای که در آن اصل اتکا به خود و اتکا به توده ها جانی ندارد؛ مردم در آن نقش ندارند و باید تنها در انتظار منجی بسر برند؛ هوراکش و نظاره گر باشند و در بهترین حالت نقش تخت روان را برای بقدرت رساندن مجاهدین ایفاء کنند. چنین شیوه ای ابدی خواهان آن نیست که توده ها در پروسه نبرد علیه دشمن خود بر سرنوشت خویش حاکم شوند و آگاهانه آینده خود را انتخاب کنند.

از مناسبات درونی این ارتش همان بس که رزمندگان زن آن باید «داوطلبانه» حجاب این سمبل اسارت زنان ایرانی، سمبل ایدئولوژی همان کسانی که با وی در حال جنگند را بسر کنند، باید به جدا سازی جنسیتی تن دهند و مراقب باشند که زن و مرد کنار هم نشینند. ارتشی که ایدئولوژی دشمن خود را اتخاذ کرده چگونه می تواند آزادی بخش باشد؟ این معمائی است که سازمان مجاهدین نتوانست آنرا حل کند.

چنین ارتشی راز موفقیت خود را بالا بردن سطح تکنولوژی و بکارگیری سلاحهای پیشرفته می داند. یعنی وابستگی بیشتر به قدرتهای ارتجاعی و شیوه جنگی ارتشهای ارتجاعی. ارتشی که پس از عملیات فروغ جاویدان فقط بدنبال یال و کوبالی بود که توسط توپها و تانکهای دست چندم ارتش عراق ایجاد شد. مسلماً ارتشی که قدرت سیاسی و دولت ندارد هیچوقت در بال و کوبال و تکنولوژی نمی تواند به پای ارتشهای دولتی برسد.

جنگ اول آمریکا علیه عراق در سال ۱۹۹۰ و نتایج آن محدودیتهای بیشتری برای مجاهدین پدید آورد. برخی عملیاتیهای ترور و ضربه زدن به تاسیسات اقتصادی رژیم و پرتاب خمپاره در تهران قصد تحرک بخشیدن به این ارتش را نداشت و توان آنرا نیز نداشت. فقط برای اعلام حضور و مطرح شدن در نزد امپریالیستها پس از بر سرکار آمدن خاتمی بود.

مسلماً سرنوشت امروزی این ارتش، آنهم زمانی که به دم شغالی چون صدام وصل شده بود نمی توانست بهتر از این باشد. چنین ارتشی بقول آقای رجوی چاره ای نداشت جز اینکه «سیاوش گونه از آتش» (۵) بگذرد و تن به تسلیم و خلع سلاح دهد و یکشبه کلیه تسلیحات سنگینی که

کاراگر تاریخی طبقاتی دخالت اسلام در سیاست

اینکه در جامعه ما برداشتهای مختلفی از اسلام وجود دارد و برخی نیروهای اجتماعی سعی می کنند برداشتهای گوناگونی از آن ارائه دهند، انعکاسی از این امر است که پاره ای قشرها و طبقات - عموماً قشرهای میانی و مرفه و غالباً طبقات حاکمه - از آن بعنوان ابزاری برای پیشبرد منافع خود، سود می جویند. البته اسلام نیز مانند کلیه مذاهب در تاریخ نشان داد که پتانسیل آنرا دارد که با پذیرش رفرمهائی خود را با چنین منافی سازگار کند.

اما دقیقاً به خاطر موقعیتی که جامعه ما در آن قرار دارد، یعنی جامعه ای که تشنه تحولات انقلابی و دمکراتیک است، استفاده از اسلام در سیاست از یک کاراگر تاریخی طبقاتی مشخصی برخوردار است. تاریخ سازش با اسلام و سنتهای جامعه، بیان پیوند بورژوازی ایران با فئودالیسم و ناتوانی اش در پیشبرد تحولات انقلابی دمکراتیک تا به آخر بوده است. دخالت دادن اسلام در سیاست و تعیین مشی سیاسی، بیان کوتاه آمدن در برابر آداب و سنن و ارزشهای عقب مانده حاکم بر جامعه است. اسلام همانند همه ادیان نه تنها افیون مردم است بلکه بطور مشخص به تولید و بازتولید مناسبات اقتصادی - اجتماعی حاکم - مشخصاً مناسبات نیمه فئودالی در جامعه - خدمت و آنرا تقویت می کند. اسلام بعنوان یک ایدئولوژی همچون ملاطی کلیه آجرهای نظم کهنه را به هم وصل می کند و برای مردم آنرا توجیه و قابل تحمل می کند. بکارگیری اسلام در عرصه دولت و تشکلات حزبی، مانع از آن می شود از کلیه مظاهر عقب ماندگی و تاریک اندیشی فئودالی گسست شود. هر گونه تلاش برای تجدید حیات اسلام در این مرحله تکاملی جامعه، پروژه ای است در چارچوب حفظ مناسبات ارتجاعی حاکم بر جامعه و بازسازی آن در اشکال دیگر. هرگونه اصلاح دین معنائی جز رقیق کردن زهر و به خورد مردم دادن نیست. دست یازی مجاهدین به اسلام، بیان روحیه محافظه کارانه ای است که تلاش دارد با رجوع به گذشته راههای جدیدی برای حفظ مذهب بیابد. آنهم در دورانی که مردم ما پس از بیست و پنج سال حکومت مذهبی، خواهان آنند که دست مذهب کاملاً از اداره سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جامعه کوتاه شود.

مسئله بر سر نیت مبارزاتی و انگیزه های انقلابی هزاران هزار مجاهد که در مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی بر خاک افتادند نیست. مسئله این است که با اتکاء به ایدئولوژی اسلامی نمی توان راهی برای خلاصی از این نظام ارتجاعی ترسیم کرد و پیروز شد. محدودیتهای این ایدئولوژی مانع آن می شود که به یک مشی سیاسی صحیح برای پیشبرد مبارزه انقلابی دست یافت. مذهب واقعیات جهان مادی را بطور وارونه منعکس می کند و با تصاویر وارونه و مغشوش نمی توان بر دشمنان آزادی و استقلال پیروز شد و آینده روشنی را ترسیم کرد. با ایدئولوژی

چرای رهبری را در احزاب خود داشتند، اما این درک مجاهدین در تضاد صد و هشتاد درجه ای با درک مارکسیستی از مقوله رهبری قرار دارد. رهبران حتی انقلابی ترین، صادق ترین و مردمی ترینشان مثل تمامی پدیده ها تقسیم به دو می شوند و جنبه های مثبت و منفی و درست و نادرست را با خود به همراه دارند. جوانب متضادی که مدام در حال مبارزه با یکدیگرند. قانون تضاد بعنوان یک قانون جهانشمول و مطلق در زمینه رهبری هم مانند سایر امور و پدیده ها صدق می کند. این مساله ایست که حزب کمونیست چین در جریان انقلاب فرهنگی برجسته کرد و میلیونها توده کارگر و زحمتکش را درباره آن تعلیم داد. تبلیغ و ترویج چنین درکی از مقوله رهبری برای ریشه کن کردن درکهای فئودالی در جوامعی مانند ایران که هنوز از بقایای قدرتمند فئودالیسم در رنجند حیاتی است.

در انقلاب فرهنگی چین بر این واقعیت پرتو افکنی شد که پایه های یک حزب انقلابی باید طوری پرورش یابند که هر زمان رهبری یک حزب فاسد شد، توان برخاستن و قیام کردن علیه رهبری و سرنگون کردن آنرا داشته باشند. کمونیستها همواره به لزوم و ضرورت داشتن رهبران اعتقاد دارند. بدون آن امکان راه اندازی و پیشبرد یک جنبش جدی نیست. اما رهبران - منجمله رهبران کمونیست - هم می توانند فاسد شوند و به منافع طبقه شان پشت کنند. در تاریخ جنبش کمونیستی بارها رهبران کمونیستی که رهرو سرمایه داری شدند از سوی توده های کمونیست نقد و طرد شدند. این حقیقتی است که درک آن برای توده های که می خواهند آگاهانه و آزادانه تن به اتوریته یک رهبری انقلابی بدهند، رها نیبخش است. مجاهدین درکهای عقب مانده خود از رهبری را به لنین منتسب کردند. این وظیفه کمونیستهاست که بشدت با این اباطیل مقابله کنند. در هیچ کجای تئوری کمونیستها چنین مقولاتی جانی نداشته اند.

فقط آن جریاناتی که به مردم صرفاً بعنوان وسیله ای برای بالاکشیدن خود در سلسله مراتب اجتماعی نگاه میکنند، به درکی خدای گونه و مذهبی از رهبری و رهبران نیاز دارند. برای چنین رهبری هرگونه شک پایه ها به مواضع رهبری، گناه کبیره ای است که باید از آن توبه کنند.

البته اولین قربانیان چنین درک عقب مانده و فئودالی از رهبری، زنان این سازمان بودند. زیرا حتی زمانی که یکی از آنان به مقام رهبری رسید گفتند که «نمی تواند مشروط به مرد دیگری باشد» (۷) و برای رهبر شدن باید طلاق بگیرد و مشروط به خود رهبر بشود. هارمونی و هماهنگی مورد نیازشان در واقع هارمونی و هماهنگی با عرف و شرع حاکم بر جامعه است که زن و مرد را همچون آتش و پنبه می داند که کنار هم نمی توانند قرار بگیرند؛ مبدا مرزهای جنسیتی در آن شکاف بوجود آورد! جای تاسف است که چنین درکهای عقب مانده ای از مساله زنان در پایان قرن بیستم، رهائی زنان جا زده می شود.

اعلا رساندند. اما شکستهای سیاسی آنان هرچه بیشتر موجب عقبگردهای ایدئولوژیکی شان شد. پرچم سه رنگ ایران یعنی پرچم کمپرداوری، پرچم دولت ساخته و پرداخته امپریالیستها، به سمبل آنان بدل شد. تفاسیر و برداشتهای بنیانگذاران این سازمان از اسلام به کناری نهاده شد و روز بروز مجموعه جوانب ارتجاعی ایدئولوژی اسلامی برجسته تر شد.

اجرای مراسم و آئینهای خرافی اسلام مانند عید قربان و مراسم مختص شیعیان مانند عاشورا و تاسوعا جایگاه برجسته ای در ایدئولوژی مجاهدین یافت. آئینهایی که هریک معنای اجتماعی بسیار واضح و سنگینی دارند. مثلاً عید قربان، یعنی روزی که ابراهیم می خواست فرزندش اسماعیل را در پیشگاه خدا قربانی کند. این آئینی است بشدت پاتریارکال (پدرسالارانه). رجوی به ستایش پدرسالاری و تسلیم در برابر اراده خدا از پایه های خود خواست که همچون اسماعیل کورکورانه از پدرشان (رجوی) اطاعت کنند و بدون چون چرا آماده قربانی شدن باشند تا شاید دل خدا به رحم آید.

اجرای مناسک و برگزاری مناسبتهای مذهبی به روش مهمی برای ارضاء فرهنگی پایه ها بدل شد. ارضاء فرهنگی پایه ها با یک فرهنگ فئودالی و خرافی. آیا چنین کسانی می توانند جامعه ما را از تارهای عنکبوتی هزاران سالانه برهاند؟ جواب روشن است. اجرای این مراسم توسط مجاهدین به همان منظوری برگزار می شد که رژیم جمهوری اسلامی در اجرای آنها کوشش می کند. یعنی برای به تسلیم واداشتن پایه های خود و توده های مردم در مقابل «اراده خدا» و آنان را به روحیه تسلیم و بندگی عادت دادن. تعزیه گردانی، زیارت نامه خوانی و روضه خوانی که یکی از شیوه های اصلی آخوندهای شیعه است، در سازمان مجاهدین باب شد. آنها تا بدانجا پیش رفتند که امسال مثل جمهوری اسلامی، به مناسبت مصادف شدن مراسم نوروز با عاشورا، مراسم نوروز را ملغی کردند. همانند آنان، به نفع مرگ و مرگ پرستی شیعه گری، زایش و سرزندگی و شادابی را به کناری نهادند.

درک مذهبی از رهبری

در پی تغییر و تحولات ایدئولوژیکی که مجاهدین از سر گذراند، تقلید و امامت از نوع شیعه مبنای درک از رهبری و رهبران قرار گرفت. رهبری به امام تبدیل شد و تقلید از وی واجب. اگر زمانی مجاهدین (هر چند با درکی التقاطی و عمدتاً غیر ماتریالیستی)، قانون تضاد را به رسمیت می شناختند در «انقلاب ایدئولوژیک» شان این باور را کناری نهادند. از نظر مجاهدین رهبری نقطه ایست که در آن تضاد جایی ندارد و همه چیز در آن نقطه به هارمونی و هماهنگی عالی می رسد. یعنی درکی کاملاً غیر علمی و غیر دیالکتیکی و مذهبی - فئودالی.

هر چند برخی نیروهای مارکسیست نما تلوچا حسرت داشتن چنین مقام بی چون و

یک جمهوری ارتجاعی دیگر!

نقدی بر کتاب
«مانیفست جمهوری خواهی»
اکبر گنجی
بخش سوم

بخش سوم نقد ما به «جمهوری خواهی» گنجی و مدل «جمهوری ناب» که وی برای آینده ایران ارائه می دهد اختصاص دارد. البته کتاب گنجی زمانی نوشته شده است که هنوز، این جریان (یعنی دوم خردادی های حکومت جمهوری اسلامی) از آمریکا برای دخالت در امور ایران دعوت به عمل نیاورده بود. این دعوت ابتدا در اوائل خرداد ۱۳۸۲ توسط «اطلاعیه انجمن های اسلامی ۲۴ دانشگاه» بعمل آمد و صد و سی و هفت نماینده مجلس در نامه خود به خامنه ای نیز آنرا طرح کردند. اما حتا پیش از این، از فحوی کلام کتاب گنجی روشن بود که این جناح از هیئت حاکمه جمهوری اسلامی ایران خود را برای چنین طرحی آماده می کند. ما گفته بودیم که گنجی از طریق این کتاب خود و دوستانش را برای کنکور آمریکا آماده می کند. (به بخش دوم نقد کتاب گنجی مندرج در حقیقت شماره ۸ رجوع کنید).

مشروطه خواهی حجابیان یا جمهوری خواهی گنجی؟

با افتادن طشت رسوائی جریان «اصلاح طلب» و رئیس جمهور «اصلاح گر» میلیونها نفری که در دور اول به خانمی رای داده بودند در دور دوم انتخابات ریاست جمهوری از دادن رای امتناع کردند و موج موج از این شعبده بازی رویگردان شدند و بالاخره آخرین معرکه انتخاباتی (انتخابات شوراها در سال ۱۳۸۲) را کاملا تحریم کردند. این تحریم ها نشانه شکست کامل فریبکاری انتخاباتی است که از سال ۱۳۷۸ یکی از ابزار مهم جمهوری اسلامی برای کنترل مردم بوده است. مشخصا نشانه شکست طرح «دوم خرداد» در مهار کردن تحرک سیاسی جوانان بود. در دور اول انتخابات ریاست جمهوری خاتمی، عده زیادی از روشنفکران مخالف رژیم به خیال اصلاحات دنباله رو این جناح از هیئت حاکمه شده بودند. اینها نیز از حول و حوش این جماعت حکومتی پراکنده شدند. همزمان در میان «اصلاح طلبان» حکومت نیز اختلاف افتاد. گنجی در کتاب «مانیفست جمهوری خواهی» می گوید که طرح های گذشته آنان دیگر ثمری نمی

پایه های مجاهدین کوله بار کهنه ای را که برای مدت زمانی طولانی بر دوششان سنگینی می کرده بدور افکنند. انرژی، توان و امکانات خود را در خدمت تحقق راهی حقیقتا انقلابی و مستقل بگذارند. یعنی راه جنگ درازمدت خلق تنها راهی که می توان ارتجاع و امپریالیسم را سرنگون کرد و جامعه ای نوین و انقلابی ساخت.

منابع و توضیحات

(۱) رجوع شود به اخبار رادیوی بی بی سی پس از اشغال عراق که چگونه ارتش آمریکا از نیروهای مجاهدین خواست که با ایجاد پست بازرسی در منطقه ای که پایگاه مجاهدین قرار داشت به کنترل آن منطقه بپردازند و نیروهای آمریکائی را در زمینه کنترل بر عراق باری دهند و مجاهدین اینکار را انجام دادند. یعنی شبیه همان کاری که پس از جنگ اول خلیج انجام دادند و به سرکوب کردهای عراق پرداختند.

(۲) در سال ۶۰، بحثهای انتقادی بسیاری در رابطه با سیاست آندوره مجاهدین در صفوفشان براف افتاده بود. موضوع مرکزی آن انتقادات این بود که چرا سازمان با وجود آنکه دارای پایه و تشکیلات کافی برای دامن زدن به قیامی مردمی علیه رژیم بود از اینکار احتراز کرد. جواب رهبری مجاهدین این بود که رهبری مخصوصا تصمیم گرفت که پای چنین کاری نرود. هر چند سازمانشان توان انجام اینکار را داشت. استدلال اصلی شان این بود که قبل از دست زدن به قیام سازمان قصد داشت با مستقر کردن رهبری در پاریس حمایت و پشتیبانی کشورهای غرب را بدست آورد. زیرا بدون کسب حمایت آنان حتی اگر جمهوری اسلامی را سرنگون می کردند قدرت را نمی توانستند نگه دارند. الگوی آنان برای کسب قدرت، کنفرانس گوادولوپ و استقرار خمینی در پاریس بود. کنفرانس گوادولوپ کنفرانس هفت کشور صنعتی در سال ۱۳۵۷ بود که در آن بطور قطع تصمیم گرفته شد که عذر شاه خواسته شود و خمینی بجایش بنشینند.

(۳) برای جمعبندی سیاسی و نظامی از عملیات فروغ جاویدان رجوع شود به مقاله «فروغ جاویدان: برای بزرگترین بازنده نشدن» مندرج در حقیقت شماره ۱۳ دوره دوم، آبان ۱۳۶۷ (و سایت سرداران، بخش خط نظامی)

(۴) «مسائل استراتژی در جنگ پارتیزانی ضد ژاپنی» - منتخب آثار مائو، بفارسی، جلد دوم - صفحه ۱۳۴

(۵) به نقل از بیانیه رجوی پس از تسلیم شدن به قوای آمریکائی

(۶) برای آشنائی بیشتر با ایدئولوژی اولیه سازمان مجاهدین و چگونگی شکل گیری آن و تجارب انقلابی که در دوره شاه از سر گذارندند کتاب «برفرز خلیج» روایت دست اولی ارائه می دهد و مطالعه آن مفید می باشد.

(۷) این موضوع نخستین بار توسط ما در جزوه «پرولتاریای آگاه و مسئله زن» (در سال ۱۳۶۶) نقد شد.

که مدافع مالکیت خصوصی است نمی توان به جنگ زمینداران و سرمایه داران بزرگ رفت و انرژی توده های کارگر و دهقان را آزاد کرد. با ایدئولوژی که ستم بر زن یکی از ارکان دائمی آن است نمی توان مبشر رهائی زنان بود. با ایدئولوژی که حکومت «عدل علی» ایده آل سیاسی آن باشد و «عاشورای حسینی» سرمشق نظامی اش باشد نمی توان بر دشمن پیروز شد. در آغاز قرن بیستم، نمی توان مشی سیاسی و نظامی خود را به یک ایدئولوژی کهنه هزار و چهارصد سال پیش گره زد و انتظار دست یافتن به آزادی و استقلال داشت. عصر، عصر سرمایه داری، عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری است. تمام قرن بیستم نشان داد که در این عصر هر جامعه ای را یا امپریالیستها با اتکا به طبقات ارتجاعی محلی می چرخاند و یا پرولتاریا آن را در اتحاد با دهقانان و خلقهای ستمدیده و روشنفکران و با برقراری سوسیالیسم می تواند اداره کند. راه وسطی وجود ندارد. ایدئولوژی های وسط میان این دو طبقه اصلی، در نهایت از در سازش با نظام حاکم در می آیند یا عبد و عبید امپریالیسم می شوند. تنها با اتکاء به ایدئولوژی طبقه نوینی که آینده را نمایندگی می کند یعنی طبقه کارگر می توان به رهائی دست یافت. مارکسیسم تنها ایدئولوژی ای است که قدرتش را از آینده می گیرد و نه گذشته. تنها ایدئولوژی است که جهان را واقعا آنطور که هست منعکس می کند و تنها ایدئولوژی است که بدنبال تغییر جهان است. تنها ایدئولوژی است که ایستا و متحجر نیست و مرتبا بر بستر تغییر جهان خود را تصحیح می کند و تکامل می بخشد. برای همین مارکسیسم در جریان صدو پنجاه سال مبارزه طبقاتی در پیکارهای سترگ و در دو تجربه بزرگ کسب قدرت سیاسی در شوروی و چین و ساختمان سوسیالیسم، به مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم تکامل یافته است. تنها با اتکاء به این ایدئولوژی است که می توان انقلاب را به پیروزی رساند و تا آخر در جاده انقلاب باقی ماند.

پایان سخن

راه مجاهدین به بن بست کامل خود رسید. زمان آن رسیده است که پیروان این راه، خانواده های شهدای سازمان مجاهدین و کلیه کسانی که به هر نحوی به این راه امید بسته بودند، این واقعیت تلخ را با چشمانی باز بنگرند. این راه درد و رنجهای زیادی به همراه داشت و مردم ما هزینه گزافی برای آزمون این راه پرداخته اند. روشن است هر انقلابی نیازمند فداکاری و از خودگذشتگی فراوان است. موضوع آنجائی دردناک می شود که از همان ابتدا دورنمای پیروزی برای این راه متصور نبوده است. رهبران کنونی مجاهدین تمام دستاوردهای انقلابی این سازمان، تمام آمال و آرزوهای بخشهایی از مردم ستمدیده و تمام تلاشهای پایه های خود را قربانی بند و بست و با امپریالیستها کرده اند و امروزه تسلیم خفت بار خود به آنان در عراق را می خواهند یک پیروزی استراتژیک جا بزنند.

زمان آن رسیده است که تمامی رزمندگان و

دهد و معتقد است که باید دست به کارهای بنیادی تری بزنند تا مانع از انقلاب مردم شوند. گنجی به مخالفت با طرح «مشروطه خواهی» که متعلق به حجابریان (یکی دیگر از نقشه ریزان جریان «اصلاح طلبی» در حکومت) است بر می خیزد و در مقابل طرح «مشروطه خواهی» طرح «جمهوریخواهی» خود را قرار می دهد و خود و دوستانش را «جمهوری خواهان» لقب می دهد. در واقع این دو طرح فرق ماهوی با یکدیگر ندارند. منظور از «مشروطه خواهی» محدود کردن اختیارات مقام ولایت فقیه است و منظور از «جمهوریخواهی» این است که مقام ولایت فقیه هم هر چند سال یکبار از طریق رای مستقیم انتخاب شود. برای گنجی، دموکراتیزه کردن جمهوری اسلامی یعنی همین. وی اسم این را می گذارد «گذار از اقتدارگرایی به دموکراسی».

تغییر بنیادین و نظام دموکراتیک

گنجی ادعا می کند که طرفدار «تحول بنیادین نظام به یک نظام دموکراتیک است». برای اینکه ببینیم منظور گنجی از «تحول بنیادین» و «نظام دموکراتیک» چیست بهتر است ببینیم نقد گنجی به نظام جمهوری اسلامی چیست. یا به زبان ساده تر، از نظر گنجی عیب های جمهوری اسلامی چیست. توجه به این مساله مهم است چون آنچه برای گنجی «تغییرات بنیادین» محسوب می شود، برای اکثریت مردم ایران هیچ تغییری دربر ندارد. آنچه از نظر گنجی «دموکراسی» است برای اکثریت مردم ایران دیکتاتوری سیاسی و اقتصادی است. مفاهیمی مانند «تغییرات بنیادین»، «دموکراسی» و «نظام دموکراتیک» و «جمهوری» برای همه طبقات و قشرهای جامعه یک معنا را ندارند. اینها همه مفاهیمی طبقاتی هستند. هر طبقه ای یک منظور از آن دارد. خوب به حرفهای گنجی توجه کنید تا این را دریابید. گنجی می گوید عیب جمهوری اسلامی در آنست که یک نظام «اقتدارگرا» است. منظورش از اقتدارگرا این است: «مقام رهبری ارکان دولت را در کنترل خود دارد و همه حرکات با اشارات ایشان انجام می شود. هیچ مخالفتی، حتی محرمانه پذیرفته نمی شود... تمام بازداشتهای سیاسی - مطبوعاتی با دستور مستقیم ایشان صورت می پذیرد...» «فرمانروا بقای نظامیان را متکی به بقای خود می کند تا نظامیان هیچگاه از حمایت او دست برندارند. چنین القاء می کند که اگر من نباشم، شما هم نیستید. سرکوب جامعه مدنی توسط نظامیان را تشویق می کند و بدین ترتیب مشروعیت آنها را در نظر مردم تضعیف می کند. دستگاه قضائی را مطیع فرمایشات خود می کند تا به وسیله دادگاه های فرمایشی مخالفان را در زندان حبس کند. تمام دستگاه دولت به ثناگویان و دعاگویان این خدایگان زمینی تقلیل می یابند... فرمانروا نخبگان و روشنفکران را از عرصه سیاسی طرد و منزوی می نماید و بر شکاف

ملت و دولت می افزایشد. عاملان بین المللی (قدرت های خارجی) با حمایت از نظام حاکم و تقویت توانائی های آن یا عدم حمایت، قابلیت مانور کنشگران اجتماعی را کاهش یا افزایش می دهند. کنشگران به چهار گروه تقسیم می شوند: محافظه کاران و اصلاح طلبان حاکم، میانه روها (مشروطه خواهان) و دموکرات ها (جمهوری خواهان) مخالف».

یک به یک موضوعات مطروحه در گفته بالا را بررسی کنیم.

۱ - از همین شکوائیه آخر گنجی شروع کنیم. گنجی می گوید مشکل آنست که برای «کنشگران اجتماعی» محدودیت ایجاد می شود. «کنشگر» یعنی بازیگر و به زبان ساده یعنی کسانی که «به حساب می آیند». این کنشگرانی که زیر فشارند و به اعتقاد گنجی باید برایشان آزادی و دموکراسی فراهم کرد کیانند؟ چهار گروهند: «محافظه کاران و اصلاح طلبان حاکم» یعنی دو جناح حکومت و «مشروطه خواهان» (یعنی حجابریان و شرکاء) و «جمهوری خواهان مخالف» یعنی گنجی و شرکاء و روشنفکران خارج از حکومت که به آنان پیوسته اند. ^۱ پس خوب متوجه شدید که در قاموس گنجی «گذار از اقتدارگرایی به دموکراسی» هیچ ربطی به مردم ندارد بلکه تنظیم مناسبات میان گروه های رژیم اسلامی و حداکثر دست کشیدن بسر روشنفکران غیر مذهبی دنباله رو رژیم است. ما نمی گوئیم که چرا گنجی حرفی در مورد حقوق مردم ایران (که جزو این چهار گروه خواص نیستند) نمی زند. او طبق منافع طبقه خودش عمل می کند. روی سخن ما با آن عده از روشنفکران و دانشجویانی است که این جماعت را روی دوش خود بعنوان «دموکرات» در میان مردم گردانند.

۲ - گنجی نظام جمهوری اسلامی را نظامی تک نفره قلمداد می کند. می گوید فقیه (فرمانروا)

^۱ گنجی در صفحات ۷۵ و ۷۶ کتاب منظور خود از گروه چهارم از «کنشگران اجتماعی» را روشن می کند. منظور وی اصلاح طلبانی هستند که از اصلاح طلبان جدا شده اند (مانند خودش) و آن گروه از روشنفکران خارج از حکومت که از سال ۱۳۷۸ از خاتمی حمایت می کردند اما سرشان بی کلاه ماند و امروز گنجی به آنان یک پروژه جدید پیشنهاد می دهد. وی می گوید: «برای رسیدن به هدف راهی جز این وجود ندارد که جنبش جمهوری خواهی سرنوشت خود را به بخش اصلاح طلب حاکمیت گره نزنند و راه خود را مستقل از آنها در پیش گیرند و به سوی هدف اصلی (جمهوری تمام عیار) گام بردارند... تنها راه ممکن، استقلال جنبش جمهوری خواهی از بخش اصلاح طلب حاکمیت است. «آزادبخوهران جمهوری خواه، خواه، متحد شوید» شعار اصلاح طلبان واقعی است... باید به روش های مسالمت آمیز، از طریق نافرمانی مدنی، دولت را مجبور به برگزاری رفراندوم در باره نوع رژیم سیاسی کرد... روشنفکران رهبران واقعی جنبش جمهوری خواهی اند. اگر ائتلافی از روشنفکران، با استراتژی جمهوری خواهی، شکل بگیرد و تاکتیکهای مناسب استراتژی یاد شده اتخاذ گردد، کل جامعه، خصوصاً نسل جوان، بدنبال آنها خواهند رفت...»

همه کاره است. اولاً، اصلاً نظام سیاسی تک نفره در این جهان وجود ندارد و نمی تواند وجود داشته باشد. دوماً، نظام جمهوری اسلامی یک نظام سیاسی طبقاتی است. یعنی متعلق به طبقات معینی است. متعلق به طبقاتی است که صاحب کارخانه ها و زمینها و همه ثروتهای جامعه است. یعنی طبقات مالک و سرمایه دار بزرگ. گنجی کلیت نظام جمهوری اسلامی را مساوی یک نفر می کند و سپس «تغییر بنیادین» را مساوی بر انداختن این یک نفر (فقیه) می کند. گنجی تمام ارکان نظام جمهوری اسلامی، بغیر از یک نفر و آنهم فرمانروا (فقیه)، را آنچنان منز و «مامور و معذور» جلوه می دهد و برایشان دلسوزی می کند که انگار باید نشست زار زار بحال مظلومین قوه مقننه و مجریه و قضائیه و نظامیان گریه کرد! او بیهوده می کوشد واقعیت را پنهان کند. جمهوری اسلامی ایران یک ماشین دولتی است که هر دنده اش در اتصال با دنده ای دیگر قرار دارد. فقیه و رئیس جمهوری و قوای سه گانه و نیروهای نظامی و امنیتی، همه پیچ و مهره های این نظامند و همه بهم وابسته اند. یکی بدون دیگری نمی تواند کار کند و نمی توان یکی را از میان این مجموعه جدا کرد و گفت با تغییر این فرد، «تغییر بنیادین» در نظام بوجود می آید. گنجی عامدانه کل ماشین را به یک مهره تقلیل می دهد تا بدین ترتیب آمرین و عاملین جنایات و مظالم و مفساد بیست و چهار سال جمهوری اسلامی را تطهیر و تبرئه کند. جمهوری اسلامی رژیمی است متعلق به طبقه ملاکان و سرمایه داران که بر طبقات کارگر و دهقان و تمام زحمتکشان ایران دیکتاتوری سیاسی و اقتصادی اعمال می کند. جمهوری اسلامی نه فقط وابسته به طبقات استثمارگر ایران است بلکه وابسته به سرمایه داری جهانی (امپریالیسم) هم هست و منابع انسانی و زیرزمینی ما را به تاراج می دهد. بنابراین رژیم جمهوری اسلامی ایران یک دیکتاتوری طبقاتی است. رژیم جمهوری اسلامی ایران دارای جناح های مختلف است. اما هر دو این جناحها بخشی لاینفک از این رژیم هستند. این دو جناح با یکدیگر مناسبات نسبتاً دموکراتیک دارند. یعنی همدیگر را سرکوب نمی کنند؛ پارلمان دارند؛ هر یک بازوی خود را در نیروهای نظامی و امنیتی دارند؛ هر یک به اندازه ای که می توانند از استثمار کارگران و دهقانان ایران و یغمای منابع زیرزمینی آن بهره می برند، می دزدند و غیره. بنابراین درون خودشان دموکراسی برقرار است. اما برای بیرون از خودشان دیکتاتوری اعمال میکنند. آنها کارگران و دهقانان و جوانان و زنان و ملل تحت ستم را از پایه ای ترین حقوق سیاسی و اقتصادی و فرهنگی خود محروم کرده اند. برای اکثریت مردم ایران فرقی نمی کند که آیا تصمیم گیری های درون رژیم برای اعمال این دیکتاتوری طبقاتی، بصورت جناحی صورت می گیرد یا جمعی، آیا رهبری تک نفره دارند یا جمعی، آیا قوه های مقننه و قضائی و مجریه را میان خود عادلانه تقسیم می کنند یا نه، اینها در موقعیت اکثریت مردم و در اینکه حقوق اولیه سیاسی و

اسلامی خلاصه نمی شود. سرنگون کردن جمهوری اسلامی جزو خواسته ها و وظایف فوری جنبش سیاسی انقلابی و عدالت جویانه و آزادیخواهانه مردم ایران است. اما اگر در جریان این سرنگون کردن فقط رژیم عوض شود و دولت پابرجا بماند، هیچ تغییر بنیادینی صورت نگرفته است. ما به تجربه دیده ایم که چگونه رژیم شاه عوض شد و رژیم جمهوری اسلامی بر جای آن نشست ولی دولت همان دولت طبقات ملاک و سرمایه دار وابسته به امپریالیسم جهانی برجای ماند. در موقعیت و سرنوشت اکثریت مردم ایران تغییری بوجود نیامد. در شرایط امروز ایران، کمونیستها باید بیش از همیشه تئوری طبقات و دموکراسی و دیکتاتوری طبقاتی را در میان زحمتکشان و همچنین دانشجویان رواج دهند. کتاب «مانیفست جمهوری خواهی» گنجی در واقع طرحی است برای ایجاد یک رژیم استبدادی و ارتجاعی جدید بجای رژیم جمهوری اسلامی. البته گنجی مایل است که اینکار با «ری سایکل» کردن (از نو بکار گرفتن) همان کادرها (یا بقول خودش «کنشگران نخبه») جمهوری اسلامی انجام شود. طرح گنجی برای «تغییر بنیادین» نیست بلکه برای حفظ بنیادهاست. بنیادهای سیاسی و اقتصادی مسلط در جامعه ما. حال به شکل جمهور اسلامی یا جمهوری مخملی یا هر چیزی.

جمهوری ناب

گنجی در ابتدای کتابش می گوید هدف غائی وی «جمهوری ناب» است. او بعضی جاها اسم اینرا می گذارد «جمهوری مدرن» و دموکراسی. منظور گنجی از «جمهوری ناب» جمهوری های بورژوازی در غرب است. البته گنجی خوب می داند که دنبال «جمهوری ناب» نیست و این مساله را در بخش «بازار» کتاب خود روشن می کند. وی آنقدر برای «جمهوری ناب» پیش شرط می گذارد که زمان دست یافتن به آن با ظهور «مهدی موعود» مصادف می شود و بیشتر تعارف است تا واقعیت. با وجود این، ما بخشی از نقد خود را به نقد دموکراسی های بورژوازی اختصاص می دهیم. زیرا در کشور ما بدلیل سالها استبداد سلطنتی و سپس ربع قرن استبداد مذهبی، توهمات زیادی در مورد جمهوری و یا دموکراسی بورژوازی موجود است. میان رژیمهای استبدادی حاکم در کشورهای تحت سلطه (از جمله ایران) با رژیمهای دموکراسی غرب تفاوت های زیادی موجود است و گنجی با بازی روی این تفاوتها سعی می کند اهداف خود را بپاراید.

در جوامع تحت سلطه (یا به اصطلاح جهان سوم) که کشور ما یکی از آنهاست، رژیمهای استبدادی نیمه فئودالی نیمه مستعمره حاکم است. اما در کشورهای سرمایه داری غرب جمهوری های بورژوازی حاکم است. در رژیمهای استبدادی، هر گونه مخالفت و مبارزه مردم علیه رژیم با سرکوب

اسلامی (منجمله جناح گنجی) وابسته به طبقه اقلیت است. اقلیت هم به زور سرنیزه می تواند حکومت کند و بس. اکثریت فقط وقتی حاکم می شود که دستگاه سیاسی، ایدئولوژیک، نظامی، امنیتی و اقتصادی جمهوری اسلامی ایران سرنگون شود و با جمهوری دموکراتیک نوین و سوسیالیستی جایگزین شود. فقط یک جمهوری سوسیالیستی می تواند حاکمیت اکثریت باشد و بس. تجربه تاریخی این حقیقت را کاملا روشن و واضح کرده است.

۵- گنجی می گوید، فقیه کاری کرده است که «نظامیان» فکر کنند وجودشان به فقیه وابسته است! هیچ ادعائی خنده دارتر از این نیست. «نظامیان» ستون فقرات جمهوری اسلامی اند. «اقتدار» رهبر و کل هیئت حاکمه جمهوری اسلامی وابسته به «نظامیان» است. گنجی عامدانه این رکن حیاتی جمهوری اسلامی را تظہیر می کند تا آنرا از یورش و حملات خشمگین مردم در امان نگاه دارد. در بیست و چهار سال گذشته نظامیان جمهوری اسلامی که سپاه پاسداران و ارتش در قلب آن قرار دارند بازوهای سرکوبگر جمهوری اسلامی بوده اند. این ارگان های سرکوب نه تنها نظامی اند بلکه بخشهای مهمی از اقتصاد ایران را کنترل می کنند و جزو گروه های مالی و سرمایه ای بزرگ هستند. در هر دولت ارتجاعی، ارتش و دستگاه امنیتی ستون فقرات دولت هستند. بدون درهم شکستن آنها اصلا نمی توان آن دولت را سرنگون کرد. ممکنست که رژیم (حکومت) حاکم بر آن دولت را بتوان تغییر داد اما دولت را بدون دست زدن به جنگ خلق، نمی توان سرنگون کرد. برای همین طبقه کارگر و خلق نمی توانند با روش مسالمت آمیز، تغییرات بنیادین ایجاد کنند. قدرت سیاسی یا قدرت دولت، از طریق مسالمت آمیز نگرهبانی نمی شود. بلکه از طریق قهر و خشونت تحمیل می شود. برای همین طبقات محروم جامعه (یعنی کارگران و دهقانان و غیره) نمی توانند بدون دست زدن به مبارزه مسلحانه، قدرت سیاسی را به کف آورند و بدون کسب قدرت سیاسی نمی توانند تغییرات اقتصادی بنیادین به نفع اکثریت محروم جامعه، بوجود آورند. برای همین است که لنین رهبر انقلابی طبقه کارگر مصرانه تاکید کرد که «کارگری که نمی داند چگونه از اسلحه استفاده کند شایسته آن است که برده بماند». کمونیستها با خرافه مسالمت جوئی مقابله می کنند نه بخاطر آنکه ذاتا عاشق خشونت هستند بلکه بخاطر آنکه تمام جهان بر پایه خشونت سیاسی و اقتصادی علیه اکثریت مردم می چرخد و برای پایان بخشیدن به این خشونت باید طرفدار خشونت عادلانه بود. باید قهر و مبارزه مسلحانه عادلانه را علیه قهر و خشونت ناعادلانه سازمان داد، تا حق به حق دار برسد.

بنابراین برای اکثریت مردم جامعه ما «تغییرات بنیادین» به حذف مقام ولایت فقیه خلاصه نمی شود. نه تنها ولایت فقیه بلکه کلیت نظام جمهوری اسلامی باید سرنگون شود. اما تغییرات بنیادین حتی به حذف رژیم جمهوری

اقتصادی شان را بدست آورند، تاثیری ندارد. اینکه میان خودشان چگونه تقسیم مسئولیت می کنند و قوه قضائی دست کدام فرقه درون حکومت است و مجریه و مقننه دست کدام یک، قانون اساسی شان با چه فرمولهائی نوشته شده، فرقی در ماهیت این دیکتاتوری ندارد.

۳- دموکراسی برای گنجی یعنی اینکه از اختیارات جناح راست جمهوری اسلامی کم شود و بر اختیارات جناح «دوم خرداد» اضافه شود. نظام دموکراتیک برای گنجی یعنی این. اما برای طبقات محروم جامعه نظام دموکراتیک یعنی اینکه بتوانند قدرت سیاسی را از کل این جماعت مرتجع بگیرند و قدرت سیاسی و دولت خودشان را بنا کنند. برای استثمار شوندگان، نظام دموکراتیک یعنی اینکه قدرت و اختیار آن را داشته باشند که ثروتها و مالکیتهای جمع شده در دست اقلیت استثمارگر مالک و سرمایه دار و آخوند و آقازاده و وزیر و شهردار و غیره را از آنها بکار بگیرند. این برای زحمتکشان دموکراسی است اما برای کسانی که روزانه یک میلیارد تومان درآمد دارند دیکتاتوری است. و بله ما خواهان برقراری این دیکتاتوری هستیم. اینها مشخصات اولیه نظام دموکراتیک برای کارگران و دهقانان و تمام کارکنان زحمتکش جامعه ما اعم از معلم و مهندس و تکنسین و تولید کننده خرد است. «دموکراسی» هم عینا مانند صاحب کارخانه یا کارگر کارخانه بودن، صاحب زمین بودن یا برای صاحب زمین کار کردن، مدیر یا کارمند بودن و غیره طبقاتی است. این را هرگز نباید فراموش کرد. هیچ توهمی درین باره نباید بخود راه داد. آنچه برای طبقات سرمایه دار و ملاکان دموکراسی است برای کارگران و دهقانان و دیکتاتوری است. آنچه برای کارگران و دهقانان و زحمتکشان دموکراسی است برای ملاکان و سرمایه داران دیکتاتوری است. هر طبقه ای برای استقرار دموکراسی یک طبقه دیگر تلاش کند بر سرش کلاه رفته است.

۴ - اقلیت کیست و اکثریت کدام؟ گنجی مرتب صحبت از این می کند که رابطه میان «اقلیت» و «اکثریت» چگونه باید باشد تا حکومت «دموکراتیک» مستقر باشد. توجه کنید که منظور گنجی از اقلیت و اکثریت، اقلیت و اکثریت درون رژیم جمهوری اسلامی است. منظورش آنست که در شعبده بازی های انتخاباتی شان کدامیک بیشتر رای آورده است. بنابراین وقتی که گنجی صحبت از روابط دموکراتیک میان اقلیت و اکثریت می کند منظورش روابط میان جناحهای درون حکومت است. و هیچ ربطی به اکثریت و اقلیت در میان هفتاد میلیون نفر مردم جامعه ما ندارد. اکثریت قاطع این هفتاد میلیون، کارگر و دهقان و دیگر کارکنان شریف و زحمتکش جامعه ما و فرزندان آنان هستند. اقلیت محض را مشتت سرمایه دار و ملاک و مدیر و وزیر و شهردار و فرماندار و فرزندانشان تشکیل می دهند. حکومت جمهوری

نشانه تفکیک این قوا میان طبقات مختلف نیست. یعنی اینطور نیست که برخی به طبقه سرمایه دار داده می شود و برخی به طبقه کارگر و برخی به طبقه خرده بورژوازی و غیره. بلکه تقسیم کار یا تقسیم قدرت درون خود طبقه بورژوازی است. این تفکیک ها برای بالابردن کارآئی دولت در انجام وظیفه اش است و وظیفه اش همانا اعمال دیکتاتوری بر طبقات محکوم است. بعضی ها را توهم برداشته که گویا منظور از «کنترل و نظارت» در جمهوری های مدرن آنست که توده های مردم بر آن «کنترل و نظارت» می کنند. خیر این خبرها نیست. در این جمهوری ها فقط سه قوه بر یکدیگر نظارت دارند و همدیگر را به اصطلاح «چک» (محدود) می کنند. این کار برای آنست که هیچ بخشی از دولت از وظایف دیکتاتوری اش عدول نکند و اگر احیانا قطعه ای از این ماشین دولتی کهنه شده است آن قطعه را عوض کنند. البته این به معنای آن نیست که درون هیئت حاکمه جمهوری های مدرن، اینکارها (چک و کنترل و تعویض) همیشه بطور مسالمت آمیز انجام می شود. خیر برخی اوقات علیه هم کودتا و ترور هم می کنند. مثلا ترور جان اف کندی و یا رو کردن رسوایی واترگیت علیه نیکسون، در جمهوری بسیار مدرن آمریکا اقداماتی از این دست بودند.

سوم، گنجی می گوید در جمهوری های مدرن، «نظام کاملا وکالتی است. هیچ قدرتی از انتخاب مستثنی نیست... همه شهروندان بالغ حق دارند انتخاب شوند و انتخاب کنند.»

بله درست است. اما این نظام وکالتی (پارلمانی) و نهاد انتخابات در جمهوری های مدرن بخشی از دیکتاتوری بورژوازی است. در جامعه ای که پایه اش بر روی مناسبات سرمایه داری است و تضاد میان طبقه سرمایه دار و طبقه کارگر خصمانه است، نظام وکالتی و نهاد انتخابات در خدمت حاکمیت بورژوازی بر طبقه کارگر است. در خدمت حفظ مناسبات استثمارگرانه میان طبقه سرمایه دار و طبقه کارگر است. انتخابات در کشوری مانند آمریکا که یک دموکراسی بورژوازی است فقط به ظاهر یک «روند دموکراتیک» است. در واقع وسیله ای است برای سلطه یافتن بر استثمارشوندگان و ستمدیدگان جامعه. این کار چگونه صورت می گیرد؟ انتخابات در جمهوری های مدرن توسط دولت کنترل می شود. مردم را به پای صندوقهای رای می کشند تا از میان کاندیداهای طبقه بورژوازی، یکی را برای چند سال انتخاب کنند، و احساس کنند که «وکیل» خود را انتخاب کرده اند. تمام انتخابها و کاندیداها از قبل روشند. اینکه کی با کی باید رقابت کند از قبل تعیین شده است. سوالات تمام فرآیند از قبل معلوم است. همه این کارها را یک قدرت دولتی که بالای سر مردم ایستاده است تعیین می کند. و روز انتخابات فقط مهر تأیید از رای دهندگان می خواهد. مهر تأیید نه برای این یا آن کاندیدا (چون همه مال یک طبقه اند و فرقی ندارند) بلکه برای مشروعیت نظام. انتخابات نقش اساسی در روند های تصمیم گیری هیئت حاکمه جمهوری های مدرن ندارد. کارکرد

دموکراتیک بورژوازی هستند تنها از عهده یک انقلاب دموکراتیک نوین بر می آید. به همه دلایل پیش گفته، بررسی واقعیت دموکراسی های غربی بطور کل و بررسی عملکرد آنان در رابطه با کشورهای جهان سوم بسیار مهم است. در این نقد ما سعی می کنیم سه حقیقت اساسی را روشن کنیم: اول اینکه، دموکراسی های غربی، دیکتاتوری های طبقاتی هستند. تمام نهادهای سیاسی و قانونی این کشورها به دیکتاتوری طبقه سرمایه دار بر طبقه کارگر خدمت می کند. دوم، کشورهای دموکراسی غربی کشورهایی امپریالیستی هستند. آنها جهان را میان خود تقسیم کرده اند. سوم، راه نجات کشورهای جهان سوم تلاش برای دست یافتن به دموکراسی غربی نیست، بلکه تنها راه مبارزه انقلابی برای استقرار دموکراسی سوسیالیستی است. پرولتاریا برای تحقق دموکراسی سوسیالیستی در کشورهای جهان سوم، هم دولت های حاکم را باید سرنگون کند و هم سلطه سیاسی و اقتصادی امپریالیسم را بر این کشورها قطع کند.

دموکراسی های غربی دیکتاتوری های طبقاتی هستند

گنجی در بر شمردن خصائل «جمهوری مدرن» چند مقوله را بسیار برجسته می کند: ۱- سه قوه قضائیه، مقننه و اجرائیه از هم منفک بوده و قوای قضائیه و اجرائیه تابع قوه مقننه (پارلمان یا مجلس) هستند. این سه قوه علیه هم دیگر اهرمهای «چک و کنترل» دارند. مانند حق وتوی رئیس جمهوری ۲- جمهوری مدرن یک نظام وکالتی است. همه صاحبان قدرت باید انتخاب شوند و هر چند سال یکبار از طریق انتخابات عوض شوند. همه شهروندان حق انتخاب کردن و انتخاب شدن دارند. ۳- شهروندان حق تعویض نظام سیاسی را دارند؛ حقوق بشر رعایت می شوند؛ و نافرمانی مدنی در جمهوری مدرن مشروع است.

این ها را یک به یک بشکافیم. یکم، مساله سه قوه: تمام نهادهای سیاسی و نظامی یک دولت (رئیس جمهوری، وزراتخانه ها، دادگاه ها، قوانین و بخصوص نیروهای نظامی) بخشهای مختلف ربنای سیاسی آن هستند. مهمترین خصلت یک دولت (منجمله جمهوری مدرن) آن نیست که روند تصمیم گیری و تقسیم مسئولیت ها در درون آن چگونه انجام می شود. بلکه مهمترین مشخصه دولت این است که **قدرت سیاسی یک طبقه معین است**، منافع سیاسی و اقتصادی و فرهنگی آن طبقه را نگهبانی می کند، بقیه اهالی را سرکوب کرده و تابع نگه می دارد. ارتش، قانون، دادگاه ها فشرده قدرت سیاسی یک طبقه اند. در این میان قوای نظامی از همه مهمتر است و نشانه آنست که طبقه حاکمه استفاده از زور و قهر را به انحصار خود درآورده است. تفکیک قوا یا روش تقسیم مناصب قدرت

شدید روبرو می شود. در کشورهای غربی آزادی بیان و آزادی تحزب وجود دارد. در کشورهای جهان سوم چند صد فامیل حکومت می کنند. اما در غرب روابط خونی و قومی در شکل گیری رژیمها تعیین کننده نیست. در غرب هیچ مقامی مادام العمر نیست. اما در کشورهای جهان سوم مانند ایران حتی وقتی که اسمش جمهوری است مقامهای اصلی مادام العمرند. گرایش به مطلقه گری یا منحصر شدن قدرت در دست یک دار و دسته، بازتاب انحصار سرمایه بوروکراتیک و خودکامگی فئودالی است. این وضع مرتباً اصل تفکیک قوا را که یک اصل بورژوازی است کنار می زند. قوانین که برای رسمیت بخشیدن به سلطه طبقه حاکمه و نظم بخشیدن به نحوه اعمال قدرت دولتی وضع شده اند، با بی قانونی تکمیل می شوند. همین تفاوتها باعث می شود که توهماتی در میان توده های مردم شکل بگیرد به این مضمون که گویا می توان با جمهوری خواندن یک رژیم یا با اتخاذ قانون اساسی دموکراسی های غرب خود بخود بر برقراری جمهوری هائی از نوع جمهوری های غرب دست یافت و یا دچار این توهم شوند که کشورهای امپریالیستی غرب قاعدتا باید از برقراری نظامهای دموکراسی بورژوازی در کشورهای جهان سوم استقبال کنند. این استبداد و گرایش به خودکامگی یک دارودسته حکومتی اغلب باعث می شود که از درون طبقات حاکم در کشورهای جهان سوم عده ای ناراضی شده و در صف مخالفین قرار بگیرند.

بهر حال اینها تفاوتهای واقعی میان رژیمهای خودکامه با رژیمهای دموکراسی بورژوازی است و گنجی روی این تفاوتها بازی می کند. اما واقعیت چیست؟

آنچه اعمال استبداد خشن و عریان را برای طبقات حاکم الزام آور می کند، شکاف طبقاتی عظیم و تضاد بسیار خصمانه طبقات بورژوا ملاک با توده های تحت ستم و استثمار است. و کشورهای امپریالیستی نه تنها با حکومتهای خودکامه در کشورهای جهان سوم مخالف نیستند بلکه خودشان آنها را برقرار کرده و تقویت می کنند. جمهوری های ناب در غرب توسط انقلابات دموکراتیک و بر پایه ریشه کن کردن فئودالیسم و برقرار دولتهای مستقل بوجود آمدند و در کشورهای جهان سوم نیز ریشه کن کردن استبداد منوط به ریشه کن کردن فئودالیسم و قطع سلطه و نفوذ سیاسی و اقتصادی امپریالیستهاست. این کاری است که تنها از عهده یک انقلاب دموکراتیک نوین به رهبری طبقه کارگر بر می آید. یعنی باید مناسبات نیمه فئودالی در کشاورزی نابود شود؛ نیروی کار از انقیاد در آید؛ حقوق و قوانین نابرابر و تبعیض گرایانه علیه زنان از بیخ و بن تغییر کند؛ ملل تحت ستم ایران از حق تعیین سرنوشت برخوردار شوند، دین از دولت بطور قطعی جدا شود، سلطه و نفوذ امپریالیسم قطع شده و یک دولت ملی که در زمینه های سیاسی و اقتصاد و دیپلماتیک وارد مناسبات برابر با دیگر دولتها شود، تشکیل شود. اما این ها که زیربنای یک جمهوری

اصولی انتخابات مشروعیت بخشیدن به حاکمیت بورژوازی و عملکردهای طبقه حاکمه است. این بازی انتخاباتی آنقدر فربکارانه است که لنین نام آنرا «فربکاری انتخاباتی» گذاشت. در تبلیغ نهاد انتخابات گفته می شود که «صندوق رای مساوات طلب واقعی است زیرا رای همه، چه آنکه فقیر است و چه آنکه میلیاردر است، یک اندازه ارزش دارد.» بله این درست است. زیرا نه رای آنکه فقیر است ارزشی دارد و نه آنکه میلیاردر است. اصلا خیلی از میلیاردرها حتا برای رای دادن پای صندوقها نمی روند چون می دانند که قدرت سیاسی از درون صندوق رای بیرون نمی آید. روند انتخابات نه فقط هیچ قدرتی به شهروند عادی نمی دهد بلکه آنها را تبدیل به آحاد بی قدرت می کند و به موضع انفعال سیاسی می راند. انتخابات بازتاب اراده مردم نیست و روی هیچ یک از سیاستهای جمهوری تاثیر نمی گذارد. فقط به محکمتر شدن زنجیر بندگی و انقیاد اکثریت مردم کمک می کند. چون کارگران و زحمتکشان با شرکت در انتخابات دولت بورژوازی، به دیکتاتوری بورژوازی مشروعیت می دهند.

چهارم، گنجی می گوید: «در جمهوری مدرن شهروندان حق دارند نهادها را به دلیل ناعادلانه بودن طرد کنند. نظم سیاسی موجود را ناعادلانه بخوانند و بدیلی عادلانه تر به جایش پیشنهاد کنند.»

حال ما سوال می کنیم آیا در این جمهوری مدرن شهروندان حق دارند «نهاد مالکیت خصوصی» را که ناعادلانه ترین نهاد در زیربنا و شالوده جمهوری مدرن است، طرد کنند و بجایش «نهاد مالکیت اجتماعی» را که میلیاردها بار عادلانه تر از آن است بجایش بنشانند؟ جواب این سوال را در جمهوری های مدرن ارتش ها می دهند. این جمهوری مدرن که شالوده اش «بازار» است (فراموش نکنید که مهمترین جنبه بازار خرید و فروش نیروی کار کارگر است) نمی خواهد و نمیتواند حامی «حقوق بشر» کارگران و زحمتکشان باشد. زیرا اگر بخواهد حقوق این بخش از بشریت را رعایت کند تمام موجودیتش بهم می ریزد. اتفاقا قانون اساسی مؤسس جمهوری مدرن آمریکا می گوید: برده های سیاهپوست به اندازه سه پنجم سفید پوستان بشر محسوب می شوند. حتا امروز، در این جمهوری مدرن که به مهد دموکراسی مشهور است، سیاهان بطور دسته جمعی به زندان افکنده می شوند. بطوریکه اکثریت قاطع مردان سیاهپوست این کشور حداقل یکبار در عمرشان به زندان می افتند. این دموکراسی تنها کشوری در دنیا است که برای مهار و کنترل اهالی خود از سیاست حبس دسته جمعی استفاده می کند. در جمهوری های مدرن غرب تا همین چند دهه پیش زنان حق رای نداشتند تا اینکه بورژوازی غرب بخاطر رقابتش با کشورهای سوسیالیستی شوروی و چین که در آن برابری کامل زن و مرد به رسمیت شناخته شده بود، و همچنین زیر فشار مبارزات زنان خود این کشورها، مجبور شد در قانون زن و مرد را برابر بشناسد. ژان ژاک روسو که پدر انقلاب بورژوازی فرانسه و یکی از مدون

کنندگان اصول جمهوری مدرن است معتقد بود که نابرابری زنان و مردان در قانون دلایل موجه «طبیعی» دارد؛ وی می گوید، زن بخاطر ساختار بدنی اش «بناچار از قدرت تفکر باز می ماند.» اینهم از حقوق بشر جمهوری مدرن!

گنجی می گوید، «نافرمانی مدنی یکی از اجزاء ضروری جمهوری های مدرن است.» بله در جمهوری های مدرن مخالفت تا بدانجا که موجب برانداختن نظام ظالمانه و جایگزینی آن با نظامی عادلانه تر نشود، با سرکوب مواجه نمی شود. ولی وقتی که مخالفت (حتا مخالفت مسالمت آمیز) منافع بورژوازی را به خطر اندازد، قانون با مشت آهنین به سراغ مخالفین می رود. از این نمونه ها در غرب و مشخصا در آمریکا فراوان است. در دهه ۱۹۵۰ دولت آمریکا بسیاری از کارگردان ها و هنرپیشه ها و نویسندگان را به اتهام «ترویج ارزشهای ضد آمریکائی» دستگیر و محاکمه و بیکار کرد و امروز نیز همان کار را با هنرمندانی که به مخالفت با تجاوز نظامی آمریکا به عراق بلند شده اند می کند. تازه این معامله ایست که با قشر مرفه و ممتاز (یعنی هنرپیشه های میلیونر هالیوود) می کند. کفایت حال توده های تحتانی جامعه آمریکا را بپرسید تا بدانید جمهوری ناب آمریکا با «نافرمانی مدنی» آنها چه معامله ای می کند. فقط در یکسال گذشته ۹ میلیون نفر از زندانهای آمریکا آزاد شدند و باور کنید که هیچکدامشان بخاطر مبارزه مسلحانه دستگیر نشده بودند. لنین دموکراسی بورژوازی را بصورتی تیز و برا تصویر می کند: «دموکراسی بورژوازی، در مقایسه با قرون وسطا، یک پیشرفت تاریخی بزرگ است. اما همیشه محدود، موج، دروغین و عوامفریبانه، بهشتی برای اغنیا و تله و فریبی برای استثمار شونده و فقرا بوده است و در سرمایه داری جز این نمی تواند باشد..... دانشمند ما آقای کائوتسکی یک خرده چیزی را «فراموش» کرده است - شاید تصادفا فراموش کرده است؛ که حزب حاکم در یک دموکراسی بورژوازی فقط یک حزب بورژوازی دیگر را اقلیت می شمارد و حقوق اقلیت را برایش قائل است. حال آنکه، جواب پرولتاریا را در رابطه با تمام مسائل جدی، عمیق و اساسی با حکومت نظامی یا قتل عام می دهد و «حقوق اقلیت» هم برایش قائل نیست. هر چه یک دموکراسی تکامل یافته تر باشد، قتل عام یا جنگ داخلی در رابطه با هر روند سیاسی عمیق که برای بورژوازی خطرناک باشد، محتمل تر است.» (به نقل از مقاله «انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد» - لنین)

دیکتاتوری در کشورهای «جهان سوم»

خیلی ها تصور می کنند وجود رژیمهای فاشیست و مستبد در کشورهای جهان سوم (مثلا ایران، عراق، ترکیه، پاکستان، افغانستان، مصر و غیره) و عدم گذار این کشورها به دموکراسی

بورژوازی مساله ای است که فقط مربوطه به «عوامل درونی» این کشورهاست. اما این واقعیت ندارد. واقعیت آنست که کشورهای جهان سوم در یک قرن گذشته کاملا در سیستم سرمایه داری جهانی (امپریالیسم) ادغام شده اند. سرمایه داری جهانی این کشورها را تحت سلطه کرده است و نظام دولتی در کشورهای جهان سوم را با اتکا به طبقات استثمارکننده این کشورها (یعنی سرمایه داران و زمینداران بزرگ) سازمان داده است. این طبقات استثمارگر بومی (ایرانی، عراقی، ترک، مصری، غیره) بند نافشان به بازار جهانی که تحت کنترل قدرتهای غربی است، وصل است. به این ترتیب، محرکهای کشورهای جهان سوم فقط محرکهای «درونی» نیست بلکه این ها کشورهایی هستند که تا مغز استخوان در نظام جهانی ادغام شده اند. رژیمهای مرتجع در این کشورها از طرف کشورهای سرمایه داری غربی حمایت و تقویت می شوند. مگر زمانی که دیگر برای آنها کارائی نداشته باشند و بیشتر موجب ضرر باشند تا فایده. وجود رژیمهای فاشیستی استبدادی در کشورهای جهان سوم «علیرغم میل» کشورهای غربی نیست. بلکه کاملا منطبق بر منافع آنهاست. آنها برای این مساله **تئوری** هم دارند. تئوریشان این است که مردم جهان سوم عقب مانده اند و فقط رژیمهای مستبد می توانند آنها را مهار کنند. به یک معنا درست می گویند. مردم جهان سوم عقب نگاه داشته شده اند و به همین دلیل اشتیاق سوزناکی برای پیشرفت جهش وار (انقلابی) دارند و برای این حاضرند دست به انقلابات بزرگ بزنند؛ آنها بیشتر از مردم کشورهای غربی خواهان انقلاب هستند. این برای کشورهای دموکراسی غربی خطرناک است.

این دو نوع رژیم (استبداد فاشیستی در جهان سوم و دموکراسی بورژوازی در غرب سرمایه داری) هر دو رویکردهای نظام امپریالیستی برای در انقیاد نگاه داشتن مردم جهان در نقاط مختلف جهانند.

کشورهای غربی کشورهای امپریالیستی هستند. آنها جهان را میان خود تقسیم کرده اند. در نتیجه دیکتاتوری بورژوازی حاکم بر این کشورها محدود به کشورهای خودشان نمی شود بلکه ابعاد جهانی دارد. در یک قرن گذشته نظام های دولتی کشورهای جهان سوم را این کشورها شکل داده اند. و بند ناف دولتهای ارتجاعی در کشورهای جهان سوم (منجمله بند ناف جمهوری اسلامی) به آنها بسته است. موجودیت دموکراسی های غربی وابسته به وجود دیکتاتوریهای فاشیستی عربیان در کشورهای جهان سوم است. اینها اجزاء لاینفک و مکمل نظام سرمایه داری جهانی هستند.

کشورهای امپریالیستی در کشورهای خود نیازی نمی بیند که با استفاده از سرکوب عربیان و استبداد آشکار مردم را مهار و کنترل کند. زیرا با استفاده از مافوق سودهای عظیم که با استثمار بیرحمانه کارگران و دهقانان جهان سوم به کف می آورند، بخشی از اهالی کشورهای خود را می خردند؛ با استفاده از تکنولوژی بسیار پیشرفته، دستگاه های کنترل غیر مستقیم تعبیه می کنند؛ با استفاده از پول بر شبکه خلق افکار (یعنی وسائل

تلخیصی از اطلاعاتی های حزب کمونیست ایران (م ل م) به مناسبت خیزش دانشجویی مردمی

متن کامل این اطلاعاتی ها را می توانید در سایت اینترنتی زیر بخوانید: www.sarbedaran.org

۲۱ خرداد ۱۳۸۲

نه آمریکا، نه جمهوری اسلامی! با دست خود گیریم آزادی در پیکارهای بی امان!

درد بر دانشجویانی که ندای آزادی سر داده اند!

درد بر جوانانی که شجاعانه مزدوران رژیم را به مصاف طلبیده اند!

درد بر زنانی که قیود مرد سالاری را زیر پا گذاشته اند!

درد بر مردمی که بی باکانه پتک آزادی را بر زنجیرهای پوسیده استبداد مذهبی فرود آورده اند! شبانگاه سه شنبه بیست خرداد دانشجویان کوی دانشگاه تهران، اعتراض خود به خصوصی سازی دانشگاهها را به خیابانهای اطراف کوی کشاندند. آنان با سر دادن شعارهای ضد حکومتی جرقه یک مبارزه انقلابی، پرشور و مردمی را زدند و تا نیمه های شب به جنگ و گریز با نیروهای انتظامی و انصار حزب الله پرداختند. شعارهایی چون «مرگ بر جمهوری اسلامی» «مرگ بر خاتمی» «خاتمی دروغگو، دروغگو»، «خاتمی ننگ به نیرنگ تو»، «مرگ بر آخوند انگلیسی»، «زندانی سیاسی آزاد باید گردد»، «بطری، آتش، فیتله، آخوند فردا ذلیل»، «شاه شاه اکبر شاه» «مردم چرا نشستین ایران شده فلسطین» و ... سر دادند. شیشه بانکها و ساختمانهای دولتی را شکستند و اموال دولتی را به آتش کشیدند. این تظاهرات که با تعداد صد و پنجاه نفر شروع شده بود بسرعت توده ای شد و شور تازه ای به مبارزه مردم ایران برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی دمید.

دانشجویان مبارز، جوانان انقلابی، زنان شورشگر، مردم دلیر:

دستان خوش! عزمتان پیروز!

این است پاسخ به رژیمی که مدتهاست عمرش بسر آمده است.

این است پاسخ به دوخردادی ها ورشکسته و سازشکاران ملی - مذهبی ای که می خواهند زهر مسالت جوئی به خورد ما دهند.

این است پاسخ به بزرگترین جنایتکار جهان یعنی امپریالیسم آمریکا که خود را منجی ما جا می زند. امپریالیسم آمریکا نمی خواهد ما را نجات دهد بلکه می خواهد نظام ساخته و پرداخته خودش را از دست ما نجات دهد. و یک دارودسته مرتجع را بجای رژیم مرتجع جمهوری اسلامی، بر ما تحمیل کند. همانکاری که در زمان انقلاب ۵۷ کرد. آمریکا این بار می خواهد با ترکیب کردن آدمهایی از جناح راست جمهوری اسلامی، و عده ای از دوخردادیهای ورشکسته و هراسان، و سلطنت طلبان از گور برخاسته و نوکران بانام و گمنام، نگهبانان جدیدی برای ایران بگمارد و به پشتوانه مستقیم و غیر مستقیم نیروی نظامی اش آن را بر ما تحمیل کند.

تظاهرات دیشب فقط نشانه کوچکی از توان واقعی مردم ایران است. مردمی که تجربه شکست یک انقلاب عظیم را بر دوش کشیده اند و اینبار می خواهند سرنوشت خویش را بدست گیرند. بی شک زمانیکه این اراده و توان مبارزاتی با آگاهی انقلابی و کمونیستی عجین شود، ترکیب قدرتمندی بوجود می آید که هیچیک از ترندهای دشمنان تاریخی طبقه کارگر و خلقهای ایران در مقابل آن کار ساز نخواهد بود و آینده ای درخشان در پیشروی ما قرار خواهد گرفت.

تظاهرات دیشب نشان داد که جامعه در التهاب عمیقی بسر می برد. هر جرقه ای می تواند به حریق بزرگ بدل شود... تظاهرات دیشب تهران فقط پیش درآمدی است بر آنچه که باید در روز ۱۸ تیر سالگرد خیزش دانشجویی صورت گیرد. امسال سالگرد این خیزش قهرمانانه نمایش قدرتی است بین مردم با رژیم از یکسو و مردم با نیروهای سیاسی طرفدار آمریکا از سوی دیگر که به خیال خود می خواهند سوار بر موج شوند. زهی خیال باطل!

در چنین شرایطی جنبش دانشجویی می تواند و باید نقش تاریخی ایفاء کند.

دانشجویان و جوانان انقلابی:

بدور از چشم مزدوران رژیم و بدور از تشکلهای حکومتی در دانشگاهها متشکل شوید! با سازمان دادن دسته های رزمنده، چماقداران بزدل حزب الهی را گوشمالی دهید! با سازمان دادن تظاهراتی موضعی در گوشه و کنار شهرهای ایران و با شعارهای ضد ارتجاعی و ضد امپریالیستی به استقبال نبرد بزرگ ۱۸ تیر بروید؛ تا زمینه برای یک نمایش قدرت عظیم به نفع مردم فراهم شود و مرگ رژیم جمهوری اسلامی نزدیکتر شود.

نه آمریکا نه جمهوری اسلامی!

مرگ بر جمهوری اسلامی و اربابان امپریالیستش!

زنده باد آزادی! زنده باد استقلال!

برافراشته باد پرچم ظفر نمون جنگ خلق!

ادامه اطلاعاتی ها در صفحات بعدی

ارتباط جمعی) انحصار اعمال می کنند و مردم را آنچنان شستشوی مغزی می دهند که در تاریخ سابقه نداشته است. اما همیشه نمی توانند اینکار را کنند. چون سرمایه داری ذاتا به بحران می افتد، در کشورهای تحت سلطه انقلاب می شود، درون خود کشورهای سرمایه داری رقابت و زد و خورد سیاسی و نظامی صورت می گیرد و همه اینها باعث می شود که کنترل و مهار مردم خودشان را هم از دست بدهند. وقتی که دموکراسی غربی دیگر نتواند با رشوه و فریب و شستشوی مغزی اکثریت مردم کشور خود را کنترل کند و با امواج انقلابی مردم مواجه شود آنگاه با تیر و تفنگ و ترور و زندان به مقابله مردم می شتابد.

در ایران ما از سلطه طبقات استثمارگر بومی و طبقات استثمارگر بین المللی رنج می بریم و سرنگون کردن همزمان هر دوی اینها برای دستیابی به دموکراسی سیاسی و اقتصادی و فرهنگی واقعی در ایران است. درک این مساله برای پیشبرد موفقیت آمیز مبارزه انقلابی در ایران تعیین کننده و حیاتی است.

در بخش پایانی نقد کتاب «مانیفست جمهوری خواهی» به مساله بازار خواهیم پرداخت. گنجی در کتاب خود می گوید: پیش شرط گذار به دموکراسی در ایران وجود اقتصاد مدرن مبتنی بر بازار است. ما نشان خواهیم داد که اقتصاد جمهوری اسلامی ایران «اقتصاد مدرن مبتنی بر بازار» هست و نتیجه خواهیم گرفت که:

دوره تاریخی دموکراسی بورژوازی به سر آمده، پیش به سوی دموکراسی سوسیالیستی!

مجموعه چند مقاله از
نشریه انترناسیونالیستی

جهانی برای فتح

شماره ۲۸

منتشر شد

در این شماره می خوانید:

- خطر ها و فرصتها: حملات افسار گسیخته جهانی آمریکا و مقاومت مردم
- سه مقاله درباره افغانستان
- فلسطین در خط اول جبهه
- مانوئیسم علیه اپورتونیزم در ترکیه
- اسلام: ایدئولوژی و ابزار طبقات ستمگر

بها ۶ یورو

۲۲ خرداد ۱۳۸۲

دمیم آتش را و بکوییم تاوقتی که آهن گرم است!

دروود بر دانشجویانی که بر آتش خشم مردم می دمند!
دروود بر مردم دلیری که به یاری فرزندان خود شتافته اند!

شب گذشته جنگ و گریزهای خیابانی با مزدوران جمهوری اسلامی در حوالی کوی دانشگاه تهران تا صبح ادامه یافت. دانشجویان و جوانان انقلابی با استفاده از تاریکی شب و با مهارتهایی که کسب کرده اند در دسته های متحرک آتش مبارزه ای را که سه شنبه شب روشن کرده بودند پایدار نگه داشتند. بسیاری از جوانان مبارز از پشت بام خانه های اطراف کوی دانشگاه با کوکتل مولوتف نیروهای انتظامی را مورد تهاجم قرار دادند. دانشجویان اینبار دارو دسته های حزب الهی را گوشمالی دادند و سه تن از آنان را بازداشت کردند و خواستار آزادی کلیه دستگیر شدگان جنبش اخیر شدند.

مبارزه انقلابی دانشجویان پژواکی عظیم در جامعه یافت. شورش و قیام، جشن توده های ستمدیده است. گروه گروه مردم تهران در خیابانهای اطراف کوی دانشگاه این مبارزه را جشن گرفتند، به رقص و پایکوبی پرداختند و بر شیپور آینده ای دمیدند که چیزی جز روانه کردن این رژیم قرون وسطایی به زباله دان تاریخ نیست.

...رسانه های غربی آگاهانه از ذکر شعارهای انقلابی دانشجویان علیه هردو جناح حکومتی و انعکاس اعمال رادیکال جوانان پرهیز می کنند. آنها به خوبی می دانند که جنبش دانشجویی قادر است نقش مهمی در روند تحولات سیاسی ایران بازی کند و نقشه و برنامه های امپریالیستها برای ایران را بر هم زند. آنها هواخواه جنبشی هستند، سر بزیر، مظلوم، آلت دست، گیج و ناروشن بر سر اهداف سیاسی خود و متوهم نسبت به دشمنان مردم، بویژه آمریکا. حال آنکه آنچه که مردم ما نیاز دارد جنبشی است آگاه و انقلابی، دارای مرزبندی روشن با همه جناحهای جمهوری اسلامی و امپریالیسم آمریکا، جنبشی که تعرضی و سربلند است و بذرهای آگاهی و تشکل و مبارزه سازش ناپذیر را در سراسر کشور می پراکند، و در پیوند با منافع توده های تحتانی ترسیم گر راهی حقیقتا انقلابی و رهائی بخش است. چنین باد!

....

هر چه شکوفاتر باد جنبش دانشجویی!
زننده باد همبستگی مردم با جنبش دانشجویی!
دروود بر استقبال رزمنده از سالگرد خیزش دانشجویی ۱۸ تیر

۲۳ خرداد ۱۳۸۲

بر ما نبخشد فتح و شادی خدا، نه شه، نه قهرمان

دروود بر زنان شورشگری که حجاب، این سمبل اسارت زنان را به آتش کشیدند!
دروود بر دانشجویانی که شجاعانه حق مزدوران رژیم را کف دستشان گذاشتند!

تهران دیشب هم شاهد جنگ و گریزهای خیابانی بود. مردم بار دیگر در دفاع از فرزندان دانشجوی خود به خیابانها آمدند و با مزدوران رژیم به درگیری پرداختند.

....

در خوابگاه ولنجک دانشجویان با کوکتل مولوتف ماشین بسیج را به آتش کشیدند. یکی دیگر از انصار حزب الله توسط دانشجویان دستگیر و شدت مضروب شد. در این مبارزه انقلابی نقش زنان برجسته بود. زنان در شمار زیاد پا بمیدان گذاشتند و ارزشهای ضد زن اسلامی را لگد مال کردند. در برخی از صحنه های درگیری های دیشب، عده ای از زنان در حالیکه شعار می دادند «آزادی اندیشه با ریش و پشم نمی شه! آزادی اندیشه با مانتو و مقنعه نمی شه!» روسری و مقنعه را از سر کنده و در شعله های آتش افکندند. این حرکات جسورانه و عادلانه زنان که ستم دیده ترین ستمدیدگان جامعه مایند، نقش بسیار مهمی در دمیدن بر شور و اشتیاق توده های مردم به مبارزه در راه آزادی و رهائی دارد. هر آنجائیکه مزدوران رژیم خواستند از این جسارت زنان انتقام بگیرند، جواب درخوری از مردم - اعم از زن و مرد - دریافت کردند. نقش الهام بخش و دلیرانه زنان در این جنبش یک دستاورد مهم برای جنبش مردم و جنبش زنان ایران است.

این دستاورد و دستاوردهای دیگر سه شبانه روز گذشته به بهای فداکاریها و از خود گذشتگی های زنان و مردانی بدست آمده است که از ضرب و شتم، دستگیری و شکنجه و بازداشت و اصابت باتون و گلوله های پلاستیکی نهراسیدند و تا صبح صحنه نبرد را ترک نکردند.

برای مرتجعین اسلامی، برای این «مردان برگزیده خدا» خشم زنان از آتش هر جهنمی سوزانتر است. هر روسری و حجابی که از سر برداشته می شود هر مقنعه و چادری که در آتش سوزانده می شود، آتش بر خیمه مرتجعین اسلامی است و لحظه مرگ حکومت مذهبی را نزدیکتر می کند.

هر زنی که دلیرانه پرچم نبرد را در جنگ و گریزهای خیابانی بر دوش می گیرد، با این کار ضربه محکمی بر تفکرات مردسالارانه که زن را فرودست مرد می داند، می زند. مبارزه زنان ضربه مضاعفی بر جمهوری اسلامی که عامل اصلی ستم مضاعف بر زنان است، می زند. این مبارزه هم قدرت سیاسی جمهوری اسلامی را به مضاف می طلبد هم ایدئولوژی زن ستیزانه قرون وسطایی شان را. به همین دلیل است که مزدوران و شحنه های دربار خامنه ای و خاتمی و اکبرشاه این چنین بیمارگونه به زنان مبارز حمله می کنند.

حرکت دیشب نشان داد که آزادی زنان بدست خود آنان و در صحنه واقعی نبرد با حافظان نظام مردسالار بدست می آید. نه وعده و وعیدهای مزورانه دوم خردادیهها، و حجاب رنگی دوران خاتمی، نه دفاع ریاکارانه جورج بوش، این بنیادگرای مسیحی فاشیست، از «حقوق زنان ایرانی» و نه دروغهای فرومایه «شیر نر سلطنت پهلوی» در مورد آزادی زنان، هیچیک ارمغانی برای زنان ایران نداشته اند و نخواهند داشت. حق گرفتنی است و نه دادنی. آنانی که خود بانیان ستمگری اند نمی توانند میسر برابری و آزادی باشند.

حرکت دیشب زنان و دختران در تهران نه تنها باید فراگیر شود بلکه باید مورد حمایت بی قید و شرط همه مردم قرار گیرد. زنان بویژه دختران جوان در دانشگاهها و محلات باید دسته های دفاع از خود بوجود آورند و حق هر مزدور متعرضی را بر کف دستش بگذارند.

پیش به سوی حک شعار «آزادی و برابری زنان» در تارک جنبش آزادخواهانه و استقلال طلبانه مردم ایران!
پیش بسوی برگزاری هر چه باشکوه تر خیزش ۱۸ تیر!
زنجیرها را بگسلیم؛ خشم زنان را به مثابه نیروی قدرتمندی در راه انقلاب رهاکنیم!

۲۷ خرداد ۱۳۸۲

بر رهنزان و دژخیمان تابد خورشید نور افشان

غرد وقتی رعد مرگ آور در این عالم بر ما سراسر

درد بر موج سراسری جنبش سیاسی دانشجویان و جوانان
این جنبش دانشجویان نه جنبش آمریکا!
خاتمی خاتمی ننگ به نیرنگ تو!
انصار جنایت می کند رهبر حمایت می کند!
توپ تانگ فشفشه، آخوند باید کشته شه!

...دیروز و دیشب، دانشجویان دانشگاه تبریز با شعار «این جنبش دانشجویان نه جنبش آمریکا» «خاتمی خاتمی مرگ به نیرنگ تو» و «انصار جنایت می کند رهبر حمایت می کند» مبارزه را ادامه دادند و خواهان حمایت مردم شهر تبریز از خود شدند. در شیراز مردم به خونخواهی جوانی که در درگیریهای روزهای قبل کشته شد به خیابانها ریختند. صد دختر جوان، روسریهای خود را بدور انداختند و به درگیری با حزب الله پرداختند. در کرمان جوانان در یکی از میدانی شهر با شعار «توپ تانگ فشفشه، آخوند باید کشته شه» به تظاهرات پرداختند. اصفهان، شاهین شهر، مشهد، بندر عباس، کرمان همدان، میمه، کرج و ... نیز شاهد دلآوری دانشجویان مبارز و جوانان انقلابی بود. علیرغم دست یازی رژیم جمهوری اسلامی به سرکوب خشن و دستگیریهای گسترده و بر خلاف پندار های واهی آنان این موج مبارزاتی تداوم و گسترش یافت.

... جورج بوش، این سردسته زاندارمهای دنیا نیز صدای مردم ایران را شنید. در واقع صدای ناکارآمدی ماشین سرکوب جمهوری اسلامی را شنید. جورج بوش در مورد خواستههای صریح دانشجویان خود را به کوچ علی چپ زد و در عوض «به حمایت از خواست مردم ایران برای ادغام در جهان مدرن» پرداخت. منظور از «جهان مدرن»، امپریالیسم آمریکاست. یعنی نظامی که مردم دنیا، منجمله مردم ایران، را به بردگی کشانده است. نظام «مدرنی» که یا نیروهای سلطنتی را که از گور دوهزار و پانصد ساله برخاسته اند بر ما حاکم می کند یا نیروهای اسلامی را که از گور هزار و چهار صد ساله برخاسته اند. همبستگی جورج بوش با مردم ایران همانند همبستگی طناب دار با گردن محکوم است.

طنین مبارزه مردم تهران در سراسر کشور و پا به میدان گذاشتن توده ها در ابعاد وسیع تر، نشانه آنست که یک جهش کیفی در اوضاع سیاسی کشور صورت گرفته است. هر چقدر این جنبش سراسری تر شود؛ هر چقدر بیشتر کارگران و زحمتکشان به آن بپیوندند؛ هر چقدر بیشتر خواستههای پایه ای مردم زحمتکش، زنان ستمدیده، ملل دربند در آن طنین انداز شود؛ هر چقدر بیشتر در مورد دشمنان رنگارنگ وضوح و روشنایی کسب کند؛ هر چقدر روشهای رادیکالتر و رزمنده تر اتخاذ کند، مرگ جمهوری اسلامی نزدیکتر می شود. جنبشی با کیفیت بالا، نه تنها مرگ جمهوری اسلامی را نزدیکتر می کند بلکه آنچنان زمینی بوجود می آورد که هیچ تخم دو هزار و پانصد ساله و هزار و چهار صد ساله نتواند در آن بارور شود و هیچ قدرت امپریالیستی نتواند بر آن سوار شود. ما نیازمند جنبشی هستیم که نه تنها ناقوس مرگ جمهوری اسلامی را به صدا در آورد، بلکه فراتر رفته و در مقابل مرتجعین جدیدی که منتظرند تا فرصت طلبانه بر تخت حکومت بجهند سدهای بلند ایجاد کند و اعلام کند: کور خوانده اید. ما نیازمند جنبشی هستیم که چشم انداز سیاسی اش آنقدر روشن باشد که بسادگی از همه پیچ و خمهایی که دشمنان قدیم و جدید بر سر راهش می گذارند، گذر کند.

رفقائی که در سازمانها و گروه ها و محافل آگاه و انقلابی متشکل هستید:
رفقائی که مبارزین نسل گذشته هستید و خاطره سرخ یاران و تجارب گرانبهای
نبردهای سخت گذشته را در دست دارید:

وظیفه همه ماست که فرصتهای انقلابی را دریابیم و بدشمن امان ندهیم. رفقا: بی مهابا به امر سازماندهی مردم یاری رسانید؛ دسته های رزمنده از جوانان و زنان و کارگران برای گوشمالی انصار حزب الله سازمان دهید؛ در ارتقاء آگاهی ضد ارتجاع ضد امپریالیستی جنبش بکوشید؛ شبکه های خبرسانی در سطح محلی و سراسری سازمان دهید؛ و با ایجاد ستادهای مخفی مبارزات افشار و طبقات گوناگون و مناطق مختلف را هماهنگ کنید؛ به انتقال تجارب انقلابی بپردازید و نبوغ و دانش جمعی توده ها را برای خنثی کردن طرح های دشمن شکوفا کنید.

دوره ای هیجان انگیز، حیاتی و پیچیده در زندگی سیاسی کشور شروع شده است. دوره ای که مملو از وقایع غیر منتظره و پیش بینی نشده است. روزهای سرنوشت سازی را در پیش رو داریم؛ در روزهایی بسر میریم که ارزش چندین سال را در خود نهفته دارند.

چه خوش است مشاهده کشتی شکسته جمهوری اسلامی و بی پناهی آخوندهایی که بیست و پنج سال خون مردم ما را در شیشه کردند؛ چه خوش است بر لبه کوه های صعب العبور راه پیمودن و راه گشودن بسوی قله ها!

پیش بسوی برگزاری هر چه باشکوهتر سالگرد خیزش ۱۸ تیر!
پیش بسوی سازماندهی توده ها!

۳۱ خرداد ۱۳۸۲

آتش مبارزه را روشن نگه دارید! برای موج بعدی آماده شوید!

...علیرغم برقراری حکومت نظامی غیر رسمی در تهران، دستگیریهای گسترده، ضرب و شتم وحشیانه مردم و چنگ و دندان نشان دادن سران مفلوک رژیم جمهوری اسلامی، طی سه روز گذشته مردم در گوشه و کنار کشور به مقاومت خود ادامه دادند.

در اصفهان، جوانان نگهبان یکی از بانکها را خلع سلاح کردند. ساختمان تعاونی سپاه را به آتش کشیدند. با کوکتل مولوتوف به پایگاههای بسیج حمله کردند.

دختران این شهر با پایکوبی روسری ها خود را برداشتند و آخوندهای حاکم را با شعار «ملا بگیر اینم معامله کن!» به سخره گرفتند. ... جوانان تهران کانون مقاومت را از اطراف کوی دانشگاه به محلاتی چون تهرانپارس و مجیدیه، ستارخان منتقل کرده اند.

در شهرهای مختلف شبکه های چند ده نفره در محلات مختلف اقدام به ارتباط گیری با هم کرده اند تا برای تجمع در نقطه و ساعت معینی از شب برای ادامه مبارزه، حرکاتشان را هماهنگ کنند.....

مبارزات توده ای موج وار گسترش می یابند. این قانون هر مبارزه ای است.

همانند امواج سهمگین دریای توفانی، موجی پس می کشد تا همراه با موجهای بعدی قدرتمندتر ساحل استبداد را نشانه گیرد. مهم این است که آتش مبارزه حفظ شود درسهای مثبت آن فراگیر شود و زمینه برای خیز موثرتر موج بعدی فراهم شود.

خیزش ده روزه اخیر، یک پیروزی سیاسی بزرگ برای جنبش دانشجویی ایران و بطور کلی برای جنبش آزادیخواهی مردم ایران در جهت سرنوشتی انقلابی جمهوری اسلامی، محسوب می شود.

آخرین ورقهای تقویم دوحردادیهی ریاکار در آتش پیکارهای خیابانی سوزانده شد. ... شعارهای مرگ بر جمهوری اسلامی و شعارهایی که سران همه جناحهای حاکم را نشانه می گرفت، نشانه رشد آگاهی جنبش دانشجویی و توده های مردم است. شعار بسیار عالی و به موقع «این جنبش دانشجویی است نه جنبش آمریکا» پاسخی بود به امپریالیسم آمریکا که خود را منجی مردم ایران جا می زند. ... شرکت گسترده زنان در رزمهای شبانه و حجاب سوزان، و تشویق پرشور مردم، نشانه ای مهم از عمق بیداری سیاسی مردم برای کسب آزادی است. چرا که بدون آزادی زنان هیچ جامعه ای آزاد نمی شود.

جنگ و گریزهای شبانه دانشجویان و اتخاذ تاکتیک عمل مستقیم در خیابان و پیوند

۴ تیر ۱۳۸۲

و اینان دل به دریا افکنانند به پای دارنده آتشها

دروید در دانشجویانی که آتش مبارزه را پایدار نگه داشته اند!
دروید بر جوانان دلیری که سرخی آتش از خونشان گرفته رنگ!

نبرد ادامه دارد. گوشه و کنار کشور کماکان شاهد اعتراض و مقاومت دانشجویان و جوانان مبارز است. آنان خلاقانه اشکال گوناگون مبارزه را به کار می گیرند، عرصه را بر دشمن زبون تنگ می کنند و به مردم سراسر کشور الهام می بخشند.

دانشجویان و خانواده های بازداشت شدگان خیزشهای اخیر به تجمعات اعتراضی خود ادامه می دهند... مردم شیراز علیرغم حضور گسترده نیروهای نظامی و امنیتی در اول تیرماه، با پرهام وطن خواه، اولین جانباخته این موج مبارزاتی جدید وداع کردند!

در حمله ماموران رژیم به خوابگاه دانشگاه همدان سه دانشجو جان باختند!
...در کاشان جوانی هنگام شعار نویسی بر دیوار هدف گلوله ماموران قرار گرفت!

... دانشجویان زاهدان و زابل به موج پرخروش جنبش دانشجویی پیوستند! عملاً در زاهدان حکومت نظامی اعلام شد!

کرمانشاه روزهای چهارشنبه و پنجشنبه (۲۸ و ۲۹ خرداد) شاهد تظاهرات چند هزار نفره دانشجویان خوابگاه دانشگاه رازی بود. میدان فردوسی این شهر شاهد تظاهرات موضعی جوانان مبارز بود! خیزش دلاورانه دانشجویان سنجی به خون کشیده شد. بیش از سیصد تن از دانشجویان دانشگاه تربیت معلم سنج (واقع در انتهای فیض آباد) به خیابان ریختند اما با سرکوب شدید مزدوران رژیم مواجه شدند. در اثر حمله ماموران رژیم یک تن کشته و ۲ تن زخمی و بسیاری دستگیر شدند. جو شهر سنج نظامی و ملتهد است. مزدوران حتا از آشکار شدن نام دانشجوی کشته شده و زخمی ها امتناع می کنند.

... دانشجوی سنج: درود خلق ایران بر تو باد! زنده باد همبستگی انقلابی میان ملل تحت ستم در ایران؛ درود بر مردم کردستان که سالها، پرچم مبارزه مسلحانه را علیه دژخیمان جمهوری اسلامی برافراشته نگهداشتند! درود بر خلق ستمدیده کرد که کولبار گرانبهائی از تجربه مبارزات انقلابی علیه رژیم جمهوری اسلامی دارد؛ تجاری که بکارگیری شان برای به خاک سپردن جمهوری اسلامی بسیار ضروری است. ایران زندان ملل است. و ستمگری ملی بر مردم کرد، آذری، بلوچ و عرب و ترکمن یک رکن دولت جمهوری اسلامی است. بدون اتحاد انقلابی و مبارزاتی میان ملل ستمدیده، در هم شکستن پایه های این رژیم و درهم شکستن دیوارهای این زندان بزرگ امکان پذیر نیست.

از همینرو ضروریست که جنبش دانشجویی پژواک مبارزه عادلانه ملل تحت ستم هم باشد. همانطور که از خواستهای کارگران و دهقانان و زنان باید به دفاع برخیزد باید از حق ملیتها در تعیین سرنوشت خویش به دفاع برخیزد. این بخشی از تعمیق و گسترده تر کردن این جنبش است.

این امر مانعی جدی در مقابل سیاست همیشگی «تفرقه بینداز و حکومت کن» امپریالیستها و شوونیستهای فارس است. اینان زمانی تحت لوای «عظمت امپراطوری شاهنشاهی» مردم این مناطق را از دم تیغ گذراندند و زمانی دیگر تحت لوای «امت اسلام» سالها این مناطق را اشغال نظامی کردند و به سرکوب گسترده اهالی این مناطق پرداختند.

از سوی دیگر پیوستن دانشجویان انقلابی کردستان به این خیزش سراسری، راه را بر گسترش نفوذ ناسیونالیستهای تنگ نظر کردستان که می خواهند جنبش استقلال طلبانه و آزادیخواهانه را با مشتوی وعده های پوچ و حقیر امپریالیسم آمریکا تاخت بزنند، می بندد.

ما از دانشجویان مبارز دانشگاههای کشور می خواهیم که برای تحکیم اتحاد انقلابی میان دانشجویان مناطق مختلف، به ارسال پیامهای مبارزاتی و اعزام گروههای همبستگی متقابل توجه ویژه کنند.

ما از کلیه مردم می خواهیم که یاد جانباختگان خیزشهای اخیر را گرامی دارند. مراسم تشییع جنازه آنان را به صحنه نبرد با دشمن و افشاگری از رژیم بدل سازند. به همدردی و همبستگی با خانواده های جانباخته بپردازند، در هر محله تشکلات دفاع از خانواده های زندانیان سیاسی و جانباختگان بوجود آورند و با همیاری توده ای مشکلات این خانواده ها را برطرف کنند تا پیوند و مناسبات رفیقانه ای که میان مردم در این دوره بوجود آمده پایدار بماند و گسترش یابد.

زنده باد همبستگی انقلابی میان ملل ستمدیده ایران!
مرگ بر دشمن نسل جوان!

پیش بسوی برگزاری هر چه باشکوهتر مراسم سالگرد خیزش ۱۸ تیر!

مستقیم با مردم در نبردهای خیابانی، شکل نوینی از مبارزات توده ای را به ارمغان آورد. امروز هنوز آتش مبارزه ای که در کوی دانشگاه تهران روشن شد، شعله ور است؛ این امر مدیون آنست که دانشجویان جسورانه از همان ابتدا مبارزه را به خیابان کشیدند و منبعث راه افتادن حرکات سیاسی گسترده مردم در سراسر کشور شدند. این درس بزرگی است که هرگز نباید آنرا فراموش کرد.

گوشمالی پاره ای از مزدوران رژیم، ضربه زدن به نهادها و امکانات دولتی و نهراستیدن از دستگیریهایی گسترده، نشان از قاطعیتی انقلابی و روحیه ای تعرضی است... بدون خشونت انقلابی نمی توان خشونت ضد انقلابی را به عقب راند. اینهم درس بزرگی است که نمی توان از آن دست شست.

هر چقدر درسهای خیزش اخیر فراگیرتر شود، موج بعدی قدرتمندتر بپاخواهد خاست.

...تنها با به شکست کشاندن تاکتیکیهای سرکوبگرانه رژیم می توان زمینه مساعدتری برای گسترش مبارزه فراهم کرد. پیکارهای بزرگتری در راهست و باید برای مقابله با وحشی گریهای گوناگون رژیم اسلامی محکوم به مرگ، آماده شد.

ما شجاعترین دانشجویان و جوانان مبارز، زنان شورشگر و کارگران انقلابی را فرا می خوانیم که با همکاری یکدیگر هسته های مخفی در هر محله یا منطقه درست کنند و بطور مخفیانه به هماهنگ کردن مبارزات مردم مناطق و محلات مختلف بپردازند. ...

ما از کلیه نیروهای آگاه و انقلابی - بویژه مبارزین نسل قبل - می خواهیم که لحظه را دریابند که وقت تنگ است و کارهایی زیادی است که انجامشان طلب می شود. شوق و میل گسترده ای در جوانان برای کسب آگاهی، متشکل شدن و سازمان دهی نبرد با دشمن بوجود آمده است. زمانی که آگاهی کمونیستی با نیروی لایزال توده ها ترکیب شود می توان معجزه کرد.

پیش بسوی برگزاری هر چه باشکوهتر سالگرد خیزش ۱۸ تیر!

هر محله ای را به کانون مقاومت و تظاهراتهای شبانه بدل کنید!

به کجا چین شتابان؟

پیرامون مصاحبه های اخیر عمر ایلخانی زاده

اخیرا یکی از اعضای کمیته مرکزی سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان (کومله) به نام آقای عمر ایلخانی زاده، طی مصاحبه با رادیوهای کردی و فارسی زبان خارج از کشور اعلام کرد که وی یک ماه قبل از حمله نظامی آمریکا به عراق با مقاماتی از وزارت خارجه آمریکا دیدار داشته و به نیابت از طرف کومله از دولت آمریکا درخواست برقراری رابطه رسمی کرده است. او در توجیه این مسئله اعلام کرد که رابطه با دولت آمریکا مشابه رابطه ای است که کومله طی بیست سال اخیر با دولت عراق داشته است. مضافا او سیاست و تبلیغات علیه جنگهای تجاوزکارانه آمریکا را خلاف مصالح کومله دانسته و گفت، آن سیاست ضد امپریالیستی که فراخوان تظاهرات در دیار بکر و سلیمانیه و سنج علیه آمریکا می دهد، سیاستی احمقانه است و برای مردم کرد مرگبار است.

اما باید بگوئیم که سیاست خود کومله غلط است. این سیاست نه تنها غلط است، بلکه برای جنبش کردستان و جنبش چپ ایران زهرآگین و خطرناک است. ما در شماره قبل نشریه حقیقت در مقاله «کومله بر سر دوراهی» پایه های تئوریک و سیاسی نظرات کومله در رابطه با تجاوز آمریکا به عراق را نقد کردیم. در آن زمان بنظر می رسید که حرص و جوش آقای ایلخانی زاده برای آنست که تضاد بوش و صدام، حمایت کند. اما معلوم شد که ایشان داشتند برای خودشان تدارک می چیدند و مسئله زیاد هم ربطی به کردهای عراق نداشت. در واقع آقای ایلخانی زاده برای اعلان سمتگیری سیاسی جدید کومله خلق افکار و زمینه چینی می کرد؛ خود را برای سخنرانی در مورد «حق کومله» برای نزدیکی با امپریالیسم آمریکا آماده می کرد.

آقای ایلخانی زاده تلاش می کند سیاست جدید کومله را با قرینه سازی تاریخی توضیح دهد. وی می گوید چون کومله در گذشته با دولت عراق رابطه داشته اکنون هم می تواند با آمریکا رابطه برقرار کند. این استدلال نیست، بلکه فریبکاری است. جمع بندی غلط و وارونه از تاریخ کردستان است. آقای ایلخانی زاده طوری بحث می کند که انگار رابطه با عراق مزیتی برای کومله داشته است. در حالیکه اتکاء به دولتهای ارتجاعی منطقه یکی از نقطه ضعفهای تاریخی جنبش کردستان بوده است. همواره، بخشهایی از جنبش کردستان سعی داشت که تحت عنوان «دشمن دشمن من دوست من است» بر شکافهای میان دولتهای ارتجاعی که کردستان بین آنها تقسیم شده، تکیه زند و از این طریق به اهداف خود دست یابد. قطعاً روزی باید بطور همه جانبه به تاثیرات منفی این سیاست - مشخصا در رابطه با جنبش انقلابی خلق کرد در ایران - پرداخت. غالباً اتخاذ سیاست استفاده

تاکتیکی از تضادهای میان دشمنان توسط نیروهای کرد، موجب تضعیف اتکاء این جریانها به توده ها شده و در ادامه موجب ترک جهتگیریهای انقلابی شان شده است. یکی از دلایل عقبگردهای کومله بویژه در زمینه پیشبرد مبارزه مسلحانه این بود که بیش از اندازه خود را به شکاف میان دولت ایران و عراق متکی کرد و زمانی که این شکاف بسته شد با محدودیتهای بسیار روبرو شد و نتوانست این شکل از مبارزه را ادامه دهد. آقای ایلخانی زاده این نقطه ضعف تاریخی جنبش کردستان را به سطح یک فضیلت ارتقاء می دهد.

اما مشکل فقط این نیست. مسئله این است که قیاس بین ایندو رابطه قیاسی مع الفارق است. همگان می دانند که فرق کیفی بین دو دولت آمریکا و عراق است. شکاف بین ایران و عراق، شکاف بین دو نوکر مفلوک بود؛ شکاف بین آمریکا و عراق یا آمریکا و ایران شکاف بین یک ارباب با نوکر است. اربابی که توانائی، قدرت و امکانات آنرا دارد که تحت شرایط معین، نوکری را بردارد و نوکری دیگر جایش بگذارد. اربابی که نقش تعیین کننده در سیاست و اقتصاد کشوری مثل ایران دارد و امروزه دخالت مستقیم وی در صحنه سیاست ایران، معانی مشخصی برای مردم ایران و جنبش انقلابی ایران دارد. چشم بستن بر این واقعیت، چشم بستن بر اولیه ترین اصول سیاست در جهان امروز است.

دولت عراق برنامه و سیاستش این نبود که ایران را تبدیل به مستعمره خود کند و توان آنرا نیز نداشت که صحنه سیاسی آنزمان جامعه ایران را حول طرفداری یا ضدیت با عراق قطبی کند. رابطه ای هم که آنزمان دولت عراق با اپوزیسیون ایرانی برقرار کرد الزام سیاسی خاصی را برای اپوزیسیون بوجود نمی آورد. هیچ گروهی ملزم نبود که ارزیابی خود را از ماهیت ارتجاعی جنگ بین ایران و عراق تعدیل کند. البته عراق مانند هر دولت ارتجاعی تلاش می کرد احزاب و گروههایی را به خود وابسته کند و این اساسا به خط مشی هر جریان ربط داشت که چگونه با این مسئله مقابله کند. جریانهای مانند مجاهدین این مسیر را تا آخر پیمودند و نتیجه اش را امروز می بینند. سیاستهای پراگماتیستی هیچگاه عقبه خوشی ندارند.

اما برقراری رابطه با دولت آمریکا آن هم در شرایط کنونی از سنخ دیگری است و در چارچوبه اوضاع سیاسی کاملا متفاوتی مطرح است. اوضاعی که مشخصه اصلیش اعلان جنگ دولت آمریکا به مردم همه دنیا و بخصوص به مردم کشورهای خاورمیانه است. آمریکا این بزرگترین دولت تروریستی دنیا به همه اعلان کرده که یا با من هستی یا علیه من. در چنین چارچوبه ای روشن است که برقراری رابطه دوستانه با این دولت چه معنایی دارد. پیش شرط چنین رابطه ای خاک پاشیدن بر ماهیت جنگ ارتجاعی و تجاوزکارانه آمریکا علیه عراق است. حمایت ضمنی جنگ جنایتکارانه آمریکا و نفی نیروهای ضد امپریالیست و دوری جستن از جنبشهای ضد جنگ در جهان است. کاری که رهبران کومله در طول جنگ کثیف

آمریکا علیه عراق، انجام دادند.

کومله می خواهد تماس با آمریکا را به یک رابطه دیپلماتیک معمولی تقلیل دهد. حال آنکه هر تصمیمی ولو جزئی (که البته چندان هم جزئی نیست) را باید در چارچوبه اوضاع سیاسی کلی مورد ارزیابی قرار دهیم. برقراری هرگونه رابطه با آمریکا معنایی ندارد جز اعلان دوستی با آمریکا در جنگی که علیه مردم دنیا و بخصوص مردم خاورمیانه راه انداخته است..

امروزه آمریکا به دخالت کاملا مستقیم و آشکار در ایران پرداخته و این دخالت ممکنست شکل نظامی هم به خود بگیرد و منجر به اشغال استعماری ایران شود. آمریکا تلاش دارد صحنه سیاسی ایران را بگونه ای شکل دهد که هوراکشان و نوکران آمریکا تقویت شوند. کومله هر نیتی که داشته باشد، سیاستی که اتخاذ کرده به لحاظ عینی تاثیری جز تقویت دست آمریکا ندارد.

سیاست مرگبار نزدیکی با بزرگترین دشمن مردم دنیا پتانسیل آنرا دارد که بکلی ماهیت سیاسی کومله بعنوان یک نیروی خلقی را عوض کند.

آقای ایلخانی زاده دچار نخوت شده و با ذهنی گرائی و قیاس نادرست فکر می کند در موقعیت احزاب کردستان عراق قرار دارد و آمریکا در فردای تحولات ایران قدرت سیاسی در کردستان را به دست آنان خواهد سپرد. اما نه موقعیت کومله مانند دو حزب حاکم بر کردستان عراق است و نه ذهنیت توده های مردم کردستان ایران مانند کردستان عراق است. در کردستان ایران روحیه و آگاهی ضد امپریالیستی بسیار بالاست و اینگونه سیاستهای پرو امپریالیستی به آسانی از سوی توده های کرد پذیرفته نمی شود. وانگهی آمریکا بی دلیل کسی را بعنوان دستیار خویش قبول نمی کند. دو حزب حاکم بر کردستان عراق بارها وفاداری خود را به آمریکا ثابت کرده اند. آنها آمریکا و ارتش ترکیه را در سرکوب جنبش کردستان ترکیه یاری دادند. دولت خودمختار فتودالی تحت الحمایه آمریکا را طبق معیارهای آمریکائی جلو بردند، روحیه نوکرمندی را دامن زدند، مناسبات ستمگرانه و استثمارگرانه در کردستان عراق را دست نخورده باقی گذاشتند، بی حقوقی زنان را تشدید کردند و آمادگی خود را برای شرکت در هر نوع جنگ سالاری و همراهی با ارتش آمریکا نشان دادند. بدون از سرگذراندن چنین آزمایش هائی، امپریالیسم آمریکا راه را برای قدرت گیری هیچ نیروئی باز نمی کند. آقای ایلخانی زاده! از نظر دولت آمریکا فقط کافی نیست که از پشت رادیو تلویزیون از بد نامی کمونیسم صحبت کنید. از شعار حق تعیین سرنوشت برای ملل ستمدیده در ایران دست بکشید. باید به دست نشا نده گان وفادار آمریکا تبدیل شوید. آیا حاضرید؟ چنین مباد!

رهبران کومله اعلان علنی رابطه با بزرگترین دولت تروریستی جهان را جزو شجاعتهای خود وانمود می کنند حال آنکه این شجاعت نیست، این عوامفریبی است. هر کسی که با سیاست در دنیای کنونی آشنا

حکومت استعماری در عراق

آگاهی نسبت به اقدامات آمریکا در عراق بسیار مهم است. بخصوص برای مردم ایران مهم است بدانند که آمریکا در همسایگی ما چه می کند. زیرا این امر روشن می کند که چشم انداز آمریکا برای کل منطقه خاورمیانه چیست.

در بین سربازان آمریکائی یک واژه رایج شده است که لب کلام را در مورد وضعیت عراق بیان می کند.^۱ این واژه به اختصار ام. آ. اچ. اس. ای است. معنای آن این است که ارتش آمریکا تا ابد اینجا می میماند. وقتی مردم عراق به سربازان آمریکائی می گویند «یانکی به خانه ات برگردد»، این سربازان در جواب این عبارت را تکرار می کنند. برای هر دو طرف (آمریکائی ها و مردم عراق) روشن است که آمریکا نیامده صدام را بیندازد و برود.

تمام فرمانداران عراق از واشنگتن تعیین می شوند. این یعنی حکومت استعماری. تمام چهره های عراقی که برای ماموریتی منصوب می شوند زیر رهبری رئیس آمریکائی هستند. مثلا برای هر وزارتخانه یک وزیر و معاون وزیر آمریکائی منصوب شده است. هرکس هم که با این رژیم مخالفت کند به گلوله بسته می شود. سیاست آمریکا آنست که آینده سیاسی و اقتصادی عراق و تمام منطقه خاورمیانه را بزور تفنگ شکل دهد. حتا اعتراض به نوکران عراقی را نیز با گلوله جواب می دهند. مثلا وقتی که آمریکائی ها موصل را گرفتند یکی از عناصر شناخته شده فاسد موصل مردم را جمع کرده و برای آنها در مورد محسنات اشغال عراق توسط آمریکا شروع به سخنرانی کرد. مردم شروع به هو کردن وی و پرتاب سنگ به او کردند. بلافاصله سربازان آمریکائی جمعیت را به رگبار بستند و هفده نفر را کشتند و صدها نفر را زخمی کردند. پنتاگون با هواپیما یک عده عراقی را از آمریکا وارد عراق کرد که اداره امور را بدست بگیرند. همه اینها جاسوسان تعلیم یافته سازمان سیا آمریکا هستند...

امپریالیستهای آمریکائی در شکل دادن به حکومت استعماری در عراق دچار مشکلات زیادی شده اند. یکی از این مشکلات تظاهرات و اعتراضات

ما به رهبران کومله هشدار می دهیم اتخاذ این سیاست غلط که مرز بین دوستان و دشمنان مردم را مخدوش می کند، عواقب ناگواری برای جنبش کردستان، جنبش سراسری مردم ایران و جنبش چپ ایران خواهد داشت. ما بطور جدی از آنان می خواهیم که دست از این سیاست بردارند. ما به تمامی نیروهای انقلابی و چپ ایران فراخوان می دهیم که به افشای این سیاست بپردازند. ما از مردم کرد بویژه از دانشجویان مبارز کردستان می خواهیم در کنار شعار «مرگ بر جمهوری اسلامی» شعارهایی مانند «این جنبش دانشجویست نه جنبش آمریکا»، «نه آمریکا، نه جمهوری اسلامی» را جای دهند و مرز روشنی با نیروها و جریاناتی که می خواهند آمریکا را دوست مردم کرد جلوه دهند بکشند. ما از آنان می خواهیم که با طرح شعارهای ضدامپریالیستی، مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی را بطور مشخص در کردستان عمق بخشند؛ و بدین ترتیب مانع به قهقرا رفتن کومله نیز بشوند.

باشد می داند که آمریکا از کلیه نیروهای سیاسی که پیشینه و پشتوانه مردمی دارند و با وی طرح دوستی میریزند، می خواهد که این رابطه را علنی کنند. این یکی از اولیه ترین خواسته های دولت آمریکاست چرا که طرح آن تبلیغی برای سیاستهای آمریکا در مقطع کنونی است. آمریکا می خواهد نیروهایی مثل کومله را که دارای پیشینه مردمی و انقلابی اند شاهد بگیرد که جنگهای تجاوزکارانه و استعماری اش برای مردم کردستان و دیگر نقاط خاورمیانه منشاء خیر و برکت است. آقای ایلخانی زاده آیا حاضرید چنین شهادت دروغینی را بدهید؟ به این مسئله هم توجه داشته باشید که امروزه دوم خردادیهایی ورشکسته هم به تبلیغ برقراری رابطه با آمریکا پرداخته اند. یعنی همان کسانی که سالها همراه با امثال خمینی و خامنه ای و رفسنجانی پست ترین اشکال خدمت به امپریالیسم را زیر زشت ترین هیاهوهای ضد امپریالیستی پنهان می کردند.

کومله سیاست برقراری رابطه با آمریکا را واقع بینی قلمداد می کند. اما این، اوج کوتاه بینی پراگماتیستی و محدودنگری ناسیونالیستی است. کوتاه بنیانه است زیرا اهداف واقعی و منافع درازمدت خلق کرد را فدای کسب امتیازات حقیر و واهی می کند. محدودنگرانه است زیرا نه تنها چشمش را بر واقعیات و صفندیهای سیاسی که در جهان امروز شکل گرفته می بندد بلکه تصویری به غایت تنگ نظرانه و نادرست از صف بندی ملی و طبقاتی در کردستان و دوستان و دشمنان ملت کرد ارائه می دهد. کومله مبارزه ملی را از مبارزه ضد امپریالیستی جدا می کند، مبارزه ضد امپریالیستی را که از ارکان انقلاب دمکراتیک نوین است حذف می کند و امپریالیسم را که عامل اصلی ستمگری ملی است تهنیت می کند. تمام این اصولی که کومله یک به یک حذف می کند و به سخره می گیرد، از اصول خدشه ناپذیر بنیانگذاران کومله بود. آقای ایلخانی زاده، بنظر می رسد که شما همه رشته های پیوندتان را با منش سیاسی و ایده آلهای کومله قدیم بریده اید تا دست و بالتان برای اینکارها باز باشد. تاسف بار است.

و اسفبارتر آن که امروزه کومله بسیاری از تئوریهها و سیاستهای خود را برای خوش آمدن اربابان جهان تنظیم می کند. از فدرالیسم گرفته تا طرفداری از سوسیال دمکراسی آبروباخته، از چراغ سبز نشان دادن به سلطنت طلبان گرفته تا چراغ سبز دادن به جناح دوم خرداد جمهوری اسلامی، از مسخره کردن مبارزات ضدامپریالیستی گرفته تا تبلیغات ضد کمونیستی، همه و همه نشانه سرانحسبی است که کومله بر آن گام نهاده است. امثال آقای ایلخانی زاده دیر آمده می خواهند زود برسند. اینها بتازگی از مارکسیسم و چپ بریده اند ولی سریع می خواهند به مناسبات جهانی پیوند بخورند. بی خبر از آنکه اینکار آنقدرها هم آسان نیست و سرشان به سنگ خواهد خورد. بویژه آنکه ما شاهد اعتلای نویی در جنبش انقلابی در کردستان و سراسر ایران هستیم.

به اطلاع خوانندگان حقیقت

می رسانیم که بخش پایانی گفت و گو با یکی از رفقای شرکت کننده در مبارزه مسلحانه سربداران و قیام آمل، همراه با سایر بخش های این مصاحبه بزودی بصورت کتاب منتشر خواهد شد.

برای انتشار این کتاب با کیفیت

هرچه بهتر به کمک های مالی شما نیازمندیم.

از رفقای که تا بحال کمک

کرده اند سپاسگزاریم.

۱- رحمت از آلمان: ۱۰۰۰ (هزار) اورو

۲- محمد از کانادا: ۱۰۰۰ (هزار) اورو

۳- رزا از هلند: ۸۰ (هشتاد) اورو

۴- سحر از هلند: ۶۰ (شصت) اورو

۵- صادق از آلمان: ۵۰ (پنجاه) اورو

۶- ستاره از کانادا: ۱۰۰ (صد) اورو

^۱ Marines Are Here to Stay for Ever! M.A.H.S.E

بقیه از صفحه ۲۴

را می شکنند و خیابان ها را می بندند تا سلاح هایی را که بسیاری از عراقی ها معتقدند برای دفاع از خانه شان احتیاج دارند، تصرف کنند. در هیت، تغییر دید مردم نسبت به نقش آمریکایی ها کاملاً محسوس است. قاضی یوسف نجاری که چهار فرزند دارد گفت «حضور آمریکایی ها در خیابانها واقعا مردم را تحریک می کند.»

ولی واقعیت این است که اشغالگران به همان شیوه ای به مردم برخورد می کنند که جنگ کثیف شان را به پیش بردند. یک سرباز انگلیسی که مرخص شده و به خانه برگشته بود توسط پلیس محل اقامت خود دستگیر شد چون کارکنان عکاسی ای که او عکسهایش را برای ظاهر کردن به آنجا برده بود، عکسها را دیده بودند. رسانه ها گزارش دادند که این عکسها سربازان انگلیسی را در حال شکنجه اسرای عراقی نشان می دهد. ظاهراً از جمله تصاویری که در این حلقه فیلم دیده می شد تصویر یک اسیر عراقی با دستها و دهان بسته بود که از یک جراثقال آویزان بود بعلاوه «صحنه های جنسی در جوار اسرای عراقی». در یک مورد دیگر، یک کلنل انگلیسی که در آستانه جنگ سخنرانی پرسروصدایی درباره لزوم رفتار صحیح سربازانش با اسیران ارائه داده بود، اکنون خود به ظن شکنجه زندانیان تحت بازرسی است. جالب اینجاست که رسانه های انگلیسی می گویند عامل شروع بازرسی یک سرگرد آمریکایی عصبانی بود و علت عصبانیت اینکه افسر انگلیسی فوق الذکر بطور علنی از رفتار بیرحمانه آمریکایی ها با عراقی ها انتقاد کرده بود.

همراه با اوج گرفتن مقاومت، دولت آمریکا به سربازان «تعجب زده» گردان سوم سواره که ستون فقرات نیروهای اشغالگر را تشکیل می دهد گفت که قرار قبلی لغو شده و سربازان این هفته (اول ژوئن) نمی توانند به خانه هایشان بازگردند. ۱۶۰ هزار سرباز آمریکایی و انگلیسی که در عراق مستقرند و ۴۰ هزار سربازی که درگیر حمایت لجیستیک در کویت اند تا آینده قابل پیشبینی در پست های خود خواهند ماند. گزارشات حاکی از آن است که بخش قابل توجهی از این گردان به فالوجه فرستاده خواهد شد و بقیه به شمال شرقی، عده ای هم در بغداد خواهند ماند. نیروهای تازه نفس نیز از آمریکا به عراق عازم شده اند. قبل از شروع جنگ، اریک شینسکی رئیس ستاد ارتش آمریکا پیش بینی کرده بود که به نیروی اشغالگری معادل ۲۰۰ هزار نفر احتیاج است، ولی رامسفلد در ملاء عام حرف وی را رد کرد و گفت رئیس ستاد «از مرحله پرت است.» یک ژنرال دیگر آمریکایی نیز در بحبوحه جنگ گفت که «این دشمن با دشمنی که با او جنگبازی کردیم بسیار متفاوت است»، ولی رامسفلد حرف او را نیز به هیچ گرفت.

با توجه به وقایع یکی دو ماه گذشته بنظر می رسد که اشغال عراق کاملاً برخلاف انتظارات امپراطورگونه آمریکا پیش برود. این گزارش با استفاده از سرویس خبری جهانی برای فتح (۲ ژوئن ۲۰۰۳) و سایر خبرگزاری های بین المللی تحریر شده است.

حمایت از حضور آمریکا پرداخته اند.

آمریکا حتی دست نیروهای ناسیونالیست کرد مانند اتحادیه میهنی کردستان و حزب دموکرات کردستان را نمی تواند باز بگذارد. زیرا اگر این نیروها شهرهای کردستان را در دست بگیرند احساسات استقلال طلبی و درست کردن دولت کرد در میان ملت ستمدیده کرد رشد پیدا می کند و موقعیت رژیم ترکیه متزلزل می شود. بعلاوه ممکنست میان دو حزب کردی جنگ داخلی در بگیرد.

بنابراین آمریکا با این مشکل مواجه است که نیروهای حاکم قبلی را از هم گسیخته کرده است اما قادر نیست روی نیروهای اپوزیسیون تکیه کند و همین مساله آمریکایی ها را بسوی آلترناتیو حکومت مستقیم بر عراق می راند. سیاست آمریکا این بود که یک رژیم عراقی بسازد که کارش سرکوب مردم است اما رژیم واقعی که همان نظامیان آمریکایی هستند پشت آن پناه بگیرد. اما عدم موفقیت آمریکا در ساختن چنین نقابی باعث شده که هر چه بیشتر به اعمال حکومت مستقیم بر عراق روی بیاورد و زیر حملات مردم ناراضی قرار بگیرد.

در بسیاری از شهرها قبل از اینکه آمریکا بتواند یک عده را برای اداره شهر منصوب کند مردم دست به ایجاد شوراهای محلی یا حکومتهای محلی زده اند. البته اینها در بسیاری نقاط زیر نفوذ شخصیتهای مذهبی شیعه و سنی است. اما در بسیاری نقاط با تجمع نیروهای ملی و توده های مردم یک ارگان محلی شکل گرفته است. نظامیان آمریکایی دستور انحلال این ارگان های حکومت محلی را داده اند و برای اینکه راحت بتوانند آنها را سرکوب کنند آنها را منتسب به «عناصر بعث» می کنند. شعار این حکومتهای محلی این است که «آری به ارگان محلی خودمان، نه به ارگان تحمیلی». به این ترتیب ابتکار عمل در ایجاد ارگانهای قدرت محلی باعث شده که رژیم استعمار مستقیمی رودرو با مردم قرار بگیرد.

آمریکا مجبور است زیر وعده های «دموکراسی» که داده است بزند. ارتشیان آمریکایی اعلام کرده اند که حکومت آینده را خودشان منصوب می کنند و اجازه انتخابات به مردم عراق نخواهند داد. آمریکایی ها همیشه هر انتخاباتی را که در دنیا شده است و کاندیدای مورد علاقه خودشان انتخاب نشده «غیر دموکراتیک» خوانده اند و گفته اند که مردم آزاد نبوده اند که انتخاب کنند و یا در انتخابات تقلب شده است. امروز که حکومت در عراق مستقیمی در دست خودشان است دیگر نمی توانند بگویند که مردم آزاد نبودند که انتخاب کنند و از این قبیل حرفها. بنابراین مجبورند رک و راست حرف بزنند. **یک وابسته نظامی آمریکایی در عراق گفت که ما اول مقامات مذهبی و سیاسی مورد نظرمان را با نفوذ می کنیم و بعد انتخاباتی میگذاریم که آنها انتخاب شوند و الان وقت انتخابات نیست.**

مداوم توده های مردم در شهرهای مختلف عراق است. توده های مردم از کسانی که با رژیم آمریکایی همکاری می کنند متنفرند. این اخبار را تلویزیونهای جهان پخش نمی کنند اما برخی مطبوعات اختصاصی آمریکایی به درج مطالبی در این زمینه می پردازند. شعارهای مردم عبارتند از «نه صدام می خواهیم نه آمریکای اشغالگر». «نه به امپریالیسم، نه به صدام، نه به اشغال، ما را راحت بگذارید». در گزارشی آمده است که جوانی به سربازان آمریکایی نزدیک شد و از پشت سیمهای خاردار به انگلیسی فریاد زد: «تو فکر می کنی که قوی هستی اما مردم از شما قوی ترند. تو اسلحه داری اما ما مغز داریم. برگرد به خانه ات مرد.»

یکی از مشکلات آمریکا در شکل دادن به رژیم استعماری در عراق آنست که انتظار داشت با جمع آوری کردن تکه های رژیم بعث یک رژیم جدید شکل دهد. خود آمریکایی ها یک واژه برای اینکار اختراع کرده بودند و میگفتند فقط «یک عمل پیوند سر انجام می دهیم» (یعنی همان سیستم را نگاه می داریم ولی سرش را برداشته و یک سر دیگر به آن پیوند می زنیم). یکی از روزنامه ها نوشت «آمریکایی ها می خواهند یک خودگردانی محدود به عراقی ها بدهند. یعنی یک حکومت غیر نظامی که ارتش آمریکا هم در کنارش ایستاده است. مثل رژیمهای آمریکای لاتین که ارتش همه کاره است اما پارلمان غیر نظامی هم هست.» اما هنوز نتوانسته اند هیچ کدام از این کارها را بکنند. با وجود آنکه عده ای نوکر را از آمریکا وارد کرده اند (اپوزیسیون عراقی در آمریکا و انگلیس که وابسته به سازمانهای جاسوسی آمریکا و انگلیس هستند) و عده ای از بعثی ها را جمع کرده اند اما هنوز نتوانسته اند حتی همان حکومت خودگردان را شکل دهند. نوکرانی که از آمریکا وارد کرده اند میان مردم بسیار منفورند و خود این گروه ها هم بسیار فاسدند و قبل از هر چیز بفکر این هستند که جیبهایشان را پر کنند. مثلاً چلبی که رئیسشان است در اردن بخاطر کلاهبرداری از بانکهای اردن تحت تعقیب است و به اردن برود زندانی اش می کنند.

گروه ها و احزاب سیاسی بسیاری از حالت مخفی در آمده و مقرهای خود را در بغداد و شهرهای دیگر برپا کرده اند. اما سازمان یافته ترین احزاب، احزاب کرد عراقی و احزاب شیعه هستند. صدام حسین در دوران حاکمیت خفقان آورش آنقدر کمونیستها و مخالفین ترقیخواهش را کشته و اعدام کرد (البته با کمک سازمان سیا) که امروز نیروهای کمونیست و مترقی ضعیف تر از آنند که بتوانند از اوضاع برای رشد خود و بسیج و سازماندهی توده ها سود جویند. تنها نیروئی که در سراسر عراق دست نخورده مانده بود شبکه مساجد شیعه بود که امروز از این برای سازماندهی اسلام سیاسی استفاده می کنند. حوزه نجف یک برنامه گسترده برای در دست گرفتن اداره امور شهرها و روستاها را در دست دارد. یک بخش مهم از نیروهای شیعه به

رساند، بعنوان «مرکز ناآرامی ها» یاد می شود. یکی دیگر از اشکال مبارزه با اشغال امپریالیستی کشور حمله به لوله های نفتی است. هنوز تعمیر دو لوله نفتی که در عرض یک هفته در بای جی منفجر شده بود به اتمام نرسیده بود که دو لوله دیگر به همان شیوه، یکی در هیت و دیگری در نزدیکی مرز سوریه منفجر شد (۲۳-۲۲ ژوئن). انفجار این لوله ها به هنگامی صورت می گیرد که آمریکایی ها مقدمات صدور نفت عراق را فراهم آورده و در حال بالا بردن تولید نفت عراقند. متخصصین از کارایی مسبب انفجار در حیرتند و می گویند «هرکه این کار را می کند به اندازه کافی اطلاع داشته که بداند این لوله ها به منظور صادرات است.»

هرچند آمریکایی ها سعی دارند حملات اخیر را به حساب صدام و طرفدارانش و یا القاعده بگذارند، ولی لزوما چنین نیست. فی المثل برخی گزارشات حاکی از تشکیل یک جبهه مقاومت ملی است که در اعلامیه اش هم بر ضد آمریکا و هم بر ضد صدام موضع گیری می کند بدون آنکه لحن مذهبی داشته باشد. بعلاوه نیروهای اشغالی با اعتراضات قهرآمیز توده ای نیز مواجهند.

روز چهارشنبه ۲۸ مه ۴ سرباز آمریکایی کشته شدند. تلویزیون الجزیره این حادثه را «انداختن» یک هلیکوپتر آمریکایی در نزدیکی هیت (بالای فالوجه در کنار فرات) توصیف کرد. گزارشگری از صحنه گفت که عده کثیری از ساکنین محل که با عصبانیت علیه خانه گردی آمریکایی ها (که بظاهر در جستجوی اسلحه صورت می گرفت) شعار می دادند به او گفتند «ما به هلیکوپتر شلیک کردیم».

گزارشی از نیویورک تایمز حاکی از این است که جمعیت عصبانی یک مجتمع پلیسی را که سربازان آمریکایی و نوکران عراقی شان در آن بودند محاصره کرده و به آن سنگ و نارنجک پرتاب کردند. کمی بعد جمعیت «شورش» کرد، سربازان را به عقب نشینی واداشت و پاسگاه پلیس را به آتش کشید. در این گزارش می خوانیم که «تا هفته گذشته جنگ از زیر گوش شهر هیت رد شده بود. سه هفته پیش بسیاری از مردان اسلحه هایشان را در فرات انداختند و به آمریکایی ها که با قول بازگشت به زندگی اقتصادی ظهور کرده بودند خوش آمد گفتند... بسیاری از عراقی ها از تغییر نقش آمریکا شوکه شده اند. درست هشت هفته قبل آمریکایی ها داشتند در سراسر کشور می خرامیدند و میان بچه ها شکلات پخش می کردند. الان با لگد درها ادامه در صفحه ۲۳

عراق: مقاومت علیه اشغالگران بالا می گیرد!

کنار گاو و گوسفند ها و در مزارع اطراف پناه گرفتند. سربازان آمریکایی با تانک و خودرو شلیک کنان وارد روستا شدند، مزارع گندم را به آتش کشیدند و بعد از اینکه «کار خودشان را کردند»، رفتند. خواهر یک پیرمرد ۷۰ ساله که در این شب بهمراه سه پسر و نوه اش کشته شد به خبرنگاران گفت: «من هیچوقت آبوش را نمی بخشم، جوان بودند، بچه داشتند، او



خانواده ما را از بین برد.»

بنظر می رسد که عملیات مسلحانه ضد اشغالگران و نوکران عراقی شان بتدریج سازمانیافته تر می شود. حملات مسلحانه از طرف دسته های کوچک یک تا چند نفری مسلح به تفنگ، نارنجک و آرپی جی پیش می رود که گاهی پیاده و گاهی سوار بر خودرو شخصی و یا کامیون هستند. اینها بطور مداوم برای گشت های آمریکایی کمین می گذارند و به ادارات دولتی، پاسگاههای پلیس و تاسیسات فنی و سایر اماکن تحت اشغال حمله می کنند. حملات اساسا شبانه صورت می گیرد و عراقی ها با شعله های آبی و سفید و قرمز مسیر حرکت و نوع نیروی اشغالگر را به یکدیگر خبر می دهند. هرچند عملیات در شهرهای مختلف انجام می گیرد، اما در رسانه ها از فالوجه (۵۰ کیلومتری غرب بغداد) که در آن ارتش آمریکا ۱۸ نفر را در دو تظاهرات مختلف در اواخر آوریل امسال به قتل

در ۲۹ ماه مه امسال، یک ژنرال آمریکایی در مقابل خبرنگاران اعتراف کرد که «جنگ هنوز پایان نیافته است.»

فی الواقع، از زمانی که جورج بوش جنگ را رسماً پایان یافته اعلام کرد، یعنی اول ماه مه امسال، تا کنون بیش از ۶۰ سرباز آمریکایی در درگیری های مختلف با عراقی ها کشته شده اند. واشنگتن پست از «حملات روزمره مقاومت مسلح» به سربازان آمریکایی گزارش می دهد و آسوشیئد پرس از زبان یکی از سربازان اولین گردان مسلح، که مسئول کنترل بغداد است، نقل می کند که: «همیشه نگرانیم. شبها مرتب صدای شلیک می آید. همه اش می ترسیم یکی از ما از پا در آمده باشد.»

سه شنبه ۲۴ ژوئن شاهد یکی از بزرگترین حملاتی بود که علیه نیروهای اشغالگر انجام گرفت. در این روز، نیروهای انگلیسی در شهر ال امروه، ۱۶۰ کیلومتری شمال بغداد، در دو کمین همزمان گرفتار آمدند. ۶ سرباز انگلیسی کشته، تعدادی زخمی و دو خودرو نابود شدند. در حین زد و خورد نیروهای واکنش سریع با هلیکوپتر به کمک انگلیسی ها شتافتند ولی خود مورد حمله نارنجک ها و شلیک عراقی ها قرار گرفتند.

اشغالگران انگلیسی، که از شروع جنگ این منطقه را در دست دارند، اولین بار بود که هدف حملات اخیر قرار می گرفتند. ولی نیروهای آمریکایی از ابتدا مورد حملات شتاب یابنده عراقی ها بوده اند و حق ندارند بدون اسلحه و لباس کامل نظامی از کمپ ها خارج شوند. سربازان آمریکایی فقط در صورت داشتن مأموریت می توانند از پایگاههایشان بیرون روند و اجازه مرادوت با عراقی ها بجز در موارد مربوط به مسائل نظامی را ندارند.

به هنگام گشت، سربازان زیر نگاه های خیره و نفرت بار مردم قرار دارند. مهندسی ارتش اشغالی شکایت می کنند که حتی وقتی می خواهند زمین فوتبال بسازند، امان ندارند. در روز مردم به سویشان سنگ پرت می کنند و شبانه می ریزند و چوب های دروازه را می کنند و زمین را زیر و رو می کنند.

روز ۱۳ ژوئن خبرنگار نیویورک تایمز از روستای شیعه نشین الحیر در شمال بغداد گزارش داد که در نیمه های شب در نزدیکی روستا عراقی های مسلح با آرپی جی به یک تانک متعلق به گروهان هفتم زرهی حمله بردند. صدای انفجار و تبادل آتش در روستا بگوش می رسید. سپس روستائیان، زن و مرد و بچه، با ندای مردی که فریاد می کرد «آمریکایی ها دارند می آیند، از خانه ها تان بیرون بیاید» بیرون دویده و

نشانی های حزب کمونیست ایران (مارکسیست-لنینیست-مائوئیست)

POSTFACH 900211, 51112 KÖLN, GERMANY n BM BOX 8561, LONDON WC1N 3XX, U.K.

www.Sarbedaran.org n e-mail: haghightat@sarbedaran.org